

رازهای



آیه الله جوادی آملی

بِسْمِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ  
إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَا الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ  
مِنَ آيَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ

# رازهای نماز

سروشنامه: جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۱۲ -  
 عنوان و پدیدآور: رازهای نماز/مؤلف آیت الله جوادی آملی/ترجمه علی زمانی قمشه ای؛ تنظیم و ویرایش  
 حسین شفیعی.  
 مشخصات نشر: قم: اسراء، ۱۳۸۲: ص ۲۱۶.  
 شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۵۹۸۴-۴۰-۱  
 یادداشت: پشت جلد به انگلیسی: the secrets of prayer.  
 یادداشت: فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.  
 یادداشت: کتابنامه.  
 یادداشت: ترجمه اسرار الصلوة .  
 موضوع: نماز\_فلسفه .  
 رده بندی کنگره: ۵۰۴۱۳۸۲/الف ۹/ج ۲/۱۸۶ BP  
 رده بندی دیویی: ۲۹۷/۳۵۳  
 شماره کتابخانه ملی: ۱۳۴۶۴-۸۲/م

- کتاب: رازهای نماز.....
- مؤلف: آیت الله جوادی آملی (دام ظلّه العالی).....
- ترجمه: حجت الاسلام علی زمانی قمشه ای.....
- تنظیم و ویرایش: حجت الاسلام حسین شفیعی.....
- ناشر: مرکز نشر اسراء.....
- چاپخانه: مرکز چاپ اسراء.....
- نوبت چاپ: بیست و ششم.....
- سال نشر: بهار ۱۴۰۱ هـ.ش.....
- شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۵۹۸۴-۴۰-۱.....
- تیراژ: ۵۰۰ نسخه.....
- قیمت: ۸۵۰/۰۰۰ ریال.....



همه حقوق طبع محفوظ است



آدرس: قم، خیابان معلم، مجتمع ناشران، طبقه همکف، پلاک ۳۸،۳۹

تلفن: ۳۷۷۶۵۳۵۶ - ۳۷۷۶۵۳۵۷

سامانه پیام کوتاه: ۳۰۰۰۱۱۸۲

پست الکترونیک: [nashresra@gmail.com](mailto:nashresra@gmail.com)

<http://nashresra.ir>



115232

## فهرست اجمالی موضوعات

۹	سخن ناشر
۱۱	سخن مترجم
۱۷	مقدمه
۱۹	مقام نخست
۱۹	دلیل عقلی همراه با نقلی
۲۱	مقام دوم
۲۱	دلیل نقلی به پشتوانهٔ دلیلی عقلی
۲۸	سراغاز
۲۸	اسرار مقدمات نماز
۳۰	نقش علیّت
۳۱	اسرار طهارت
۳۲	فهم حدیث
۳۳	حدیث دوم
۳۴	حدیث سوم
۳۵	فهم حدیث
۳۷	پاک و پاک‌تر
۳۸	راز و نهان طهارت کامل
۳۹	فهم حدیث
۴۰	راز طهارت از خاک (تیمم)

- ۴۲ ..... راز طهارت لباس، بدن، سجده گاه و ...
- ۴۳ ..... اموری که در سرآغاز روشن شد
- ۴۷ ..... نسبی بودن راز و غیب
- ۵۰ ..... **بخش یکم**
- ۵۱ ..... در اسرار تکبیرهای شروع نماز
- ۵۱ ..... حدیث اول
- ۵۳ ..... حدیث دوم
- ۵۵ ..... چهره ملکوتی حدیث
- ۵۶ ..... حدیث سوم
- ۵۷ ..... حدیث چهارم
- ۵۸ ..... آنچه در این بخش روشن شد
- ۶۲ ..... **بخش دوم**
- ۶۳ ..... در راز نیت
- ۶۵ ..... عبادت‌های سه گانه
- ۶۷ ..... نظرهای کلامی و فقهی
- ۶۹ ..... بازگشت به سخن
- ۷۰ ..... نقش ریا و کم خردی در تباهی عمل
- ۷۲ ..... نقش اخلاص و عقل
- ۷۴ ..... نیت ظاهری و باطنی
- ۷۶ ..... روح عمل
- ۷۷ ..... اموری که در این بخش روشن شد
- ۸۰ ..... **بخش سوم**
- ۸۱ ..... در راز قرائت
- ۸۳ ..... اسم اعظم

۸۴	.....	ویژگیهای بسم الله و رازهای سوره حمد
۸۸	.....	توجیه ضمیر متکلم «نعبد»
۸۹	.....	فایده یقین
۹۰	.....	مراتب مناجات و رازگویی
۹۳	.....	رازهای سوره
۹۶	.....	نگرش حکیمان
۹۹	.....	ضابطه الهی در آیات سوره های حدید و توحید
۱۰۲	.....	راز و نهان تسبیحات اربعه
۱۰۳	.....	حاصل آنچه در این بخش روشن شد
۱۰۸	.....	<b>بخش چهارم</b>
۱۰۹	.....	در راز قیام، رکوع، سجود و ...
۱۱۱	.....	راز قیام
۱۱۴	.....	امتیاز قیام
۱۱۵	.....	حاصل سخن
۱۱۷	.....	راز رکوع و سجود
۱۱۹	.....	تمثل عملی فروتنی
۱۲۰	.....	حال نمازگزار در نماز
۱۲۳	.....	فرق میان رکوع و سجود
۱۲۵	.....	اهمیت سجده
۱۲۵	.....	مسئله معاد
۱۲۷	.....	عظمت سجده در روایات
۱۳۳	.....	آنچه در این بخش روشن شد
۱۳۸	.....	<b>بخش پنجم</b>
۱۳۹	.....	در راز قنوت، تشهد، سلام و ...

۱۴۲	راز تشهّد
۱۴۳	راز صلوات بر محمّد و آل محمّد
۱۴۵	راز نشستن پیش از قیام
۱۴۶	ذکر برخاستن و راز آن
۱۴۷	راز سلام نماز
۱۵۰	سلام، از اسمای حسناى الهى
۱۵۲	سلام در کلام اهل معرفت
۱۵۳	حاصل آنچه در این بخش روشن شد
۱۵۶	حکمت‌های تعقیبات نماز
۱۵۸	نتیجه سخن
۱۵۹	محدوده تعقیب
۱۶۱	پاداش تعقیب نماز
۱۶۲	مراتب فضیلت تعقیب
۱۶۴	قرائت آیه الكرسي در تعقیب نماز
۱۶۵	حیات ذکرها
۱۶۸	هدف عالی و راز نهایی
۱۷۰	دستیازی به راز پنهان
۱۷۲	سجده شکر
۱۷۴	سجده حضرت سجّاد <small>علیه السلام</small>
۱۷۵	سجده عزّت
۱۷۶	سجده‌های طولانی اصحاب ائمه <small>علیهم السلام</small>
۱۷۷	آنچه در این بخش روشن شد
۱۸۰	سفارش پایانی
۱۸۴	نیایش پایانی



## سخن‌ها

از ساحت قدس ربوبی و از ناحیه نزه الهی، هر آنچه فیضان دارد، جز زیبایی و لطافت و غیر از پاکی و طهارت نیست، و هر چه درجه فیض نزدیک‌تر و به مبدأ لطف قریب‌تر باشد، جمال فزون‌تر و کمال کامل‌تری را با خود دارد.

گرچه آن مبدع غیب و شهود و خداوند ودود در افاضه و روشن داشتن چراغ جهان لحظه‌ای درنگ ندارد، بلکه اقتضای وجود آن خالق یکتا این درخشش و فروغ است؛ ﴿الله نور السموات و الأرض﴾<sup>۱</sup>، لیکن هر فیضی از خزانه لا یزال حکمت و علم الهی گذر می‌کند، گوهرهای ناب بلکه بهترین و برترین آنها تنها به بهترین و کامل‌ترین انسانها سپرده و عطا می‌شود و همواره توصیه به حفظ و نگاهداری و پرهیز از سستی و ضعف در مورد آن را همراه دارد.

وقتی پروردگار عالم عطیة کوثر را به برترین رسولش، بلکه حبیبش عطا می‌کند؛ ﴿إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ﴾<sup>۲</sup> او را به صلوات و نحر توصیه می‌کند؛ ﴿فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَانْحَرْ﴾<sup>۳</sup> تا با استعانت از صلوات و استمداد از نحر بتواند آن عطیة برتر را تحمل و

۱. سوره نور، آیه ۳۵.

۲. سوره کوثر، آیه ۱.

۳. سوره کوثر، آیه ۲.

بهره‌برداری کند.

یکی از بارزترین مصادیق و کامل‌ترین موارد لطف تامّ الهی ارمغان والای نماز است که در معراج نبوی با همه‌لوازم و مقدمات و مقارنات يك جا به حبیبش عطا فرمود و آن را به فلاح مطلق تسمیه کرد؛ «حیّ علی الفلاح» و از آن به بهترین عمل یاد کرد؛ «حیّ علی خیر العمل» و از باب اهمیّت و تأکید، هم در اذان و هم در اقامه، و در هر کدام دوبار مورد توجه قرار داد.

از آنجا که نماز عمود دین است؛ «الصلاة عمود الدین»<sup>۱</sup> و با توجه به این که محور تمامی اعمال و طاعات انسانی است که اگر نماز قبول شود، عبادات دیگر مورد پذیرش قرار می‌گیرد و اگر نماز پذیرش نشود، دیگر اعمال و طاعات عروج نمی‌کنند و مقبول واقع نمی‌شوند؛ «إِنْ قُبِلَتْ قُبِلَتْ مَسَاوَاهَا وَإِنْ رُدَّتْ رُدَّتْ مَسَاوَاهَا»<sup>۲</sup>، بسیار شایسته است که راجع به آن معرفت و ایمان را فزونی بخشید و تا حدّی در این راستا کوشید که لذت گفت‌وگو و مناجات با خدا را چشید؛ «إِنَّ الْمَصْلَىٰ يَنَاجِي رَبَّهُ»<sup>۳</sup> و به حق هنگام گفتن تکبیر الاحرام احساس پرواز و صعود به ساحت الهی داشته و هنگام تسلیم هم احساس مراجعت و بازگشت از کوی دوست که در این رفت و آمد نقص‌ها و ضعف‌ها رفته و کمالات و فضایل آمده باشد.

یکی از بهترین شیوه‌ها در جهت تقویت ایمان و افزایش برهان، همانا بیان اسرار و حکم احکام دینی و خصوصاً نماز و توجه به حقایق و معارف بلندی است که در این حرکات موزون و آهنگین و نمکین وجود دارد. بزرگان از حکمت و عرفان با توجه به چنین امر مهمی کتابی مستقل با عنوان اسرار الصلاة تالیف کرده و زوایایی از

۱. وسائل الشیعة، ج ۴، ص ۲۷.

۲. کافی، ج ۳، ص ۲۶۸.

۳. بحار الأنوار، ج ۶۸، ص ۲۱۵.

این لطیفهٔ ربّانی را تبیین نموده‌اند.

آیت الله جوادی آملی با بهره‌گیری فراوان از بحر قرآن و به تبع آن عرفان و به دنبال آن حکمت، به نگارش کتابی با عنوان *اسرار الصلاة* به زبان عربی همت گماشته و با رویکردی تازه که یکی از مهم‌ترین آنها بحث ارتباط وثیق عالم اعتبار با عالم تکوین است، به بیان بخشی دیگر از دریای معارف این حقیقت والای الهی پرداخته‌اند.

این کتاب در پنج بخش در سال ۱۳۷۳ با عنوان *اسرار الصلاة*، توسط مرکز نشر اسراء منتشر شد و از آنجا که بسیاری از علاقمندان و آشنایان با آثار استاد اظهار علاقه کردند که با ترجمه فارسی، نفع این معارف را عمومی تر کرده تا همگان از آن بهره گیرند، به جناب حجّة الإسلام آقای علی زمانی قمشه‌ای که از اساتید و فضیله‌های حوزة علمیه قم بوده و سالیان متمادی در مباحث استاد شرکت داشته و با مبانی و اندیشه‌های معظم له آشنا و مسلط هستند، پیشنهاد ترجمه آن داده شد که ایشان نیز با بزرگواری پذیرفته و بر این مرکز منت نهادند و با ترجمانی مناسب، زمینه این اثر مطلوب را فراهم نمودند که همین‌جا از آقای زمانی به عنوان ترجمان و همچنین محقق گرامی جناب آقای حسین شفیعی که در بازبینی و ملاحظات نهایی دقت شایانی انجام دادند و ویرایش این اثر را پذیرفتند، سپاس و تقدیر می‌نماییم.

امید است خداوند عالم همه ما را جزء نمازگزاران واقعی قرار داده و با پذیرش نماز، نه تنها اعمال و طاعات، بلکه جانهای ما را بعد از نزاهت و طهارت، از هر آنچه غیر اوست، شستشو داده و قبول فرمایند.

مرکز نشر اسراء

## سخن مترجم

نیایش انسان و گرایش او به خداوند، ارمغانی الهی و معمّایی رازدار است، فطرت انسان آمیزه‌ای از رازجویی و شعوری است که هیچ‌گاه از او جدا نمی‌شود.

نه تنها انسان، بلکه سراسر جهان هستی سرود نیایش دارند و تسبیح‌گوی حق‌اند: تسبیح‌گوی او نه بنی آدم است و بس هر کس به زبانی صفت حمد تو گوید  
هر بلبلی که زمزمه بر شاخسار کرد بلبل به غزل خوانی و قمری به ترانه  
اگر انسان این ندای فطرت را پشت سر اندازد و عنان خویش گسسته سرکشی کند، در کوران گمراهی و پیچ و خم‌های سردرگم، باز این منادی الهی است که او را به چالش می‌گیرد و به او هشدار می‌دهد و به راه راست فرا می‌خواند: ﴿وَإِذَا غَشِيَهُمْ مَوْجٌ كَالظُّلْمِ دَعَا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ﴾.<sup>۱</sup>

هنگام آسیبها، و بن بستها، بدترین گرفتاریها و زیانهایی که احتمال می‌رود جبران ناپذیر باشد و نیز در حال غفلت کامل انسان، بار دیگر این ندای درون اوست که وی را به نیایش عبودیت فرا می‌خواند: ﴿وَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ ضُرٌّ دَعَا رَبَّهُ مُنِيبًا إِلَيْهِ﴾.<sup>۲</sup>

خداوند حکیم چون گوهر گرانبهای عشق به مبدأ هستی را در نهاد انسان قرار

---

۱. سوره لقمان، آیه ۳۲، و چون موجی کوه آسا آنان را فرا گیرد، خدا را بخوانند و اعتقاد خویش را برای او خالص گردانند.

۲. سوره زمر، آیه ۸؛ و چون به انسان آسیبی رسد. پروردگارش را - در حالی که به او بازگشت کننده است - می‌خواند.

داده، آشکارا فرموده است: ﴿ما خلقت الجن والانس إلا ليعبدون﴾<sup>۱</sup>. تجلی گاه آن ندای درون و این خطاب بیرون و فرآیند آن، رویش شجره طوبای عشق به محبوب و معشوق مطلق است که در بوستان معارف، سر از خاک بندگی برون می آورد، بزرگ و تناور می شود و گاه تکلیف به ثمر می نشیند، گلبانک عشق سر می دهد و زیباترین نغمه ها، حرکتها و چمیدنها را در قالب «نماز» عرضه می دارد، گاهی به رکوع سر خم می کند و زمانی به سجود، جبین بر آستان ربوبیت می ساید و پیوسته این گلوآه های مقدس را ترنم می کند که: ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾.

تنها تو را می پرستیم و بس      به جز تو نجویم یاری زکس

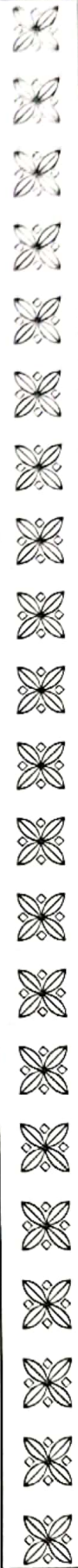
انسان در پی آن است که با شهر نماز خود را به اوج ملکوت برساند و به خدای محبوب نزدیک سازد؛ زیرا نماز معراج مؤمن است.

باری، کتاب گران سنگ «اسرار الصلاة» که گنجینه ای بس گرانبها از نهان خانه ملکوت را به عرصه ناسوت عرضه می دارد، اثری سودمند و دلنشین از حضرت استاد معظم، علامه جوادی آملی (مد ظله العالی) است که به پیشنهاد مرکز نشر اسراء ترجمه و به نام «رازهای نماز» ارائه می شود. این ترجمه نه ترجمه ای آزاد است و نه از قد و قامت محتوا کوتاه. به منظور خارج نشدن از حریم کتاب در پانوشتها از حد ضرورت فراتر نرفتیم و به قدر لزوم اکتفا کردیم. به امید آن که جانها با مطالعه آن به فضای ملکوت سرکشند و در آستان قدس آشیان گیرند. و من الله التوفيق.

علی زمانی قمشه ای

۱. سوره ذاریات، آیه ۵۶؛ جن و انسان را نیافریدم جز برای این که مرا عبادت کنند.

مقدمه



## مقدمه

ستایش خداوندی را سزاست که بر نهان و نهان‌تر داناست و درود بر پیامبر صاحب راز او، که گاه معراج، به مقام ﴿دنی فتدلی \* فکان قاب قوسین أو أدنی﴾<sup>۱</sup> نایل گردید، و بر اهل بیت او، آنان که راز پیامبر بدانها سپرده شده نگهبانان فرمان و گنجینه‌های دانش او هستند، کسانی که شریعت او را بیان‌کنند و کتابهای او را نگهبان، و چون کوه‌های افراشته، دین او را پاس می‌دارند<sup>۱</sup>. دوستی ایشان را به جان می‌پذیریم و از دشمنانشان بیزار می‌جوییم، به سوی خداوندی که هر پنهانی نزد او آشکار است.

سپس چنین گوید، این بنده نیازمند به عطای خداوند بخشاینده، عبدالله جوادی طبری آملی، که رساله حاضر، نوشته کوتاهی است در باره «رازهای نماز» و در آن، داده‌هایی را که از سلف صالح به وراثت بردم، و نیز آنچه را به خاطر رسید، به نگارش آورده و به وراثت بر خلف رستگار، باقی گذاشتم، تا یادآوری باشد برای کسی که قلب هوشیاری دارد یا گوش دل به کلام خدا فرا دهد؛ ﴿لمن کان له قلب أو ألقى السمع وهو شهید﴾<sup>۲</sup>. به امید آنکه خدای سبحان از هر آمیزه‌ای جز خداجویی

۱. نهج البلاغه، خطبه ۲.

۲. سوره ق، آیه ۳۷.

محفوظش دارد و آن را خالص برای وجه خود قرار دهد - که چیزی جز وجه او پایدار نیست - و نیز امید است عیب آن را اصلاح، نقص آن را جبران، قصور آن را تمام و بُعد آن را به قرب مبدل سازد، تا کلمه طیبه ای شود که به سوی او بالا می رود. [﴿إليه يصعد الكلم الطيب﴾].

چون نماز ستون دین است و با پذیرفته شدن آن سایر اعمال نیز پذیرفته خواهد شد و اگر ردّ شود، بقیه اعمال نیز مردود خواهند گشت، و نیز چون هر عملی پیرو نماز است،<sup>۱</sup> لذا اسرار آن نیز ستون رازهای دین است، اگر اسرار نماز به دست آمد و مشاهده شد، رازهای سایر اعمال نیز مورد دست یابی و مشاهده قرار خواهند گرفت، پس سزاوار است سالک بکوشد و عارف تلاش کند تا به ستون رازهای دین دست یابد و سرانجام به همه زوایای دین برسد و همه آن را مشاهده نماید، و در روزی که هیچ سایه ای جز سایه خداوند - جلّ شأنه - نیست، تحت سایه ولایت او بیارمد.

باید دانست که «سرّ» در برابر علن قرار دارد، آن سان که «غیب» در مقابل «شهادت» است و راز بر دو قسم است:

یک. راز محض [رازى که هیچ گاه آشکار نمی گردد] مانند غیب مطلق.  
دو. راز مقید و بالقیاس، مانند غیب مضاف<sup>۲</sup> [رازى که امکان آشکار شدن را

۱. «كل شيء من عملك تبع لصلاتك»؛ نهج البلاغه، نامه ۲۷.

۲. غیب مطلق رازی است که در چهارچوب مقدار و اندازه نمی آید و هیچ گاه به منصفه ظهور نمی رسد، مانند علوم و اسراری که در خزاین غیب الهی قرار گرفته و حکمت خداوندی ایجاب می کند، هیچ گاه از نهانخانه درون بیرون نیاید، و نیز همچون اسمای مستأثره. راز مقید و مقیس آن است که در محدوده مقدار و اندازه درآید؛ در این هنگام قابلیت شهود پیدا می کند، و نسبی و مضاف است، چه بسا کسی بدان دست یازد و برای او به شهادت برسد، و دیگری همچنان این راز برای او پوشیده بماند. از این بیان، معنای «علن» و تقسیم آن نیز روشن می شود؛ برای توضیح بیشتر ر. ک: تفسیر المیزان، ج ۷، ص ۱۲۵، ذیل آیه ﴿وعنده مفاتيح الغيب لا يعلمها الا هو...﴾ (سوره انعام، آیه ۵۹) (م).



داراست]. همان‌گونه که علن نیز به دو قسم مطلق و مقید بالقیاس تقسیم می‌شود و چون معنا و مفهوم سرّی که در برابر علن قرار می‌گیرد روشن است، دیگر نیازی به تفسیر ندارد، گرچه ژرفای آن در نهایت پنهانی است.

لیکن هرگاه وجود چنین رازی احراز شد، بحث و کاوش‌های منطقی و صناعی شکل منظم به خود می‌گیرد، که حقیقت راز چیست و پیرامون چگونگی آن پرسش می‌شود: «هل هو؟» و سخن از شماره و عدد آن به میان می‌آید: «کم هو؟» بنابراین، تا وقتی وجود ثابت نشود سخن از تقسیم آن درست نیست چنان‌که سایر متفرعات بر وجودش را نیز نمی‌توان بر آن مترتب نمود.

آنچه بر وجود راز برای نماز دلالت دارد دو امر است:

یکم. دلیل فراگیری که وجود راز برای نماز و غیر نماز را ثابت می‌کند.  
دوم. دلیلی که یا ویژه نماز است، و یا به هر امر عبادی، اعم از نماز و غیر نماز، اختصاص دارد.

اما دلیلی که می‌گوید برای همه پدیده‌ها رازی وجود دارد، یا «عقلی» همراه با نقلی است و یا تنها دلیل «نقلی» است و با دلیل عقلی تأیید می‌شود. بنابراین، بحث در دو مقام است: مقام نخست: در بیان دلیل عقلی. مقام دوم: در بیان دلیل نقلی.

## مقام نخست

### دلیل عقلی همراه با نقلی

هر چیزی که در جهان طبیعت یافت می‌شود، وجودهای دیگری در عوالم سه‌گانه پیش از خود نیز دارد؛ این عوالم عبارتند از عالم مثال، عالم عقل و عالم اله؛ بدین معنا که هر چه در جهان موجود است، دارای وجودی مثالی است که با صورت مثالی

مشاهده می‌شود، و وجودی عقلی دارد که به حقیقت عقلی او می‌توان دست یافت، و نیز دارای وجودی الهی است؛ زیرا حق تعالی دارای ذات بسیط است، و ذات بسیط او - از ناحیه خود - همه اشیا است،<sup>۱</sup> گرچه از ناحیه ماهیت هیچ یک از آنها نیست. بنابراین، جنبه وجود الهی اشیا جز برای ذات خداوند و نیز کسی که در او فانی شده قابل دستیابی نیست، چنین کسی هم می‌تواند - هنگام فنا - وجود الهی اشیا را، بدون مشاهده تعین و تشخیص آنها مشاهده کند، چنان‌که تعین و تشخیص خود را نیز - به علت فنا - نمی‌بیند.

چون قاعده «بسیط الحقیقة کلّ الاشياء» نزد برخی از اهل حکمت روشن نبود عوالم را به سه قسمت تقسیم می‌کردند: طبیعت، مثال و عقل؛ ولی پس از نگرش شهودی بعضی از نام‌آوران حکیم و با روشن ساختن قاعده «بسیط الحقیقة» عوالم وجود به چهار قسم تقسیم شد، بر این اساس، هر عالی سرّی برای دانی است، همچنان‌که برای آن غیب است، تا برسد به سرّ خالص که همان حضرت غیب الغیوب است.

عالم مثال حق، گاهی مقید و زمانی مطلق است؛ یعنی گاهی مثال به نفس انسان متصل و پیوسته است [چنان‌که در عالم رؤیا] و گاهی از نفس انسان منفصل و گسسته است [مانند تمثیل فرشته بر حضرت مریم علیها السلام] ﴿فتمثل لها بشراً سوياً﴾<sup>۲</sup>.

۱. «بسیط الحقیقة کلّ الاشياء ولیس بشیء منها».

۲. سوره مریم، آیه ۱۷؛ پس به شکل بشری خوش اندام بر او نمایان شد، و نیز مانند فرشتگانی که به قصد بشارت و نوید به ابراهیم علیه السلام و به منظور نابودی قوم لوط آمدند: ﴿ولقد جاءت رسلنا ابراهیم بالبشری...﴾ (سوره هود، آیات ۶۹ - ۷۱)؛ و به راستی فرستادگان ما برای ابراهیم مژده آوردند، سلام گفتند، ابراهیم پاسخ داد: سلام، و دیری نپایید که ابراهیم گوساله‌ای بریان آورد، و چون دید دستهایشان به غذا دراز نمی‌شود، آنان را ناشناس یافت و از ایشان ترسی بر دل گرفت، گفتند مترس، ما به سوی قوم لوط فرستاده شده‌ایم، و زن او ایستاده بود، خندید، پس وی را به اسحاق و از پی اسحاق به یعقوب مژده دادیم (م).

عقل نیز گاهی مقید و زمانی مطلق است، و همه اینها در صورتی رازمندند که در نفس الامر و حاقّ واقع موجود باشند و نفس بر اثر حرکت جوهری به آنها دست یازد، نه آنچه بافته‌های دست توهم، و آذین بسته‌های دست خیال است، که اینها همه باطل اند و راز نهانی ندارند.

از آنجا که بیان عرفانی با بیان برهانی موافق است، عوالم را چهار قسم دانستن، نزد دانشمند واصل، معروف و مشهود است، آن گونه که پیش حکیم کامل و فرهیخته، معقول و برهانی است.

شرح و تفصیل این بخش برعهده حکمت متعالیه و عرفان نظری است، چنان که به زودی دلیل قرآنی به عنوان مؤیدی برگرفته‌های برهانی و مشاهدات عرفانی خواهد آمد.

## مقام دوم

### دلیل نقلی به پشتوانه دلیلی عقلی

[۱] نماز چون سایر عبادات، از اموری است که قرآن حکیم آن را به روشنی بیان کرده است و هر چه را قرآن بیان کند تأویل دارد، چنان که دارای تفسیر، باطن و ظاهر است و ناچار باید تأویل با تفسیر همخوان بوده و باطن با ظاهر موافق باشد.

تأویل، امر عینی است نه ذهنی و مصداق خارجی است، نه مفهوم درونی که وقتی پرده‌ها کنار رفت آشکار می‌گردد، چنان که خدای سبحان فرمود: ﴿هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا تَأْوِيلَهُ يَوْمَ يَأْتِي تَأْوِيلَهُ يَقُولُ الَّذِينَ نَسُوهُ مِنْ قَبْلِ قَدْ جَاءَتْ رُسُلٌ رَبِّنَا بِالْحَقِّ...﴾<sup>۱</sup>.

۱. سوره اعراف، آیه ۵۳؛ آیا آنان جز در انتظار تأویل هستند؟ روزی که تأویلش فرارسد، کسانی که آن را از پیش به فراموشی سپرده‌اند می‌گویند: در حقیقت فرستادگان پروردگار ما حق را آوردند.

نتیجه‌ای که بیان قیاس اقترانی - یعنی شکل اول که در نتیجه دادن بدیهی است -<sup>۱</sup> بخشید این است که نماز دارای تأویل است و این عینیت و تأویل در روز قیامت خواهد آمد. از آنجا که برای هر امر ظاهری درون و لایه‌های مترقی‌تری وجود دارد و برخی از این درون‌ها در مرتبه، فوق برخی دیگر هستند، برای نماز نیز درون‌ها و تأویلاتی است که درجه‌ی بعضی فوق بعضی دیگر است. این مطلب، بر آنچه برهان نظر داده و عرفان مشاهده می‌کند، منطبق است.

[۲] از جمله ادله‌ای که می‌گوید: برای نماز چون سایر عبادات رازی وجود دارد این است که نماز جزئی از آسمان‌ها و زمین - نظام خارجی موجود - شمرده شده و هر موجودی که پاره‌ای از نظام عینی و خارجی شمرده شود، برای او جنبه‌ی غیب و نهانی است، چنان که برای او شهادت است و خداوند سبحان در این باره فرموده: ﴿وَلِلَّهِ غِيبُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِلَيْهِ يُرْجَعُ الْأَمْرُ كُلُّهُ﴾<sup>۲</sup>

منظور آیه خصوص چیزهایی نیست که از آسمان و زمین نهان است بلکه مقصود، نهان و درون آسمانها و زمین نیز هست.

۱. در نتیجه دادن، بدیهی بودن غیر از بدیهی نتیجه بودن است، توضیح این که در میان اشکال، شکل اول از کامل‌ترین آنهاست؛ زیرا نتیجه دادن آن از حیث وضع و حمل به طور طبیعی رعایت شده، و حدّ وسط نیز علاوه بر وضع طبیعی خود وسطیت صوری و لفظی را نیز احراز کرده است، از این رو نتیجه بخشی آن آشکار و به خودی خود هویدا است و به گفته ابن سینا: «بیّنة بنفسها لایحتاج إلى حجة» (منطق اشارات). برخلاف سایر اشکال که در اثبات خود نیازمند شکل اول هستند مانند: هر انسانی حیوان است، و هر حیوانی جسم است، پس هر انسانی جسم است. ولی ممکن است نتیجه شکل اول بدیهی نباشد، مانند این که درباره‌ی مثلثی که از سه زاویه حاده تشکیل شده بگوییم: این مثلث است، و هر مثلثی سه زاویه اش با دو قائمه برابر است، پس این مثلث سه زاویه اش با دو زاویه قائمه برابر است که این نتیجه، نظری و نیازمند اثبات است (م).

۲. سوره هود، آیه ۱۲۳؛ نهان آسمانها و زمین از آن خداست و همه کارها به او باز می‌گردد.

نتیجه قیاس پیش گفته نیز این است که نماز، راز و نهانی دارد، چنان که برای آن ظاهر و شهادتی است و از آنجا که هر ظاهر چند درون دارد - و هر باطن نهانی برای ظاهر است - برای نماز نیز نهانهایی است که بعضی بر بعضی دیگر برتری دارد. این سخن با سخن پیش، که نتیجه برهان عقلی با شهود عرفانی همراه است، انطباق دارد.

[۳] نیز از چیزهایی که با همان تقریب استدلال، دلالت می کند نماز و غیر نماز دارای راز نهانی است کلام خدای سبحان است که می فرماید: ﴿وإن من شیء إلا عندنا خزائنه وما ننزله إلا بقدر معلوم﴾<sup>۱</sup> و نیز این آیه: ﴿ولله خزائن السموات والأرض﴾<sup>۲</sup>؛ به این بیان که نماز پدیده ای خارجی است - چنان که خواهد آمد - پس گنجینه، بلکه گنجینه هایی دارد؛ زیرا ظاهر آیه این است که برای تك تك اشیا گنجینه هایی وجود دارد، نه این که برای همه اشیا جمعاً گنجینه هایی باشد، تا مجموع در برابر مجموع دیگر باشد. بنابراین، برای هر يك از آنچه در جهان طبیعت موجود است، گنجینه هایی است که برخی از آنها فوق بعضی دیگر قرار دارند. این سخن با تعدد عوالم که گفته شد، انطباق دارد.

چون قرآنی که در بردارنده نماز و غیر نماز است، در جهان طبیعت يك شیء خارجی است، پس برای قرآن با محتویاتی که دارد نیز گنجینه هایی الهی است که از آن نازل شده است، گنجینه هایی که در طول یکدیگر قرار دارند، چنان که نماز و غیر نماز جزء نظام کیانی است که از آن به آسمانها و زمین تعبیر شده است، پس نماز نیز گنجینه هایی دارد، زیرا برای آسمانها و زمین گنجینه هایی است.

از آنجا که همه آن گنجینه ها نزد خداوند است و هر آنچه نزد خداست ماندگار، و

۱. سوره حجر، آیه ۲۱؛ چیزی نیست جز این که گنجینه های آن نزد ماست، و ما آن را جز به اندازه ای معین فرو نمی فرستیم.

۲. سوره منافقون، آیه ۷؛ گنجینه های آسمانها و زمین از آن خداست.

آنچه نزد غیر خداست فانی شدنی است چنان که فرمود: ﴿ما عندکم ینفد و ما عنداللّٰه باق﴾<sup>۱</sup>؛ پس اسرار آسمانها و زمین - که از جمله آنها نماز است - موجوداتی خارجی هستند که از هرگونه پایان پذیری و فنا محفوظاند، و جز با دست کشیدن از چیزی که پایان پذیر و نابود شدنی است، صعود به سوی آنها قابل دستیابی نیست، چون به امر پایدار، جز پس از دوری از امر فانی نمی توان رسید؛ زیرا امر فناپذیر حجاب است و چاره‌ای جز ترك آن نیست.

[۴] نیز از چیزهایی که دلالت می کند، نماز - مانند غیر آن - نهان و رازی دارد، این کلام خداوند متعال است: ﴿فسبحان الذی بیده ملکوت کلّ شیء﴾<sup>۲</sup> از آیه استفاده می شود که برای هر چیزی ملکوتی است که با تسبیح [فسبحان الذی ...] مناسبت دارد، برخلاف ملك و فرمانروایی که با «تبارک» [بزرگواری و خجستگی] مناسب است، چنان که فرمود: ﴿تبارک الذی بیده الملك﴾<sup>۳</sup>؛ زیرا «تبارک» از اسمای تشبیه<sup>۴</sup> و سبحان از اسمای تنزیه<sup>۵</sup> است و چون برای هر چیز ملکوتی است - ملکوت

۱. سوره نحل، آیه ۹۶؛ آنچه پیش شماست پایان می پذیرد، و آنچه نزد خداست ماندگار است.

۲. سوره یس، آیه ۸۳؛ شکوهمند و پاک است آن کسی که ملکوت هر چیزی در دست اوست.

۳. سوره ملك، آیه ۱؛ بزرگواری و خجسته است، آن که فرمانروایی به دست اوست.

۴. تشبیه یعنی صفات خداوند را با بندگان مقایسه کردن و شبیه دانستن، مانند این که فرمانروایی او را شبیه فرمانروایی فرمانروایان زمین دانستن. قرآن کراراً به این امر هشدار داده است که ﴿لم یکن له کفواً أحد﴾؛ چیزی شبیه او نیست، ﴿فلا تضربوا لله الأمثال﴾ (سوره نحل، آیه ۷۴)؛ برای خدا امثال، شبیه و نظیر قایل نشوید، ﴿لیس کمثله شیء﴾ (سوره شوری، آیه ۱۱)؛ هیچ چیز مانند او نیست.

۵. تنزیه یعنی پاک شمردن خداوند از نقایص ممکنات. بنابراین، خداوند از مفاهیمی که برای غیر او رواست همچون آسانی، سختی، گذشته، آینده، کوچکی، بزرگی، سنگینی، سبکی، قوت، ضعف و... منزّه است؛ زیرا وجود او از هر حیث بی نهایت است و ازل و ابد را فرا گرفته است و این مفاهیم از ساحت کبریایی او دور هستند (م).

امری است فراسوی ملك و کسی که ملکوت را به شهود بنگرد از اصحاب یقین است، چنان که خداوند متعال درباره حضرت ابراهیم علیه السلام فرمود: ﴿وَكَذَلِكَ نرى ابراهیم ملكوت السموات والأرض ولیكون من الموقنین﴾؛<sup>۱</sup> و این گونه ملکوت آسمانها و زمین را به ابراهیم نمایانندیم تا از جمله یقین کنندگان باشد. پس برای نماز ملکوتی است که نهان و راز آن است. این ملکوت ثابت و پایدار است، چون به دست خداست نه نمازگزار، و به این ملکوت نهایی نمی توان دست یافت. جز پس از سفر و هجرت از جهان مُلك.

شاید این آیه به پاره‌ای از آنچه گذشت اشاره داشته باشد: ﴿قل أنزله الذی یعلم السرّ فی السموات والأرض﴾؛<sup>۲</sup> زیرا وصف خداوندی که قرآن را فرستاده به این که او به نهان آگاه است، اشعار می دارد که قرآن - کتابی که مشتمل بر معارف، اخلاق و احکام است - دارای راز نهانی است، پس همه آنچه در قرآن است نیز اسراری دارد. آری، فرق است بین این که گفته شود: خداوند به نهان آسمانها و زمین آگاه است و بین این که گفته شود: او در آسمانها و زمین به نهان آگاه است؛ زیرا گفته نخست دلالت می کند که آسمانها و زمین اسراری دارند، برخلاف گفته دوم. لیکن اگر گفتیم: خدای نازل کننده قرآن دانای نهان است. این جمله، بیانگر آن است که قرآن راز و نهانی دارد. گرچه سخن گذشته را بر این مطلب کفایت است.

نکته‌ای مهم باقی ماند، و آن این اشکال که محدوده این دلیل [که رازدار بودن پدیده‌ها را دلالت داشت] و نیز ظاهر بسیاری از آیات گذشته خصوص موجود تکوینی است؛ زیرا ظهور آیات درباره موجود خارجی و عینی است، و چون نماز و

۱. سوره انعام، آیه ۷۵.

۲. سوره فرقان، آیه ۶؛ بگو: این قرآن را کسی فرو فرستاده که راز نهانها را در آسمانها و زمین می داند.

سایر عبادات همه از امور اعتباری و تألیف یافته از اشیایی است که وحدتی برای مجموع آنها نیست، پس چیزی هم که از چند امر اعتباری ترکیب یافته، وجود عینی ندارد؛ زیرا وجود، مساوی با وحدت و دایر مدار آن است و هرگاه این مرکزیت (وحدت و یگانگی) منتفی شود، طبعاً وجود نیز در آنجا منتفی می‌شود، و چون وحدت و یگانگی حقیقی در نمازی که از اموری اعتباری چون رکوع، سجود، قرائت، قیام، ذکر، نیت و مانند آن، تألیف یافته وجود ندارد، دیگر وجودی بر اصل نماز تألیف یافته از اینها نیز نخواهد بود. بنابراین، امری اعتباری چون نماز مشمول دلیل عقلی قرار نمی‌گیرد و دلیل نقلی نیز شامل آن نمی‌شود؛ زیرا دلیل عقلی و نقلی ویژه چیزی است که وجود عینی داشته باشد.

حلّ اشکال: امر اعتباری دو قسم است: اعتباری محض، که خاستگاهی برای آن نیست جز اعتباری که اختیارش به دست اعتبارکننده است و گاهی امر اعتباری وابسته و مستند به موجودی تکوینی است که آن را درست می‌کند.

قسم اول از دو بخش اعتباری از بحث خارج است، چنان که از چهارچوب دلیلی که می‌گوید: «هر چیزی نهانی دارد» نیز خارج است.

قسم دوم در بحث داخل است چنان که در دلیل یاد شده نیز مندرج است؛ زیرا هر چیزی که اسنادش به امری تکوینی و عینی باشد، در گستره و محدودیت نیز محکوم به حکم همان امر عینی است. بنابراین، نماز وحدتی حقیقی دارد که وجود حقیقی آن را همراهی می‌کند، از این رو به روشنی برای آن نهانی تکوینی وجود دارد. گاهی نیز برای اثبات راز نهانی نماز ممکن است از بیان دیگری کمک گرفت، و آن این که نماز مشتمل است بر قرآنی که خداوند متعال بدان تکلم کرده، و چون سخنگو در سخن و کتابش تجلی کرده است - چنان که امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید:



«فتجلی لهم سبحانه في كتابه من غير أن يكونوا رأوه بما أراهم من قدرته»<sup>۱</sup> - پس چنین سخن‌گویی که تجلی کرده، در کلام خود نهان، غیب و باطن است و نمازگزار وقتی در قرآنی که در نمازش قرائت می‌کند تدبّر نماید، و خود را از چرك و آلودگی معصیت و نافرمانی پاک سازد و از زنگ و تیرگی گناه منزّه دارد، بلکه از آلودگی تعلق و وابستگی به غیر خدا دور نگه دارد، خدا را با قلب خویش می‌بیند، و یا به پایه‌ای می‌رسد که گویا او را می‌بیند، و می‌داند که اگر او خدا را نبیند خداوند قطعاً او را خواهد دید.

این بیان، اختصاص به نماز ندارد، بلکه در هر عبادتی که در آن قرآن تلاوت می‌شود، تحقق می‌یابد و نیز همه حالات نماز را نیز شامل نمی‌شود، یعنی به جز قرائت فاتحة الكتاب و سوره و موارد دیگری که قرآن خوانده می‌شود در جای دیگر جاری نیست.

تا اینجا امر اول که مشتمل بر پاره‌ای از ادله عقلی یا نقلی در این باره بود که عبادات و از جمله نماز دارای سرّ و نهانی است پایان یافت، بدون این که دلیل‌ها تنها ویژه نماز باشد.

امر دوم که از ادله خاص نماز بحث می‌کند و می‌گوید برای خصوص نماز، راز نهانی وجود دارد، به زودی در لابلای این رساله خواهد آمد.

حاصل مسائلی که در مقدمه روشن شد، چند چیز بود:

یکم. سرّ که در مقابل «علن» است، یا مطلق است و یا مقید.

دوم. دلیل بر این که نماز دارای نهان و رازی است، عام و خاص است.

سوم. دلیل عام، عقلی و نقلی است.

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۴۷؛ خدای سبحان در کتاب خود بی‌آن که او را بنگرند، خود را به بندگان شناساند، و قدرت خویش را به همه نمایاند.

چهارم. آن امر اعتباری که از تکوین و خارج پشتوانه دارد، محکوم به امر خارجی و حقیقی است، برخلاف آن امر اعتباری که از پشتوانه پیش گفته عاری و بی بهره است.

پنجم. خداوند سبحان در کتاب و کلام خویش تجلی نموده است.  
 ششم. نمازگزاری که از آلودگی تعلق به ماسوی الله پاک گردد یا خدا را به چشم دل مشاهده می کند و یا به مقام احسان نایل می شود.<sup>۱</sup>  
 هفتم. برخی از ادله رازدار بودن نماز، ویژه حال قرائت در نماز است.

چون نماز را مقدماتی است که پیش تر از خود نماز است و دارای تعقیباتی است که پس از نماز آورده می شود، و هر يك از ماهیت نماز و حاشیه های آن رازهایی ویژه دارد، از این رو چینش این نوشته کوتاه براساس يك سرآغاز و چند بخش و يك خاتمه تنظیم می یابد، بدین گونه که سرآغاز عهده دار پاره ای از اسرار مقدمات، و هر فصلی از فصلها دربرگیرنده برخی اسرار ارکان و اجزای اساسی نماز است، اما خاتمه مشتمل بر شماری از اسرار تعقیبات آن است. اینک به یاری خداوند متعال، سخن را آغاز می کنیم.

## سرآغاز

### اسرار مقدمات نماز

شاید تفاوت میان راز، حکمت، و ادب به گوش شما خورده باشد، چون راز عبادت

۱. احسان به سه معنا آمده است: يك. نیکی کردن به جای بدی، بدون هرگونه چشم داشت، احسان کردن به خلق از هر قوم و گروهی که باشند. دو. پرستش و عبادت حق تعالی به گونه ای که او را ببیند و بداند که اگر او را نمی بیند، او بر اعمال و کردارش ناظر است. سه. مشاهده خداوند به نور بصیرت خاص و یقین صحیح که پوینده و سالک پس از درك مقام توحید صفاتی و ذاتی بدان دست می یابد(م).

- همچون نماز- چیزی است که به عالم ملکوت و برتر از آن برمی گردد آنچه به درون و باطن عبادت مربوط می شود. اما حکمت عبادت، همان هدف و نتیجه ای است که بر آن مترتب می گردد، از قبیل عروج، نجات از ناشکیبایی، و... اما ادب عبادت - مانند نماز- مسائلی است که به اوصاف و احوال نمازگزار بازگشت می کند که باید حضور قلب و خشوع قالب داشته باشد، پیوسته در ذکر باشد و از توجه به غیر معبود خود را حفظ کند و همچنین سایر صفات ظاهری معهود و لازم را (از لباس و مکان و...) مراعات نماید و روشن است که این امور از اسرار نیست، پس میان آداب و اسرار نماز تفاوت است.

بله جز به حفظ آداب نماز نمی توان به اسرار آن دست یافت. بنابراین، آداب نماز همان علت های آماده ساز و اسباب کمک رسان در رسیدن به پاره ای از اسرار نماز است؛ زیرا رسیدن به باطن ممکن نشود جز برای کسی که خاطر او پاک و درون او صاف و دل او سالم باشد. همان گونه که ظاهر قرآن را جز آن کس که از حدث پاک باشد نمی تواند مس کند، و باطن قرآن را جز کسی که از آلودگی های گناه منزّه باشد مس نمی کند، ظاهر نماز را نیز جز با وضو یا غسل نمی توان بجا آورد، و باطن آن را نیز نمی آورد جز پاک چشمی که در نماز از آلودگی توجه به غیر معبود مبرا است. زیرا میان شاهد و مشهود تناسب لازم است، و کسی که در حجاب و پنهانی فرو رفته در نشئه ای است که نمی تواند ما فوق آن را بنگرد، از این رو حس نمی تواند آنچه را خیال مشاهده می کند بنگرد، و خیال نیز آنچه را عقل مشاهده می کند نمی نگرد.

چون راز نماز از آداب آن جداست، مانند جدا بودن راز نماز از حکمت آن، لازم است از خصوص رازهای نماز بحث شود نه از آداب آن. گرچه غزالی خود را به زحمت انداخته و بسیاری از بزرگان چون زین الدین حلّی، مشهور به شهید دوم (۹۶۵-۹۱۱ق) و مولی محسن کاشانی ملقب به فیض و جز آنها از متأخران،

با وی موافقت نموده‌اند و [در سلسله اسرار نماز] از حضور قلب، اخلاص نیت و سایر چیزهایی که یا به آداب نماز برمی‌گردد و یا به اوصاف نمازگزار بحث کرده‌اند، ولی اینها کجا و بحث از اسرار نماز و جوانب آن کجا؟ زیرا راز راه همواری که به نماز ختم می‌شود، غیر از سر راه‌پو و نمازگزار است، و به راز نماز جز باطن نمازگزار راه نمی‌پوید، زیرا در عمل بین راه و راه‌پو تناسب لازم است، مانند لزوم تناسب میان عالم و معلوم در نگرش و نظر.

باری گرچه این سخن در مقدمه گذشت که عقل را در اثبات اسرار، مانند نقل و کشف، دخالتی است ولی محدوده دخالت و راه‌یابی عقل جایی است که به مسئله عام، کلی، مطلق و خالص برگردد. اما در موارد خاص، جزئی، مقید و موارد مخلوط، دخالتی برای عقل نیست، زیرا براهین عقلی که از مقدمات کلی گرفته می‌شود در امر جزئی و خاص جاری نمی‌گردد.

بله، عقل می‌تواند خطوط اساسی را بیان کند، تا امور جزئی که از طریق نقل و شهود به دست می‌آید، نتواند آن را بشکند. آنچه در اثبات راز ویژه برای هر عبادت مخصوصی مهم است، نقل معتبر است و یا کشفی که از آمیزه تمثیل شیطانی یا نفسانی، خالص باشد؛ اهل کشف، برای آن میزان مخصوصی دارند که کشف را با آن می‌سنجند، همان‌گونه که اهل نقل را برای نقل، میزان درستی است که نقل را با آن می‌سنجند.

### نقش علیّت

چینش و تنظیم نظام هستی، اعم از واجب و ممکن، با قانون علت و معلول، صورت گرفته است و این نظام، در اصل وجود، و کمال آن هیچ‌گاه از این قانون تخطی نمی‌کند. در جای خود روشن شده که آنچه در مرتبه‌ای پایین قرار دارد، در

چیزی که در مرتبه بالاست اثر نمی‌گذارد، چنان که ظاهر نمی‌تواند علت باطن باشد؛ گرچه ممکن است نشانه یا علت اعدادی باشد. بلکه تنها مؤثر در عالی مرتبه بالاتر از آن است، و نیز علت برای باطن، چیزی است که از آن باطن‌تر است و بر آن برتری دارد.

### اسرار طهارت

[۱] از آنچه گفته شد راز سخن مأثور درباره طهارت، که از مقدمات نماز است، روشن می‌شود. بنابر آنچه ابوجعفر احمد بن محمد بن خالد برقی (م ۲۷۴ یا ۲۸۰)<sup>۱</sup> به اسنادش نقل می‌کند، امام صادق علیه السلام فرمود: روزی امیرالمؤمنین علیه السلام نشسته بود و پسرش محمد با او بود به پسرش فرمود: ای محمد برای من ظرف آبی بیاور تا از آن وضو بگیرم، محمد آب آورد، حضرت با دست چپ آب بر دست راست ریخت و فرمود: «بسم الله الذي جعل الماء طهوراً ولم يجعله نجساً» سپس به آن استنجا کرد و این دعا را خواند: «اللهم حصن فرجی وأعفّه، واستر عورتی وحرمني على النار»؛ بعد از آن آب را در دهان مضمضه کرد و فرمود: «اللهم لقني حجتی يوم ألقاك وأنطق لسانی»؛ خدایا در روزی که تو را ملاقات می‌کنم، حجت و برهان قطعی به من القا کن و زبانم را بدان گویا گردان. آن‌گاه استنشاق کرد و آب را در بینی کشید و عرض کرد: «اللهم لاتحرمني ریح الجنة»؛ خدایا بوی بهشت را بر من حرام مفرما، و از جمله کسانی قرارم ده که بوی بهشت و نکهت پاک آن را می‌یابد. سپس حضرت صورت خود را شست و گفت: «اللهم بیض وجهی يوم تبييض وجوه، و تسود وجوه،

۱. محاسن برقی، ج ۱، ص ۱۱۶، ح ۱۱۸؛ این حدیث را کلینی نیز در کافی (ج ۳، ص ۷۰، ح ۶) و صدوق در من لایحضره الفقیه (ج ۱، ص ۴۲، ح ۸۴) روایت کرده‌اند.

ولا تسود وجهي يوم تبيض وجوه وتسود وجوه»؛ خدایا روزی که چهره‌هایی سفید و صورت‌هایی سیاه می‌شود، روی مرا سفید گردان، و صورتم را سیاه مدار در روزی که چهره‌هایی سفید و صورت‌هایی سیاه می‌شود. آن گاه دست راست خود را شست و عرض کرد: «اللهم أعطني كتابي بيمينني والخلد في الجنان بيساري»؛ خدایا نامه‌ی کردارم را به دست راستم عطا فرما و برات جاودانه زیستن در بهشت را به دست چپم ده. سپس حضرت دست چپ را شست و گفت: «اللهم لا تعطني كتابي بيساري، ولا تجعلها مغلولهً إلى عنقي، وأعوذ بك من مقطعات النيران»؛ خدایا نامه‌ی اعمالم را به دست چپم مده و به گردنم مبنده و به تو پناه می‌برم از تکه‌پاره‌های آتش. آن گاه مسح بر سر کشید و عرض کرد: «اللهم غشني برحمتك وبركاتك وعفوك»؛ خدایا به رحمت و برکات و بخشایش خود مرا فرا بگیر. سپس بر دو پا مسح کشید و گفت: «اللهم ثبتني على الصراط، يوم تزل في الأقدام، واجعل سعبي فيما يرضيك عني»؛ خدایا روزی که پاها بر صراط می‌لغزند مرا ثابت قدم مدار، سعی و تلاش مرا در چیزی قرار ده که تو را خرسند می‌سازد. آنگاه سر خویش به جانب محمد، پسرش بلند کرد و فرمود: ای محمد هرکس مانند من وضو بگیرد و چون من این اذکار را بخواند، خداوند در برابر هر قطره آب، برای او فرشته‌ای می‌آفریند که تقدیس و تسبیح و تکبیر گوید و ثواب آن را تا قیامت برای او می‌نویسد.

### فهم حدیث

خدای سبحان با وضوی کسی که بخواهد نماز بگذارد، فرشتگان فراوانی می‌آفریند که او را تقدیس، تسبیح و تکبیر می‌گویند. این در صورتی است که وضو مانند وضوی علی بن ابی طالب علیه السلام و دعا در حال وضو چونان دعای او باشد؛ یعنی دعاها همان دعا‌هایی باشد که علی علیه السلام با حال و حضور می‌خواند، نه هر وضویی و نه هر گفته و

دعایی، بلکه هرگاه فعل و قول همان کردار و گفتار علوی باشد، موجب می‌شود خداوند سبحان آن اثر مهم را بر آن مترتب نماید، و یا آن فعل و این قول - بنابر تمثیل اعمال - به صورت فرشته تمثیل یابد.

بنابراین، مجرد شستن صورت و دو دست، و صرف کشیدن مسح سر و پاها به روش اهل بیت علیهم‌السلام و تنها تکلم به کلماتی که از آنان وارد شده در لحظه شستن و مسح کشیدن، سبب نمی‌شود خداوند در برابر هر قطره آب، فرشته‌ای تقدیس و تسبیح و تکبیرگو بیافریند، و این نیست جز برای این که وضو از آن جهت که سبب طهارت است نهانی عینی و درونی خارجی دارد، و هرکس که در عمل، با اخلاص به جانب خداوند رو کند، بدان دست می‌یازد، و آن کس که دل خویش را تسلیم خدا کند، به او می‌رسد به گونه‌ای که از هرآلودگی و پلیدی پاک می‌گردد و گوهر طهارت او تقدیس و تسبیح و تکبیر می‌شود، از اینجاست که شایسته است خداوند از قطره آب وضویش فرشته‌ای بیافریند که دارای آن آثار ملکوتی باشد، و یا کردار او را به مثال فرشتگان تسبیح گو تمثیل بخشد.

### حدیث دوم

از روایات بیانگر این نکته که وضو - چون انسان را از پلیدی پاک می‌سازد - دارای نهانی خارجی است، حدیثی است که از علی علیه‌السلام نقل شده است، حضرت فرمود: «هیچ مسلمانی نیست که وضو بگیرد و هنگام وضو این دعا را بخواند: «سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَبِحَمْدِكَ، أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، أَسْتَغْفِرُكَ وَأَتُوبُ إِلَيْكَ، اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي مِنَ التَّوَّابِينَ وَاجْعَلْنِي مِنَ الْمُتَطَهِّرِينَ» جز این که عمل وی در برگه‌ای نوشته می‌شود و بر آن مهر نهاده و زیر عرش الهی قرار می‌گیرد تا روز قیامت که سربسته به او باز

می‌گردد. ۱

از این حدیث به دست می‌آید که نماز، جز عنوان اعتباری، دارای صورت ملکوتی خارجی است که از مجموعه حرکتهای همراه با نیت تألیف یافته است، و آن صورتی که تا زیر عرش بالا می‌رود همان نهان و راز وضوی معهود نزد مردم است، و مانند چنین وضویی که راز تکوینی دارد، وضویی است که در احادیث «نصف ایمان» خوانده شده است. ۲

### حدیث سوم

از روایاتی که تأیید می‌کند وضو را سرّی است که در باطن وضوگیرنده جویای طهارت تأثیر می‌گذارد، روایتی است که شماری از اصحاب، آن را چنین نقل کرده‌اند:

گروهی از یهود خدمت پیامبر خدا ﷺ رسیده و مسائلی چند را از حضرت پرسیدند، از جمله گفتند: یا محمد ﷺ برای ما بگو: این چهار عضو برای چه باید شسته شود با این که از تمیزترین مواضع بدن به شمار می‌آید؟ پیامبر ﷺ فرمود: شیطان آدم عليه السلام را وسوسه کرد، آدم به درختی که از آن نهی شده بود نزدیک شد، وقتی به آن نگرست آبرویش رفت، سپس ایستاد و به طرف درخت رفت - این نخستین گامی بود که به طرف گناه برداشته شد - سپس دست برد و از میوه درخت برگرفت و خورد، در این هنگام، زیور و پوشش خود را از دست داد، دست بر سر گذاشت و گریست، و چون خداوند - عزوجل - توبه او را پذیرفت، بر او و فرزندانش واجب کرد که همین اعضا را بشویند، پس خداوند به او فرمان داد که چون به آن درخت نگرسته

۱. جامع احادیث الشیعة، ج ۲، ص ۲۶۰، ح ۱۹۹۵.

۲. همان، ص ۲۷۹، ح ۲۰۶۳.



روی خویش را بشوید و چون با دو دست تناول کرده آن دو را نیز تا آرنج شستشو دهد، و چون دست بر سر گذاشت، فرمان به مسح سر داد و نیز امر به مسح دو پا فرمود، زیرا با آنها به سوی گناه رفته است.<sup>۱</sup>

### فهم حدیث

بحث در جوانب داستان آدم علیه السلام از چهارچوب این نوشته کوتاه خارج است. آنچه اهمیت دارد این است که صفات نفسانی اموری تکوینی و خارجی هستند نه اعتباری، از این رو اوصاف نفسانی وضع و رفع نمی‌شوند جز به امر تکوینی که آنها را وضع یا رفع نماید. بنابراین، زنگار و تیرگی گناه که بر نفس عارض می‌شود جز با امری تکوینی، که سرّ و باطن مجموع شستن‌ها و مسح کشیدن‌هاست، برطرف نمی‌شود، در این هنگام است که باطن وضو شایستگی می‌یابد، رافع یا دافع امری نفسانی (گناه و پلیدی) خارجی باشد.

چون آنچه زنگار گناه را از بین می‌برد خود باید از هر پلیدی پاک باشد، و روشن است که ستم، دروغ و امثال آن، همه از پلیدی‌های نفسانی بوده و وضو با آنها جمع نمی‌شود، پس در فن معرفت‌شناسی راز، این پلیدی‌های نفسانی به منزله شکننده وضو به شمار می‌روند، چنان که در فن فقه، حدث وضو را از بین می‌برد. بنابراین، روایاتی که می‌گویند: وضو جز به خواب یا حدث و... نمی‌شکند<sup>۲</sup>، به صنعت فقه مربوط می‌شود، و روایاتی که می‌گویند: شعر باطل یا ستم یا دروغ وضو

۱. جامع احادیث الشیعة، ج ۲، ص ۲۸۲، ح ۲۰۷۳.

۲. ر.ک: وسائل الشیعة، ج ۱، ص ۲۵۲، باب ۳ از ابواب نواقض وضوء.

رامی شکند<sup>۱</sup>، حمل بر فنّ راز کاوی و درون جستاری است؛ یعنی به هنگام گناه و نافرمانی، اگر باطن و نهان ملاحظه شود، دیگر برای وضو اثر تکوینی نخواهد ماند. اما اگر به ظاهر توجه شود، هنوز اثر اعتباری آن باقی است، و شاید بر این معنا حمل شده روایتی که سماعه در این زمینه، بر استحباب اعاده وضو نقل کرده است، و نیز احتمال می‌رود که واژه «ینقص» به غلط «ینقض» نوشته شده باشد<sup>۲</sup>.

به هر تقدیر، از پاره‌ای نصوص استفاده می‌شود که وضو با دروغ، یا ظلم یا شعر باطل و مانند آن نقض می‌شود یا از ثواب آن کاسته می‌شود، و این معنا جز با توجه به سرّ وضو و باطن آن فراهم نمی‌آید.

از سخن بالا این مطلب آشکار می‌شود که حکمت و سرّ وضو، تحصیل طهارت کبری از هرگونه زشتی و پلیدی است،<sup>۳</sup> پس بر کسی که وضو می‌گیرد، لازم است خود را از هر چیزی که گفته شده ناپاکی، پلیدی و قذارت دارد و نیز از چرک گناه و آلودگی پاک سازد، مانند شرك که ستمی بزرگ و پلیدی است، چنان‌که خدای سبحان از شرك به ستم بزرگ یاد کرده است: ﴿إِنَّ الشَّرْكَ لَظْلَمٌ عَظِيمٌ﴾<sup>۴</sup> و نیز فرموده است: ﴿إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ﴾<sup>۵</sup>؛ مشرکان پلید و نجس‌اند، باز فرموده است: ﴿وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ﴾<sup>۶</sup>؛ یعنی بیشتر مؤمنان مشرک‌اند، پس بیشترشان به نجاست باطنی آلوده‌اند، گرچه در ظاهر پاک به شمار آیند؛ زیرا جز

۱. ر.ک: وسائل الشیعة، ج ۱، ص ۲۶۹، باب ۸ از ابواب نواقض وضوء.

۲. همان، ص ۳۸۳، باب ۸، ح ۳.

۳. سوره مائده، آیه ۶.

۴. سوره لقمان، آیه ۱۳.

۵. سوره توبه، آیه ۲۸.

۶. سوره یوسف، آیه ۱۰۶.

خدای متعال، دیگری را دیدن و تکیه و اطمینان به غیر او داشتن و استناد در گفتار و کردار به غیر او، در باطن، شرك است و با توحید خالص مخالف. پس بر وضو گیرنده است که خود را از پلیدیهای درونی نیز پاک سازد تا برای مناجات با پروردگارش، یکتاپرستی خالص و صالح گردد و در پی آن شایستگی پیدا کند که خدا با او به مناجات پردازد. چنین جوینده پاکی مؤمنی است که هیچ چیز او را پلید و نجس نمی گرداند، چنان که برقی در کتاب المحاسن از امام باقر علیه السلام نقل کرده است.<sup>۱</sup>

### پاک و پاک‌تر

چون نافرمانی‌ها و گناهان متفاوتند، زیرا برخی پلیدتر از بعض دیگر هستند، و نیز پاکی‌ها از یکدیگر تمایز دارند و برخی پاک‌تر از پاره‌ای دیگرند، فرشتگانی نیز که خداوند آنان را از هر قطره آب وضوی خالص می‌آفریند، و یا قطره‌های آب را به شکل آنان صورت مثالی می‌بخشد، در برتری و فضیلت برخی برتر و والاتر از بعض دیگرند؛ زیرا فرشتگان همه در یک سطح و درجه نیستند، و هر فرد یا گروه جایگاهی ویژه دارد: ﴿وَمَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَّعْلُومٌ﴾<sup>۲</sup>. از این رو هر کس پاکی او کامل‌تر باشد. فرشتگانی که به شکل پاکی او درمی‌آیند نیز کامل‌ترند و بر این پایه ... .

برخی از فرشتگان، به امور علمی گمارده شده‌اند، و برخی دیگر مأمور به امور عملی و اجرایی هستند، و برای علم، پایه‌ها و برای عمل درجه‌هایی است، پس هر چه طهارت کامل‌تر باشد فرشتگان علمی یا عملی تمام‌تر خواهند بود، تا برسد به کسی که جامع بین پایه‌های علم و درجه‌های عمل است.

۱. محاسن برقی، ج ۱، ص ۲۲۵، ح ۴۰۴، «المؤمن لا ینجسه شیء».

۲. سوره صافات، آیه ۱۶۴.

## راز و نهران طهارت کامل

پیش از این گذشت که برای هر موجودی در جهان طبیعت وجودی تام و کامل نزد خدای سبحان است، گواه بر این سخن روایتی است در خصوص نماز و مقدمات، ارکان و شرایط آن این حدیث را علی بن ابراهیم از پدرش ابراهیم، از ابن ابی عمیر، از ابن اُذینه از امام صادق علیه السلام نقل کرده که ایشان خطاب به ابن اذینه فرمود: «این ناصبی‌ها چه چیز روایت می‌کنند؟ گفتم: فدای شما شوم در چه زمینه‌ای؟ فرمود در اذان و ذکر رکوع و سجودشان؟ گفتم: اینان می‌گویند: این مسائل را اُبی بن کعب در خواب دیده است. فرمود: دروغ می‌گویند دین خدا عزیزتر از آن است که در خواب دیده شود. راوی می‌گوید: آن‌گاه سدید صیرفی گفت: فدایت کردم پس برای ما در این‌باره سخنی بیان فرما، امام صادق علیه السلام فرمود: خدای عزوجل چون پیامبرش را به آسمانهای هفت‌گانه بالا برد ... .

سپس به من گفته شد: ای محمد سرت را بلند کن، چون سر را بلند کردم، طبقات آسمان شکافته شد و پرده‌ها بالا رفت، گفتند: سر فرود آور بنگر چه می‌بینی! چون نگاه کردم خانه‌ای دیدم مانند بیت الله شما، و حرمی دیدم چون این حرم [مسجد الحرام] چنان‌که اگر چیزی از دستم رها می‌کردم جز بر این حرم نمی‌افتاد، آن‌گاه به من گفته شد: یا محمد، این حرم است و تو محترم هستی و برای هر صورتی مثالی است، سپس به من وحی کرد که ای محمد: به «صاد» نزدیک شو، اعضای سجده خویشت را بشوی و آنها را پاک گردان و بر پروردگارت نماز بگذار؛ پس رسول خدا به صاد نزدیک شد - صاد، آبی است که از ساق راست عرش جاری است - و با دست راست آب را برگرفت، بدین سبب وضو با دست راست انجام می‌گیرد. سپس خداوند به او وحی فرستاد: صورت خود را بشوی، که عظمت مرا خواهی نگریست، پس از آن دو ذراع راست و چپ را بشوی که با دستت کلام مرا



خواهی گرفت، سپس با باقی مانده همان آب دست، سر و پاها را تا برآمدگی، مسح کن که من بر تو فرخنده می گردانم و گامهایت را به جایی می رسانم که جز تو هیچ کس آنجا گام ننهاده باشد. این است علت اذان و وضو<sup>۱</sup>.

### فهم حدیث

این حدیث شریف عهده دار شماری از معرفت‌های دقیق نهانی است که شاید در اثنای این رساله روشن بشود، ولی نکاتی را که اکنون به آن اشاره خواهیم داشت عبارت از چند چیز است:

یک. برای وضو و نیز برای آب وجودی کامل در عرش است، آب همان است که از نهر «صاد» جاری است و یکی از سوره‌های قرآن بدین نام شناخته شده است. دو. این وضو دارای حکمتی است که به بخشی از آن اشاره می‌کنم: چهره خرم و زیبای کسی که قصد نگریستن به عظمت پروردگار را دارد، باید با آبی شسته شده باشد که از ساق عرش جاری است و یا از آن فرو می‌ریزد.

سه. دستهایی که کتاب و کلام خداوند را دریافت می‌دارد، باید با همان آب جاری و فرود آمده از عرش الهی شستشو شده باشد.

چهار. سری که به برکت خدا مبارک و فرخنده شده و نیز پاهایی که بر جای مبارک قدم می‌گذارند نیز باید با رطوبت همان وضویی که از آب عرش فراهم آمده مسح گردند.

بدون شك بین سر، حکمت و ادب وضو فرق است؛ زیرا «سر» همان وجود غیبی برای وضو است که در عرش است، «حکمت» عبارت از فایده‌ای است که بر وضو

---

۱. کافی، ج ۳، ص ۴۸۵.

مترتب می‌شود، چنان‌که در حدیث معراج به پاره‌ای از آن اشاره شده است و «ادب» وظیفه کسی است که برای نماز وضو می‌گیرد، چون رعایت اخلاص و مانند آن؛ زیرا چیز غیر خالص پاک و طاهر نیست، و آنچه بر سالک لازم است این است که طهارت خالص تحصیل کند، به گونه‌ای که حتی «اخلاص» در طهارت را ننگرد؛ زیرا کسی که نیت خود را برای خدا خالص کند لیکن اخلاص خویش را بنگرد مخلص نیست، چنان‌که مثلاً اگر کسی اخلاص ورزد، بدان امید که چشمه‌های حکمت از قلب او بجوشد، چنین کسی نیز مخلص نیست، چون غیر خدا را از نیت گذرانده و امری به جز او را که همان جوشش حکمت باشد قصد کرده است.

بنابراین، طهارت جوی مخلص افزون بر این که جز خدا را قصد نمی‌کند، جز او را نمی‌بیند، و گرنه - طبق آنچه در حدیث معراج گذشت - هنوز توجه خود را منحصر به عظمت و بزرگی خدا نکرده است.

### راز طهارت از خاک (تیمم)

چون راز طهارت با آب وضو و حکمت آن روشن شد، تحصیل طهارت از خاک (تیمم) نیز برای شما روشن خواهد شد، که هدف نهایی آن تواضع به پیشگاه عزیز محض، و فروتنی در ساحت بلندپایه صرف، و خشوع نزد قدرت مطلق خداوندی است، مانند آنچه درباره تروک احرام وارد شده که بهتر است حاجیان و عمره‌گزاران، ژولیده موی، پریشان و گردآلود باشند، و بر این پایه خداوند متعال درباره حکمت طهارتی که از خاک حاصل آمده - مانند طهارتی که از آب تحصیل شده - می‌فرماید:

﴿ما یرید الله لیجعل علیکم من حرج و لکن یرید لیطهرکم ولیتم نعمته علیکم لعلکم تشکرون﴾<sup>۱</sup>؛ زیرا طهارت ظاهری که با آب حاصل می‌شود و طبق آنچه فرمود:

﴿... وینزل علیکم من السماء ماءً لیطهّركم به ویذهب عنکم رجز الشیطان﴾ از بین برنده پلیدی شیطان است،<sup>۲</sup> گرچه با تیمم بر خاک فراهم نمی‌آید، لیکن فروتنی و بندگی را به ارمغان می‌آورد، پس از این جهت، آب و خاک با یکدیگر یکسانند، و چون لازم نیست کمیت و کیفیت تیمم، که بدل از وضو است مانند وضو باشد، مسح سر و پاها در تیمم لازم نیست، نه برای این که خاک بر سر نهادن، علامت فراق و جدایی است، در حالی که منظور از نماز، پیوند و ارتباط است، چنان‌که برخی از بزرگان فرموده‌اند؛<sup>۳</sup> زیرا این سخن، به مسح پا نقض می‌شود، چون با این که خاک بر پا نهادن و مسح پاها با خاک، نشانهٔ فراق و جدایی نیست، انسان در تیمم مأمور به مسح آن نشده است.

افزون بر این، اصل سخن خالی از توهم و اشکال نیست؛ زیرا دلیل عقلی و یا نقلی معتبر وجود ندارد که مسح سر با خاک نشانهٔ جدایی است.

چون در نماز، معتبر است بین طهارت بیرون و پاکی درون جمع شود، دستور بر این است که نماز جز با طهارت پنج عضو و پاک ساختن دل با توبه، جایز و روا نیست.<sup>۴</sup>

مراد از توبه بازگشت از گناه به فرمانبرداری و از دشمنی به دوستی خدا و از ما سوی الله به جانب او، و از کثرت به وحدت و... است.

۱. سورهٔ مائده، آیهٔ ۶؛ با خاک تیمم کنید و از آن به صورت و دستهایتان بکشید، خدا نمی‌خواهد بر شما تنگ بگیرد، لیکن می‌خواهد شما را پاک و نعمتش را بر شما تمام گرداند، باشد که سپاس او بدارید.

۲. سورهٔ انفال، آیهٔ ۱۱؛ برای شما آبی را از آسمان فرو می‌فرستد تا شما را پاک و پلیدی شیطان را از شما بزدايد.

۳. قاضی سعید قمی در اسرارالعبادات، ص ۲۱.

۴. ر. ک: جامع احادیث الشیعة، ج ۵، ص ۲۶، ح ۲۲۷۵؛ بحارالانوار، ج ۷۷، ص ۳۴۵.

راز طهارت لباس، بدن، سجده گاه و...

از آنچه گذشت تو را ممکن شود تا راز لزوم طهارت از نجاست، و راز پاکسازی بدن، لباس و سجده گاه و... را از نجاست بیابی، همچنین ممکن است راز لزوم حلال بودن لباس و مکان از این که حق دیگران بدان تعلق گرفته باشد، به دست آید؛ زیرا کسی که مخاطب به خطاب لزوم ادای حق غیر است، دل مشغولی دارد و آسوده خاطر نیست تا بتواند سخن بگوید و با خدای خویش مناجات کند، چه رسد که پروردگار با او مناجات نماید.

با تأمل در آنچه گذشت می توان به راز وقت و استقبال قبله نیز پی برد و این که نزد معبود حقیقی، نه بامدادی تصور می رود نه شامگاهی، از این رو رسول خدا ﷺ در معراج، نماز ظهر به جای آورد با این که شب بود؛ زیرا معراج به دنبال اسراء و سیر شبانه ای صورت گرفت که در پاسی از شب اتفاق افتاد، چنان که فرمود: ﴿سبحان الذی أسرى بعبده لیلاً من المسجد الحرام إلى المسجد الأقصى الذی بارکنا حوله﴾<sup>۱</sup>؛ همان گونه که حضرت معبود در جهت خاصی نیست که جایی باشد و جای دیگر نباشد چنان که خود فرمود: ﴿فأینما تولّوا فثمّ وجه الله﴾<sup>۲</sup>؛ و به هر جا روی بگردانید همانجا روی خداست.

چون عرصه تنگ است و دل فارغ نیست و سردرد امان نمی دهد، برادران سالک و پوینده مرا معذور می دارند که از بسط به قبض و از شرح و توضیح به اصل و متن، و

۱. سوره اسراء، آیه ۱؛ منزّه است خدایی که بنده خویش را شبانگاه از مسجد الحرام به سوی مسجد الأقصى که پیرامون آن را برکت داده ایم، حرکت داد.

۲. سوره بقره، آیه ۱۱۵.



از تفصیل به اختصار بسنده کردم؛ ﴿لَعَلَّ اللَّهُ يَحْدُثَ بَعْدَ ذَلِكَ أَمْرًا﴾<sup>۱</sup>.

اموری که در سراغاز روشن شد

يك. طهارت دارای نهران، حکمت و آدابی است و هر يك از اینها از دیگری جداست و برای هر يك درجاتی وجود دارد، به درجه خاصی از نهران نمی توان دست یازید جز به وسیله کرداری که با حکمت و آداب برابر و معادل باشد و ... .

دو. طهارت، به اشکال فرشتگان علمی یا عملی تمثّل می یابد که تقدیس، تسبیح و تکبیر می گویند.

سه. طهارت و دعاهاى آن در برگه‌ای نوشته شده و تحت عرش قرار خواهد گرفت.

چهار. طهارت، به موجب تطهیر آدم عليه السلام از خطایی که در بهشت مرتکب شد نازل شده است.

۱. سوره طلاق، آیه ۱؛ شاید خداوند پس از این گشایش پدید آورد. قبض و بسط نزد اهل معرفت، دو حالت است که از این آیه فرخنده اقتباس شده است: ﴿وَاللَّهُ يَقْبِضُ وَيَبْسُطُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴾ (سوره بقره، آیه ۲۴۵)؛ خداست که تنگی و گشایش پدید می آورد و به سوی او بازگردانده می شوید. خداوند بر پایه حکمت و رساندن بندگان به کمال شایسته، گاهی آنان را در بوته نقد قبض، فشار و تنگی، و زمانی در بسط و گشایش قرار می دهد تا ناخالصی ها را بزدايد و آنان را شایسته همنشینی با کروبیانشان سازد، و مظهر دو اسم مبارك «قبض و بسط» قرارشان دهد. بنابراین، در حال بسط درهای لطف و کرم باز است و دعاها مستجاب می شود و خواسته های او همگی برآورده می گردد و انسان، توفیق می یابد هر چه بیشتر به خلق خدمت کند، اما قبض و گرفتگی خاطر حالتی است مقابل بسط تا امکان گرفتار آمدن به تباهی از سالک گرفته شود.

آن صلاح توست آتش دل مشو  
تازه باش و چین میفکن در جبین (م)

چون که قبضی آیدت ای راه رو  
چون که قبض آید تو در وی بسط بین

پنج. گناه، شکننده وضو و طهارت درونی است، گرچه ناقص طهارت ظاهری، که در فقه از آن بحث می‌شود، نیست.

شش. چگونه وضو گرفتن و کیفیت تحصیل طهارت با وضو، در معراج پیامبر اکرم بیان شد.

هفت. اخلاص محض آن است که شخص مخلص، جز خدای سبحان را ننگرد، و این همان کمال توحید است، چنان‌که امیر موحدان علی علیه السلام فرمود: «... وکمال توحید الإخلاص له»؛ یعنی خالص همه هستی را برای او دانستن، «وکمال الإخلاص له نفي الصفات عنه»<sup>۱</sup>؛ یعنی کمال اخلاص الهی نفی صفات زاید بر ذات از خداوند متعالی است.

هشت. اسرار، حکمت و آداب طهارت برگرفته از خاک، یعنی تیمم، چونان طهارت به دست آمده از آب، یعنی وضو است.

چون در این سرآغاز برخی از رازهای بعضی از مقدمات نماز آشکار شد، هنگام آن رسید که به وعده خویش در بیان رازهای نماز وفا کنیم. اکنون برخی از این اسرار را در بخشهای پیوسته‌ای که حاوی بعضی از رازها، حکمتها و آداب باشد می‌آوریم.

باز یادآور می‌شویم که اصل در عبادت، همان سرّ و نهان آن است، و حکمت و آداب از فروعاتی است که به وسیله آنها می‌توان به این اصل رسید.

باید دانست که بیان کردن رازهای جهان هستی گرچه سخت و دشوار است، ولی حلّ ناشدنی نیست، چون هر يك از آنها امری حقیقی و تکوینی است و برگرداندن پاره‌ای از امور حقیقی را به برخی دیگر - در قوس نزول یا صعود - و برخی را نهان دیگری شمردن، چندان پیچیده نیست تا دست‌یابی به چنین راز نهانی را حلّ ناشدنی

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱.

بدانیم .

تنها سخن در بیان راز و نهان امور اعتباری است ، چون که امر اعتباری را نمی‌توان به میدان امر حقیقی کشاند و از آن راز نهانی را کشف کرد ، چنان‌که امر تکوینی و حقیقی ، بسی برتر از آن است که در جولانگاه اعتبار قرار گیرد ، با این حال ، امور عبادی همه اعتباریاتی هستند که اسراری حقیقی دارند .

تنها چیزی که می‌تواند این مشکل را حل کند این است که انسان موجودی جامع تکوین و اعتبار است ، یعنی موجودی تکوینی است و نیروها و شئون حقیقی دارد و نیز بر هرگونه امر اعتباری توانمند است ، بلکه اساساً زندگی و مرگ او در عرصه‌های مختلف اعتبار است ، پس اگر بنا باشد در جایی حقیقت و اعتبار گرد آیند ، انسان بهترین محل اجتماع این دو است ، چنان‌که او بهترین جامع است . بنابراین ، اگر اراده شود که امری حقیقی به اعتبار تنزل کند ممکن است این مسئله در محدوده انسان تحقق یابد ، چنان‌که اگر امری اعتباری بخواهد به سوی امر حقیقی صعود کند ، این کار در ساحت انسان میسر و فراهم می‌گردد . منظور این که انسان با رویی است که درونش تکوین و حقیقت و برونش تشریح و اعتبار است .

آگاهی به این نکته نیز لازم است که امر اعتباری - چون طهارت ، نماز و سایر افعالی که حکم فقهی دارند - جوهر و عرض نیست ؛ زیرا جوهر و عرض از احکام وجود حقیقی به شمار می‌روند و امر اعتباری موجود حقیقی نیست که به عرضیت و جوهریت وصف شود . این سخن را نیز نمی‌توان گفت که آنچه در دنیا عرض است در آخرت تبدیل به جوهر می‌گردد ، و اعمال اختیاری انسان ، یعنی طاعتها و نافرمانی‌های او در دنیا عرض و در آخرت جوهرند ؛ زیرا عنوان‌های اعتباری‌ای که متّصف به طاعت و عصیان می‌شوند ، موجودی حقیقی نیستند ، و حرکتهای خارجی چون ایستادن ، نشستن و امثال آن تا وقتی عنوانی اعتباری بر آنها عارض نگردد

متّصف به اطاعت و معصیت نمی‌شوند.

حاصل این که موجود حقیقی گرچه به وصف عرضیّت یا جوهریّت موصوف می‌گردد، ولی نه طاعت است و نه عصیان؛ و موجود اعتباری که به وصف طاعت و عصیان موصوف شده، نه به عرضیّت متّصف می‌گردد نه به جوهریّت، پس این سخن که امر عرضی دنیوی به جوهریّت اخروی منسوب می‌گردد جایگاهی نخواهد داشت.

آری ممکن است يك چیز به حمل اولی جوهر باشد و به حمل شایع صنایع عرض گردد،<sup>۱</sup> چنانکه در حلّ مشکل وجود ذهنی چنین گفته شده است. نیز ممکن است يك وجود عرضی به واسطه حرکت جوهری از شئون جوهر شود؛ بدین معنا که يك حالت است، کم کم ملکه شود و در پی اشتداد حرکت، به فصل مقوم جوهری تبدیل گردد، چنانکه در جای خود مقرر است، ولی این سخن هیچ ربطی به این مقوله ندارد که اطاعت یا معصیت که در دنیا عرض است در آخرت به جوهر تبدیل گردد. غرض این که، وصف نفسانی ممکن است در يك نشئه و

۱. مشهور بین حکیمان است که ماهیات خارجی، وجودی در خارج دارند که آثار خارجی بر آنها بار است، وجودی نیز در ذهن دارند که آثار خارجی بر آن مترتب نیست، و نام آن وجود ذهنی است. بر این سخن اشکال شده که لازم می‌آید يك چیز هم جوهر باشد و هم عرض، و این محال است؛ زیرا يك شیء چون جوهر است وابسته به موضوع نیست و چون عرض است وابسته به موضوع است. پاسخ این است که اگر يك مفهوم جوهری، مانند آتش در ذهن آید، این مفهوم به حمل اولی جوهر است، و از سوی دیگر آنچه از مفهوم آتش به ذهن آمده حال با ملکه وجودی برای ذهن شده و جهل را از ذهن زدوده است، پس از این حیث به حمل شایع، وجود عرضی به خود گرفته و به ذهن تکیه دارد پس يك شیء می‌تواند به حمل اولی جوهر و به حمل شایع عرض باشد. بر این پاسخ، مرحوم صدرالمتألهین اصرار دارد و شارحان فلسفه صدرا بر آن انگشت تأیید نهاده‌اند، چنانکه حاجی سبزواری می‌سراید:

بحمل ذات صورة مقولة      وحدتها مع عاقل مقولة (م).

خاستگاه، عرض و در خاستگاه دیگر جوهر باشد، ولی عمل اعتباری (چون طهارت و نماز) خارج از این مقوله‌اند.

### نسبی بودن راز و غیب

باید به این نکته توجه داشت که نهان و راز، امری نسبی است نه نفسی، بدین معنا که نهان، حتی نسبت به خودش مطلق نیست، چنان‌که غیب نیز این گونه است، چون غیب و نهان مطلق، که ذات خداوند سبحان است، برای خود ذات مقدّس، نه غیب است و نه نهان؛ گرچه همین ذات خداوندی بر صفاتش نهان به حساب آید، و مادر و ریشهٔ اسمای الهی (چون الله، الرَّحمان) نهان سایر اسما قرار گیرد، و اسمای ذات (چون عالم، قادر) نهان اسمای افعال باشند و... . این نکته می‌بایست در مدخل ذکر می‌شد.

چون ثابت شد که نماز نیز مانند سایر عبادات، در قوس نزول دارای نهان است، و در قوس صعود تکویناً تمثیل پیدا می‌کند، و در عالم اعتبار وجودی اعتباری دارد که محفوف به دو وجود حقیقی (نزولی و صعودی) است، و روشن شد که داشتن سرّ ویژهٔ نماز نیست، بلکه عمومیت دارد، و مقدمات و تعقیبات آن را نیز شامل می‌شود و نیز برخی از رازهایی که به مقدمات برمی‌گردد گفته شد، پس به یاری خداوند متعال طیّ بخشهای متعدد، شروع می‌کنیم به شمارش اسرار نماز، از آغاز آن تا انجام.

بخش یکم

در اسرار تکبیرهای شروع نماز



## اسرار تکبیرهای شروع نماز

باید دانست که صورت نماز همه نمازگزاران یکسان است، لیکن سیرت و سر آن تفاوت دارد، از این رو نمازگزاران متفاوت هستند، چنان که از پیامبر ﷺ چنین روایت شده است: «إِنَّ الرَّجُلِينَ مِنْ أُمَّتِي يَقُومَانِ فِي الصَّلَاةِ، وَرُكُوعَهُمَا وَسُجُودَهُمَا وَاحِدٌ، وَإِنَّ مَا بَيْنَ صَلَاتَيْهِمَا مِثْلُ مَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ»؛<sup>۱</sup> یعنی دو نفر از امت من به نماز می ایستند و رکوع و سجودشان یکی است، حال آن که تفاوت بین نمازشان برابر با فاصله آسمان و زمین است.

آنچه در این تفاوت اهمیت دارد، تفاوت در آداب نماز است که متفرع بر حکمت نماز، و حکمت نماز نیز برابر با راز و نهان آن است.

چون نماز و آداب آن در معراج تشریح شده و نهان نماز در آنجا تجلی یافته است، پس هنگام توجه به آنچه در معراج به وقوع پیوسته، چندین راز آن روشن می گردد:

## حدیث اول

حضرت ابی الحسن موسی بن جعفر علیه السلام علت تکبیرهای افتتاحی نماز را چنین بیان فرمود: «إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ لَمَّا أُسْرِيَ بِهِ إِلَى السَّمَاءِ قَطَعَ سَبْعَةَ حُجُبٍ، فَكَبَّرَ عِنْدَ كُلِّ

۱. جامع أحاديث الشيعة، ج ۵، ص ۳۱، ح ۲۲۹۲؛ بحار الانوار، ج ۸۱، ص ۲۴۹.

حجاب تکبیراً فأوصله الله عزوجلّ بذلك إلى منتهی الكرامة<sup>۱</sup>؛ نبی گرامی اسلام ﷺ چون شبانگاه به آسمان برده شد، از هفت حجاب گذشت و نزد هر حجاب يك تكبير گفت، از این رو خداوند - عزوجلّ - او را به نهایت بزرگواری رساند.

باید دانست که حجاب گاهی تاریک و گاهی نورانی است؛ حجاب تاریک عبارت است از جهان ماده و مادیات و حجاب نوری همان وجود نورانی است که نور چیره آن مانع از ادراک آن یا ادراک فراسوی آن است. انسان سالک، وقتی از ماده و شئون مادی به فراز آید و برتر از موجود نوری گردد، ادراک آن حجاب و دست‌یازی به فراسوی آن برای وی آسان می‌گردد، و این همان معنای دریدن حجاب است، زیرا دریدن هر حجابی، متناسب با همان حجاب است.

چون معراج در فضای نور و همسایگی نزدیک پروردگار به وقوع پیوسته است پس در آنجا حجابی جز حجاب نوری نبوده، و حجاب نوری نیز جز با نور چیره درهم نمی‌شکند، و چون نور مانع در آنجا امری موجود و تکوینی بود، ناچار باید چیزی نیز که آن حجاب را درمی‌نوردد موجودی تکوینی باشد که دست جعل اعتباری بدان راه نیافته باشد.

تکبیر در آنجا نقش دریدن حجاب نوری دارد، لذا دارای حقیقتی عینی است که بر غیر خود چیره است، و چون تعداد این حجابها هفت تاست و در طول هم قرار گرفته‌اند، نه در عرض هم، و هرگاه حجابی پاره شود، مرتبه‌ای از تقرب حاصل می‌آید که پیش از آن نبوده، لاجرم میان تکبیرهای هفتگانه نیز که نقش پاره کردن حجابها را دارند تمایز و جدایی طولی وجود دارد، نه تمایز عرضی. پس، هرگاه نمازگزار تکبیر می‌گوید درجه‌ای در مناجات به مولایش نزدیک می‌شود، نزدیکی که پیش از این حاصل نشده بود؛ بنابراین، درجات قرب به خداوند متعال نیز طولی است.

۱. جامع أحادیث الشیعة، ج ۵، ص ۵۹، ح ۲۳۷۷ از من لایحضره الفقیه، ج ۱، ص ۳۰۵.



چون حجاب موجودی خارجی و پاره کردن آن نیز خارجی است، و روشن شد که نظام هستی، همان نظامی است که بر پایه علت و معلول استوار شده و در جای خود ثابت است که باید علت قوی تر از معلولش باشد، از این رو ممکن نیست تلفظ به تکبیری که اعتباری است بتواند اثر بگذارد، و یا تصوّر تکبیر که موجودی ذهنی است بتواند تأثیرگذار در موجود خارجی فراتر باشد، بلکه مؤثر در آن همان راز تکبیر است که خود موجودی خارجی و تکوینی است. به این راز جز با رعایت آداب نماز نمی توان دست یافت، آدابی که فراهم آمده از حضور قلب است و حضور قلب، در پی خضوع و فروتنی اعضا و جوارح به دست می آید.

#### حدیث دوم

آنچه در حدیث معراج آمده ویژه معراج و مخصوص رسول خدا ﷺ نیست، بلکه غیر آن وقت و غیر رسول گرامی اسلام ﷺ را نیز شامل است، دلیل این سخن، حدیثی است که جابر بن عبدالله انصاری روایت کرده است، وی گوید: با مولایمان امیرالمؤمنین علیه السلام بودم، مردی را در حال نماز دیدم به او فرمود: ای مرد! آیا تأویل نماز را می شناسی؟ در پاسخ گفت: آقای من، آیا نماز تأویلی جز عبادت دارد؟ فرمود: آری سوگند به خدایی که محمد صلی الله علیه و آله را به نبوت مبعوث فرمود خداوند، پیامبرش را به کاری از کارها برنینگیخت جز آن که آن کار نمونه، تأویل و تفسیر دارد، و همه اینها نشانه تعبّد و بندگی است مرد گفت: آقای من! اینها را به من بیاموز، فرمود: هنگام تکبیر الاحرام و شروع به نماز، تأویل نخستین تکبیر تو [از تکبیرهای هفتگانه شروع نماز] این است که وقتی الله اکبر گفتی به ذهنت چنین خطور دهی که خداوند برتر از آن است که به وصف ایستادن یا نشستن آید، و در گفتن الله اکبر دوم، برتر بودن او را از حرکت یا ایستایی به خاطر آوری، و در تکبیر سوم، برتر بودنش از جسم یا تشبیه

به مانند، یا سنجیدن به قیاس را به ذهن خطور دهی، و در تکبیر چهارم، چنین خطور دهی که وی برتر از آن است که أعراض در او حلول کنند یا بیماری‌ها او را بیازارند، و در تکبیر پنجم، از ذهن بگذرانی که او از وصف شدن به جوهر و عرض منزّه است، و از حلول در چیزی و یا حلول چیزی در او مبراست، و در تکبیر ششم، به خاطر آوری چیزهایی که بر پدیده‌ها رواست، از قبیل نابودی، انتقال، تغییر از حالی به حال دیگر، همه بر آن ذات مقدس نارواست، و در تکبیر هفتم، به ذهن خطور دهی که حواس پنجگانه در او حلول نکرده است. اما تأویل کشیدن گردن در رکوع، آن است که به ذهن خویش چنین خطور دهی: خدایا به تو گرویدم هر چند گردنم را بزنی، و تأویل سربلند کردن از رکوع وقتی گفتم «سمع الله لمن حمده، الحمد لله رب العالمین» این است: آن کسی را سپاس می‌گویم که مرا از نیستی به هستی آورد، و تأویل سجده اول این است که در حال سجده به ذهن خطور دهی خدایا مرا از زمین آفریدی، وقتی سر از سجده برداشتی تأویلش آن است که مرا از زمین بیرون آوردی؛ تأویل سجده دوم آن است که مرا دگر بار به زمین برمی‌گردانی؛ و تأویل سربرداشتن از سجده دوم آن است که به قلبت خطور دهی بار دیگر [هنگام قیامت] مرا از خاک بیرون می‌آوری.

تأویل نشستن [هنگام تشهد] بر جانب چپ و بالاتر قرار دادن پای راست و بر نشیمن گاه چپ نشستن آن است که به قلبت بگذرانی بار خدایا حق را پیا داشتم و باطل را میراندم؛ و تأویل تشهد تو، تجدید ایمان، بازگشت به اسلام و اقرار به برانگیخته شدن پس از مرگ است، و تأویل قرائت ذکر تشهد، بزرگوار شمردن پروردگار سبحان و بزرگ‌تر دانستن اوست از آنچه ستمگران و الحادپیشگان می‌گویند، و تأویل سلام در «السّلام علیکم ورحمة الله وبرکاته» خواستن رحمت از خدای سبحان است، پس معنای سلام چنین است: برای شما از عذاب روز قیامت ایمنی است. امیرمؤمنان علیه السلام سپس فرمود: کسی که تأویل نمازش را این گونه نداند،

نمازش کمبود دارد و ناقص است.<sup>۱</sup>

### چهره ملکوتی حدیث

اوصاف جمال<sup>۲</sup> حق تعالی عین اوصاف جلال اوست؛ زیرا تکبیر گرچه از صفات ثبوتیه و جمال است، ولی بازگشت آن به وصف سلبی جلالی است - چنانکه عکس آن، یعنی بازگشت صفات سلبی به ثبوتی نیز تصوّر دارد - بدین گونه که تکبیر عبارت از منزّه دانستن خدا از اوصاف ممکنات است، و بدون شك اوصاف الهی اموری تکوینی و خارجی است، اما اوصافی که از آنها به عنوان تأویل تکبیرهای هفت گانه تعبیر می شود، به شکل تکبیرهای افتتاحی تجلی و تنزل یافته است، بنابراین، سرّ و نهان آنها امری حقیقی است نه اعتباری.

نمازگزار باید پس از شناخت نماز و هدف والای آن، جان را به آداب نماز بیاراید تا به آن تأویل دست یازد، و آگاه گردد که تعدّد آن تکبیرات از باب تأکید يك تکبیر نیست، بلکه هر يك از آنها معنای ویژه ای دارد که غیر از معنای دیگری است، چنان که تعدّد واژه «وحده وحده وحده» در دعا، برای تأکید نیست، بلکه هر يك از آنها ناظر به مرتبه ای خاص از توحید ذاتی، صفاتی و افعالی است.

اما بحث از سایر فقره های حدیث، چون اسرار رکوع، سجود و...، به زودی در جای خود خواهد آمد.

مقصود این که تکبیرهای هفتگانه آغازین نماز دارای رازهایی است که در معراج تحقّق یافته است، و سپس به عالم تشریح و اعتبار تجلّی کرده و فرود آمده است.

۱. جامع أحادیث الشیعة، ج ۵، ص ۶۰، ح ۲۳۷۹؛ بحار الانوار، ج ۸۱، ص ۲۵۳.

۲. صفات ثبوتی خداوند همچون عالم، قادر، حی، مرید، مدرک، سمیع و بصیر را صفات جمال می نامند، و صفات سلبی او را چونان جسم، ترکیب، دیده شدن، محلّ و انباز داشتن صفات جلال می خوانند (م).

این رازها مختص به رسول خدا ﷺ نیست، بلکه شامل هر مکلف نمازگزار می‌شود و نماز کسی که از تأویل این تکبیرات بی‌خبر باشد، ناقص است.

### حدیث سوم

برای تکبیرهای هفتگانه آغازین نماز، اسباب، جهات و چهره‌های مُلکی نیز وارد شده که منافاتی با اسرار ملکوتی گذشته ندارد؛ زیرا چهره‌های مُلکی در طول چهره‌های ملکوتی قرار دارند، نه در عرض آن. از جمله روایت شده که رسول خدا ﷺ در نماز بود و در کنارش حسین بن علی علیه السلام قرار گرفته بود. وقتی رسول خدا ﷺ تکبیر گفت، حسین علیه السلام نتوانست تکبیر بگوید، پیامبر صلی الله علیه و آله بار دوم تکبیر گفت، حسین علیه السلام همچنان از گفتن تکبیر بازماند، برای بار سوم پیامبر صلی الله علیه و آله تکبیر گفت و حسین علیه السلام همچنان از تکبیر گفتن ناتوان ماند، بر این منوال پیامبر پیوسته تکبیر می‌گفت و درصدد بود حسین نیز بتواند تکبیر بگوید، تا این که پیامبر صلی الله علیه و آله هفت تکبیر کامل کرد، در مرتبه هفتم بود که حسین علیه السلام نتوانست تکبیر بگوید، امام صادق علیه السلام فرمود از این رو گفتن هفت تکبیر مستحب گردید.<sup>۱</sup>

گواه بر هماهنگ بودن و منافات نداشتن چهره ملکوتی و مُلکی حدیث این است که واقعه معراج در مکه پیش از تولد حسین علیه السلام رخ داد، و آنچه از داستان حسین علیه السلام نقل شده نیز پس از حوادث معراج واقع شد و از ناحیه زمان نیز متأخر از معراج بود. بنابراین، حدیث مزبور از دو ناحیه وجود و زمان در عرض حدیث معراج نیست، پس تناقضی با یکدیگر ندارند، چون جمع و صادق بودن هر دو امر ممکن است.

۱. جامع احادیث الشیعة، ج ۵، ص ۵۸، ح ۲۳۷۵؛ تهذیب، ج ۲، ص ۶۷.

## حدیث چهارم

حدیث دیگری که با حدیث اول منافات ندارد، روایتی است که درباره سبب مشروعیت تکبیرهای آغازین نماز است. این روایت را فضل بن شاذان با بیان علت دیگری برای تشریح تکبیرهای هفتگانه از امام رضا علیه السلام نقل کرده است؛ امام علیه السلام می فرماید: تکبیرهای اول نماز، از آن رو هفت عدد است که اصل نماز دو رکعت است و با هفت تکبیر گشوده می شود: تکبیر الاحرام، تکبیر رکوع، دو تکبیر سجده های رکعت اول، تکبیر رکوع رکعت دوم و دو تکبیر سجده های رکعت دوم؛ پس وقتی انسان در آغاز نمازش هفت تکبیر گفت و بعضی از تکبیرهای بین نماز را فراموش کرد و یا به طور کلی از آنها غافل ماند نقصی به نمازش وارد نمی شود.<sup>۱</sup>

دلیل عدم تنافی دو حدیث این است که یکی از دو سببی که در این روایات آمده تکوینی است و پیش تر از سبب دیگر در شب معراج بیان شده، و سبب دیگر که تشریحی است در عالم اعتبار، تنزل یافته است.

شگفت آور نیست که هر يك از دو سبب را به مبادی ویژه خود مستند کنیم؛ زیرا خاستگاه اصیل در هر يك، همان تکوین است که هنگام معراج، برای پاره کردن حجابهای هفتگانه نوری تحقق یافت.

از آنجا که اساس کار، توحید الهی است و باید همه حجابهایی که مانع از شهود اوست پاره شود و تکبیر سببی توانمند بر پاره کردن حجابهاست، از این رو اذان و اقامه با تکبیر آغاز می شود و با کلمه **پاک توحید [لا إله إلا الله]** پایان می پذیرد. با تأمل در تأثیر تکبیر، راز نهان مکرر آمدن آن در آغاز اذان و اقامه آشکار می گردد؛ شاید راز متعدّد آمدن کلمه توحید، در پایان اذان و يك بار آمدن آن در پایان اقامه، رسیدن

۱. جامع احادیث الشیعة، ج ۵، ص ۵۹، ح ۲۳۷۸، از علل الشرایع.

به انتهای مراتب توحید است که دیگر آنجا مجالی برای تعدّد نیست؛ زیرا اسمای افعال در اسمای صفات ادغام شده و اسمای صفات نیز تحت الشعاع و مقهور حضرت غیب الغیوب گردیده است. پس این نکته را نیک بیندیش.

آنچه در این بخش روشن شد

اول. این که روح تکبیر، چیزی جز تسبیح و تنزیه نیست؛ زیرا معنای تکبیر این است که خداوند برتر از آن است که به حسّ، تخیّل، توهم و یا به تعقل آید، چون او نه جسم است و نه چیزی که با جسم سروکار داشته باشد، نه صورت و معنای جزئی است و نه مفهوم کلی، و نیز خدا برتر از آن است که کسی بتواند حقیقت بی‌پایان او را به کشف و شهود بنگرد؛ زیرا حقیقت بی‌پایان موجودی ازلی، ابدی و سرمدی فراتر از آن است که کسی بتواند به کنه او پی ببرد، پس خدای تعالی برتر از آن است که کنه او شناخته شود لذا معرفتش همراه با اعتراف به عدم اکتناه اوست. زیرا حق تعالی گرچه در شناخت خویش، تا آنجا که باید، بر دیده خردها پرده نینداخته ولی بر چگونگی صفات خویش نیز آگاه نساخته است، چنان که بزرگ موحدان، حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام چنین فرموده است.<sup>۱</sup>

دوم. حجاب، به حجاب ظلمانی و حجاب نورانی تقسیم می‌شود.

سوم. راز تکبیر، همان پاره کردن حجاب است.

چهارم. راز هفت تکبیر، آن است که حجابها هفت عددند.

پنجم. سبب ملکی تعدّد تکبیر، با سرّ ملکوتی آن، همچنین سبب تشریحی آن با

راز تکوینی آن هیچ گونه تنافی ندارد.

ششم. این راز در معراج تحقّق یافت، یعنی سخن در این نیست که تکبیر تنها در

۱. «لم یطلع العقول علی تحدید صفته ...» (نهج البلاغه، خطبه ۴۹).

رفع حجاب تأثیر دارد، بلکه در این است که در شب معراج، با تکبیر رسول خدا ﷺ حجاب در خارج پاره شد.

هفتم. این راز نه به معراج اختصاص دارد و نه به رسول خدا ﷺ، بلکه غیر معراج و غیر رسول الله ﷺ را نیز شامل است، به گونه‌ای که نماز کسی که بدین راز آگاه نیست و به آن دست نیازیده، ناقص است. از اینجا معراج بودن نماز برای مؤمن روشن می‌شود، پس هر کس که نمازی مانند نماز رسول خدا ﷺ بگذارد، به معراج رفته است، چنان که هر کس چون امیر مؤمنان علیه السلام وضو بگیرد و ذکری چون ذکر او در حال شستن و مسح کشیدن داشته باشد، خداوند متعال در برابر هر قطره از آب وضویش فرشته‌ای می‌آفریند که او را تقدیس و تسبیح و تکبیر گوید و...

هشتم. اذان و نیز اقامه با تکبیر آغاز می‌شود و با توحید [لا اله الا الله] پایان می‌پذیرد، و تکرار تکبیر در هر يك پاره کردن هر حجابی است که فرض شود.

نهم. آنچه حجاب نوری را برمی‌دارد همان باطن و سرّ تکبیر است که امری تکوینی و غیراعتباری است، وگرنه از هر کس که می‌خواست این حجاب را برطرف کند، چه فرشته و چه انسان، امکان صدور داشت، با این‌که چنین کاری در گستره وجودی برخی از فرشتگان گرامی نیز نیست. چه رسد به انسان عادی، وگرنه تا جایی که رسول خدا ﷺ در شب معراج بالا رفت، جبرئیل نیز به همراه او می‌توانست اوج گیرد.

وضو نیز چنین است، چنان‌که خدای سبحان در وضوی معراج فرمود: ... سرت را مسح کن ... من گامت را به جایی می‌رسانم که هیچ کس جز تو بدانجا نرسیده باشد<sup>۱</sup>. بدیهی است وضوی اعتباری از دست هر نمازگزاری که وضو می‌گیرد ساخته است [ولی بدان مقام دست نمی‌یازد].

۱. جامع أحادیث الشيعة، ج ۵، ص ۷، ح ۲۲۵۴.

دهم . لازم است نمازگزار پیش از نماز همه حجابها را پاره کند، و این کار صورت نمی‌گیرد جز پس از آن که انسانی که می‌خواهد در نهان با خدا مناجات کند، جز خدا هیچ کس، حتی خود و شهود خویش را ننگرد، رازهای پیچیده‌ای در اینجا وجود دارد که هرکس در برخی از روایات این باب تأمل کند، برای او روشن می‌شود.

امیر مؤمنان علیه السلام در شأن پارسایان و تقواییشان می‌فرماید: «عَظُمَ الْخَالِقُ فِي أَنْفُسِهِمْ فَصَغُرَ مَا دُونَهُ فِي أَعْيُنِهِمْ»<sup>۱</sup>. این نگرش گرچه سبب بزرگ و متعالی دانستن خداوند و اذعان به کبریایی اوست، ولی این بزرگ دانستن از اوصاف جمال است، زیرا در این نگرش، پارسایان بر آنند که غیر خدا یعنی دیگران نیز وجود دارند، ولی کوچک‌اند، و خداوند است که بزرگ و کبیر است، لیکن این کجا و تکبیری که محتوایش تسبیح است کجا؟ چنان که گذشت.

گواه بر این که این مقام به مرتبه مقام کسی که سر را می‌جوید نمی‌رسد این است که متقیان هنوز به مقام یقین و شهود تام نرسیده و در مقام احسان قرار دارند، از این رو امیر موحّدان در شأن آنان فرمود: «فَهُمُ وَالْجَنَّةُ كَمَنْ قَدْ رَأَاهَا فَهُمْ فِيهَا مَنْعَمُونَ، وَهُمْ وَالنَّارُ كَمَنْ قَدْ رَأَاهَا فَهُمْ فِيهَا مَعَذِبُونَ»<sup>۲</sup>؛ یعنی در مقام «گویا آن را دیده» هستند، نه در مقام کسی که «تحقیقاً آن را دیده» است.

کسی که غیر خداوند را بزرگ می‌داند و کبیر می‌شمرد، از جمله کسانی است که تکبیر حقیقی از او صادر نشده است، گرچه در نماز و غیر نماز آن را بر زبان جاری کند.

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۳؛ آفریدگار نزد پارسایان بزرگ است، از این رو غیر خدا پیش چشمانشان کوچک می‌نماید.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۳؛ پارسایان مانند کسی هستند که گویا بهشت را دیده و در آن از نعمت برخوردار است، و اینان درباره دوزخ مانند کسی هستند که گویا آن را دیده، پس در آن معذب هستند.



بخش دوم

در راز نیت



## راز نیت

مراد از نیت در اینجا قصد عنوان در باب عبادات نیست، مانند این که نیت می‌کند نماز ظهر یا عصر بخواند و نیز نیت در باب معاملات مراد نیست، مانند نیت در پرداخت بدهی یا هبه و بخشش. چنان که مقصود از نیت در اینجا قصد وجه، مانند قصد وجوب و استحباب نیز نیست، بلکه مراد از نیت در اینجا، تنها خصوص «قصد قربت» و نزدیکی به خدای سبحان است. زیرا محور سخن در بحثهای عرفانی، کلامی و اخلاقی که درباره شایستگی قلب و رستگاری آن است، تنها قصد قربت است.

در خصوص نیت و اهتمام آن، آیات و احادیث فراوانی وارد شده است، مانند:

﴿لَا تَبْطُلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَىٰ كَالَّذِي يُنْفِقُ مَالَهُ رِئَاءَ النَّاسِ﴾<sup>۱</sup> و مانند ﴿وَمِثْلَ الَّذِينَ يَنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَتَثْبِيتًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ كَمَثَلِ جَنَّةٍ بِرَبْوَةٍ أَصَابَهَا وَابِلٌ...﴾<sup>۲</sup> و همچنین قول خداوند متعال در این آیه: ﴿قُلْ إِنْ صَلَاتِي وَنُسُكِي

---

۱. سوره بقره، آیه ۲۶۴؛ صدقه‌های خود را با منت و آزار باطل نکنید، مانند کسی که مالش را برای خودنمایی به مردم انفاق می‌کند.

۲. سوره بقره، آیه ۲۶۵؛ مثل صدقات کسانی که اموال خویش را برای طلب خشنودی خدا و استواری روحشان انفاق می‌کنند، همچون مثل باغی است که بر فراز پشته‌ای قرار دارد که اگر رگبار بارانی به آن برسد دو چندان محصول برآورد ...

و مَحْيَايَ وَمَمَاتِي اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ\* لا شريك له وبذلك أُمِرْتُ و أنا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ ﴿۱﴾ .  
 نیز همچون احادیثی که از اهل بیت علیهم السلام نقل شده است: علی بن ابی طالب علیه السلام  
 از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده که فرمود: « لا عمل إلا بنیة ولا عبادة إلا بیقین و لا کرم  
 إلا بالتقوی »<sup>۲</sup> به مضمون این روایت روایات فراوانی وجود دارد که از کثرت و معروفیت  
 نیازی به ذکر آنها نیست، مفاد همه آنها این است که برای عامل، نصیبی جز به  
 نیت، و اندازه و چگونگی آن نیست.

گواه این سخن، روایتی است از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود: « إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ »  
 پاداش کردار انسان جز براساس نیتها نیست و: « لِكُلِّ أَمْرٍ مَانَوِيٌّ »؛ برای هر کس  
 همان می ماند که نیت اوست، کسی که برای کسب آنچه نزد خداست پیکار می کند،  
 پاداشش برعهده خداست، و کسی که برای رسیدن به متاع دنیا و به نیت غنیمت به  
 پیکار برخیزد پاداشی برای او جز آنچه در سر داشته نیست.<sup>۳</sup>

همچنین پیامبر صلی الله علیه و آله در وصیت به ابوزر می فرماید: « وَلِيَكُنْ لَكَ فِي كُلِّ شَيْءٍ نِيَّةٌ  
 حَتَّى فِي النَّوْمِ وَالْأَكْلِ »<sup>۴</sup>؛ باید برای تو در هر چیز نیتی باشد، حتی در خواب و  
 خوراک.

بنابراین، نیت به معنای قصد نزدیکی به خداوند سبحان، روح عمل است، عمل  
 با آن زنده می شود و بدون آن می میرد، و پیدا است که مرده هیچ اثری ندارد، عبادت با

۱. سوره انعام، آیه ۱۶۲ - ۱۶۳؛ بگو در حقیقت نماز و سایر عبادات من و زندگی و مرگ من،  
 برای خدا، پروردگار جهانیان است، که او را شریکی نیست، و بر این کار دستور یافته ام، و  
 من نخستین مسلمانم.

۲. جامع احادیث الشیعة، ج ۱، ص ۳۵۷، ح ۶۹۳؛ عمل جز به نیت نیست، و عبادت کامل  
 جز با رسیدن به مرحله یقین حاصل نمی شود، و بزرگواری و کرم جز همراه با پارسایی نیست.

۳. همان، ص ۳۵۸، ح ۶۹۷.

۴. همان، ص ۳۵۹، ح ۶۹۹.

قصد تقرّب، صحیح می‌گردد و بدون آن باطل است، و چون نیت دارای درجاتی است صحّت نیز مراتبی دارد، گرچه این مراتب در اصل فرمانبرداری و امتثال، و در سقوط اعاده و قضا شریک‌اند، لیکن بر هر يك از مراتب یاد شده ثواب مخصوصی است، و تقرّب ویژه‌ای که از آن فراهم می‌آید. این ثواب و تقرّب بدون رسیدن بدان مرتبه حاصل نمی‌شود.

### عبادهای سه‌گانه

چون ایستگاه‌های مهمّ در روز قیامت سه موقف است: آتش دوزخ، بهشت و بهشت رضوان، چنان‌که خداوند با اشاره به این سه موقف می‌فرماید: ﴿و فی الآخرة عذابٌ شدیدٌ و مغفرةٌ من الله و رضوانٌ﴾<sup>۱</sup> شئون کرداری نفس انسان نیز سه تاست: خشمی که بدیها و ناخوشایندیها را دفع می‌کند؛ شهوت و میلی که خوشیها را جذب می‌نماید، و عقل عملی که شوق کمال تام مجرد معقول را دارد. از این رو پرستش سه قسم و پرستش‌کنندگان نیز سه دسته‌اند: گروهی خدای سبحان را از روی ترس از آتش دوزخ می‌پرستند؛ چنین عبادتی از نوع عبادت بندگان است، گروه دیگر خداوند متعال را بر پایه آرزوی بهشت عبادت می‌کنند؛ این عبادت حریصان و آزمندان است، و گروهی خداوند متعال را از روی محبت و عشق عبادت می‌کنند، این نوع عبادت، عبادت آزاد مردان و کریمان است.

هر يك از این سه نوع پرستش صحیح است، گرچه صحیح بودن — آن‌گونه که اشاره شد — مراتب متفاوتی از ثواب را داراست؛ زیرا هر يك از این سه قسم برای خداوند متعال انجام گرفته، نه این که خالص برای غیر او صورت گرفته باشد، و نه مشترکاً برای او و برای غیر او، مثلاً برای نجات یافتن از آتش، یا برای لذّت‌جویی

۱. سوره حدید، آیه ۲۰.

از بهشت .

تفاوت این سه قسم در این است : آن کس که خدای را از روی ترس عبادت می کند جز خدای را نمی پرستد ، ولی چون هنوز از بند غضب رها و آزاد نشده نمی داند که باید از معبودش چیزی غیر از نجات یافتن از آتش را طلب کند . نیز کسی که براساس بهشت جویی عبادت می کند ، و غیر خدا را نمی پرستد ، ولی چون هنوز از قید و بند شهوت نرسته ، نمی فهمد که باید از مولای معبودش چیزی فراسوی رسیدن به بهشت را آرزو کند ، و اما خردمندی که شوق خشنودی مولای خویش را دارد ، او آزادمردی است که می فهمد چه می طلبد .

دلیل صحت عبادت قسم اول و نیز قسم دوم این است که روایت از فعل این گروه به «عبادت» تعبیر کرده و آنان را عبادت پیشگانی دانسته است که خدا را پرستش می کنند ، چنان که این روایت ، عبادت گروه سوم - یعنی عبادت آزادمردان - را برترین نوع عبادت شمرده است ، پس اگر عبادت غیر آنان صحیح و بافضیلت نباشد ، عبادت آزادگان و احرار افضل نخواهد بود ، شاهدهی نیز در اینجا وجود ندارد که واژه «افضل» حمل بر تعیین شود ، نه ترجیح<sup>۱</sup> .

۱ . در فرهنگ عرب واژه افعال التفضیل گاهی دلالت بر ترجیح و برتری دارد ، مانند «افضل» و «احسن» که به معنای برتر و خوبتر است ، در این استعمال ، دو چیز در نظر گرفته می شود ، فاضل و افضل ، حسن و احسن که یکی از آنها با فضیلت و خوب و دیگری با فضیلت تر و خوبتر است ، و گاهی دلالت بر يك معنا و به نحو تعیین استعمال می شود ، مانند واژه «أولی» در آیه ﴿وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ﴾ (سوره انفال ، آیه ۷۵ ، سوره احزاب ، آیه ۶) ؛ یعنی خویشاوندان ، طبق کتاب خدا بعضی نسبت به بعضی تعییناً سزاوار و مقدم اند . در اینجا دیگر تصور سزاوار و سزاوارتر نیست ، لذا از آن به اولویت تعیینی تعبیر می کنند ، ولی مقام بحث ، از نوع اول است (م) .

## نظریات کلامی و فقهی

حکیمان آزاد مرد، آنان که در بندگی به موالیان معصومشان اقتدا کرده و در عبادت خویش جز خشنودی خدا را جستجو و دنبال نمی‌کنند، حکم به صحت عبادت کسی کرده‌اند که در عبادت خود، از خدا تنها خشنودی او را می‌طلبد، مثلاً نجات از آتش را می‌خواهد. چنان‌که شیخ الرئیس، ابوعلی سینا - قدس سره - می‌گوید: «والمستحلّ توسیط الحقّ مرحوم»<sup>۱</sup>؛ یعنی عابد و زاهدی که روا می‌دارد حق تعالی را واسطه در رسیدن به ثواب و یا ترسیدن از عقاب قرار دهد، مورد رحمت حق تعالی قرار می‌گیرد. شیخ نمی‌گوید چنین کسی از رحمت خداوند محروم است.

استاد ما حضرت علامه طباطبایی - قدس سره - در رساله «الولاية» نیز به پذیرفته شدن عبادت آنان اشاره کرده است که حق تعالی بر پایه تفضل و کرامت خویش، عبادت این‌گونه افراد را می‌پذیرد، گرچه آنان در معرفت و تقرب مقصر هستند.

اگر قصد چیزی جز خدا، باطل کننده عبادت باشد، باید عبادت کسی نیز که به قصد شکر، تحصیل رضا و محبت خدا را می‌پرستد باطل باشد؛ زیرا همه این موارد از ذات واجب مطلق خارج‌اند. بنابراین، کلام حق همان است که شیخ بهایی - قدس سره - در کتاب اربعین فرموده که عبادت این گروه صحیح است.<sup>۲</sup>

آیت برجسته و حجّت حق، حاج میرزا جواد آقا ملکی تبریزی - قدس سره - می‌گوید: سخن از بطلان عبادتی که برای ترس از عقاب و یا طمع در بهشت صورت گرفته است، گرچه از برخی بزرگان صادر شده، لیکن از روی غفلت بوده و

۱. اشارات و تنبیهات، نمط نهم، اشاره ۶.

۲. اربعین شیخ بهایی، ص ۴۴۱.

گریزی از وقوع این گونه غفلتها و لغزشها از بزرگان نیست، چون حکمتی الهی در مبتلا شدن ایشان به امثال این غفلتها وجود دارد.<sup>۱</sup>

شاید مراد این مرد بزرگ، از «برخی بزرگان» جناب رضی الدین علی بن طاووس - قدس سره - باشد، براساس آنچه شیخ بهایی از او در اربعین نقل کرده است.<sup>۲</sup>

حاصل این که: نیت این گروه از عبادت کنندگان خالص و بدون شائبه است، ایشان خداوند متعال را عبادت می کنند و هرگز غیر او را نه مستقلاً و نه مشترکاً نمی پرستند، و نه بدان گونه که برای خدا پشتوانه ای لحاظ کنند، ولی چون شناخت آنان کم است نمی دانند از معبود خویش چه چیزی بخواهند که بالاتر از رهایی از آتش دوزخ و یا نیل به بهشت باشد. چه بسیار فرق است میان این نظر، و بین این گفته که اگر خوف از دوزخ و یا میل به بهشت نبود، هرگز عبادتی تحقق نمی یافت، چرا که این شقّ به طور کلی از کلام خارج است.

اما آنچه سید بحر العلوم در کتاب الدرّة النجفیّه سروده است:

وکلّ ما ضُمَّ إلى التقرّب من غایة یُبطله فی الأقرب

هر آنچه در عبادت ضمیمه قصد قربت شود، از قبیل غایت و هدف، اقرب آن است که عبادت را باطل می کند. منظور سید از ضمیمه، همان چیزی است که در فقه بحث می شود که اگر مثلاً وضو را به قصد خنک شدن و مانند آن بگیرد، نه آنچه در اینجا بحث می شود.

علامه نراقی - قدس سره - که میان فقه ظاهر و باطن را جمع کرده در کتاب مستند فتوا به صحّت عبادتی داده است که هدف آن نجات از آتش و یا رسیدن به

۱. المراقبات، ص ۹۸.

۲. اربعین شیخ بهایی، ص ۴۴۲.

بهشت باشد. وی دلیل کسانی را که قایل به بطلان این عبادت بوده‌اند مردود دانسته است<sup>۱</sup>

### بازگشت به سخن

پاره‌ای مباحث کلامی یا فقهی در این اثنا راه یافت که از مقصد رساله‌ای که از راز نهان نماز بحث می‌کند خارج بود.

غرض این‌که، نیت به معنای قصد قربت، روح و قلب عمل، بلکه برتر از آن است؛ زیرا جان عمل به نیت بستگی دارد، چنانچه از روایت کلینی - قدس سره - از سفیان بن عیینه از امام صادق علیه السلام در تفسیر این آیه استفاده می‌شود: ﴿لِيَلْبُوَكُمْ آيَاتِكُمْ أَحْسَنَ عَمَلًا﴾<sup>۲</sup> حضرت فرمود: به این معنا نیست که یعنی بیشترین عمل را دارا هستید، بلکه به این معناست که پسندیده‌ترین عمل را دارید، درستی کردار به ترس از خدای عزوجل و نیت راست و نیکو است. - سپس فرمود - پایداری بر عمل تا به مرتبه اخلاص برسد، سخت‌تر از عمل است و عمل خالص آن است که نخواهی جز خدای عزوجل کسی تو را بر آن سپاس گوید، و نیت از این هم برتر است، بدان که نیت همان عمل است<sup>۳</sup>، سپس حضرت این آیه را تلاوت فرمود: ﴿كُلُّ يَعْمَلُ عَلَى

۱. ر. ک: مستند الشیعة، ۱۲، ص ۴۹-۵۲.

۲. سوره ملک، آیه ۲؛ تا شما را بیازماید که کدامتان نیکوکارترید.

۳. بر پایه این حدیث، نیت و عمل اتحاد دارند و انسان مساوی است با عمل و نیت؛ زیرا شاخصه وجودی و شاکله او را نیت و عمل تشکیل می‌دهد، چنان‌که قرآن مجید با بیان اصلی کلی می‌فرماید: پسر حضرت نوح عملی ناشایست است: ﴿إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ﴾ (سوره هود، آیه ۴۶) و بر این پایه نیز سروده شده است:

ما بقی خود استخوان و ریشه‌ای  
و ر بود خاری تو هیمه‌ی گلخنی

ای برادر تو همان اندیشه‌ای  
گر بود اندیشه‌ات گل گلخنی



شاکلته ﴿﴾؛ یعنی هر کس بر پایه نیتش عمل می‌کند<sup>۱</sup>.

از این بیان، جمع بین دو اصل روشن می‌شود؛ اصلی که حکم می‌کند: «أفضل الأعمال أحمرها»<sup>۲</sup>؛ یعنی برترین اعمال دشوارترین آنهاست؛ و اصلی که می‌گوید: «نية المؤمن خير من عمله»<sup>۳</sup>؛ نیت مؤمن از عمل وی بهتر است. بدین گونه که چون نیت، روح عمل، برگزیده و مغز آن است، از این جهت بر عمل برتری دارد، چنان که نیت به ناچار باید خالص باشد؛ زیرا ریا که وارد عمل می‌شود جز از رهگذر نیت نیست، و تحصیل اخلاص در نیت دشوارتر و مشکل‌تر است، از این رو افضل از عمل است.

اما راز این که «نیت کافر بدتر از عمل اوست»<sup>۴</sup>، بدین سبب است که نیت، اصل است، چنان که گذشت، اصل یعنی همان چیزی که فرع بدان قوام می‌یابد و شاخه بر آن تکیه دارد، و هرچه غیر آن است بدان برمی‌گردد، پس او مهم‌تر است؛ خواه در ناحیه خوبی باشد یا بدی.

### نقش ریا و کم‌خردی در تباهی عمل

نیت چون امری قلبی و درونی است و مردم بر آن آگاهی نمی‌یابند، ریا و سمعه و مانند آن بدان راه نمی‌یابد؛ زیرا از دیدگاه و شنودگاه مردم خارج است، اما عمل چون دیده و شنیده می‌شود پذیرای نفوذ ریاست، از این رو امام صادق علیه السلام بنا به نقل کتاب *علل الشرایع* از روایت زید شحام، این معنا را علت برای این که چرا نیت مؤمن

۱. جامع احادیث الشیعة، ج ۱، ص ۳۶۰.

۲. مجمع البحرین، ج ۱، ص ۵۷۳ «حمز».

۳ و ۴. کافی، ج ۲، ص ۸۴.

از عمل او بهتر است قرار داده است.<sup>۱</sup>

لیکن تأمل در آنچه گذشت مقصود را روشن می‌سازد، چون ریا جز از راه نیت به عمل سرایت نمی‌کند. نیت، چون از چشم و گوش مردم پوشیده و پنهان است، به لباس و پوشش عمل تنزل می‌یابد تا دیده و شنیده شود.

عقل عملی، با توجه به شئون و آثاری که دارد، مانند اراده، اخلاص و...، نوری است که خدای بخشاینده به وسیله آن عبادت می‌شود و بهشت به دست می‌آید، لذا هرگاه این نور پرتو افشان باشد، و به گرفتگی و انخساف نگراید، ایمان و اخلاص حاصل می‌شود، و هرگاه بر اثر پیروی از هوی و هوس منخسف گردد نتیجه آن کفر یا ریاست. این سخن از روایت کلینی - رحمه الله - از امام صادق علیه السلام استفاده می‌شود که فرمود: میان ایمان و کفر جز کم‌خردی چیزی فاصله نمی‌شود، گفته شد یابن رسول الله صلی الله علیه و آله راز این سخن چیست؟ فرمود: بنده خدا خواسته خود را نزد مخلوق می‌برد، اگر نیتش را نزد خداوند خالص سازد، خداوند خواسته‌اش را زودتر برآورده می‌کند.<sup>۲</sup> نزدیک به مفاد این حدیث روایتی است که برقی از حضرت ابوجعفر علیه السلام نقل کرده است که فرمود: «بین حق و باطل، جز کمی عقل چیزی فاصله نیست!» به حضرت عرض کردند: چگونه می‌تواند چنین باشد ای فرزند رسول خدا؟ فرمود: «بنده عملی را انجام می‌دهد که خشنودی خدا در آن است، لیکن غیر خدا را در آن عمل اراده می‌کند! اگر او عمل خویش را برای خدا خالص می‌کرد، به آن چیزی که از غیر خدا خواسته زودتر دست می‌یافت»<sup>۳</sup>.

۱. جامع أحادیث الشيعة، ج ۱، ص ۳۶۶، ح ۷۳۱

۲ و ۳. همان، ص ۳۷۵، ح ۷۶۹.

## نقش اخلاص و عقل

عقل نظری مرز بین حق و باطل نظری را جدا می‌سازد، چنان‌که عقل عملی، میان حق و باطل عملی را امتیاز می‌دهد. بنابراین، کسی که اخلاص می‌ورزد خردمند است، و کسی که از خرد بهره‌ای ندارد، اخلاص پیشه نیست، از این رو ریا می‌کند. چنان‌که خردورز ریا پیشه نیست و ریاکار، از خرد بی‌بهره است.

مدار سخن، روایتی است که ابوالفتوح رازی در تفسیر خود از حذیفه بن یمان نقل کرده است، وی گوید: از رسول خدا ﷺ درباره اخلاص پرسیدم، پیامبر ﷺ فرمود: همین پرسش را از جبرئیل نمودم، جبرئیل گفت: من هم از خداوند متعال پرسیدم، حق تعالی فرمود: «الإخلاص سرٌّ من سرِّي أودَّعُه في قلب من أحببته»<sup>۱</sup>؛ اخلاص رازی از نهان من است که آن را در قلب آن کس که دوستش می‌دارم، به سپرده می‌گذارم.

سبب آن است که خدای سبحان وقتی بنده سالک را دوست بدارد، او از آنچه خدای سبحان به زیان دوستش - یعنی محبوبش رسول اکرم ﷺ - نازل کرده پیروی می‌کند، و وقتی از محبوب خدا ﷺ پیروی کرد، محبوب خداوند متعال می‌شود، زیرا پیروی از محبوب محبوبیت می‌آورد، چنان‌که خدای تعالی فرمود: ﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ﴾<sup>۲</sup> بنابراین، وقتی ره‌پوی شایسته، محبوب خداوند گردد، تحت نویدهای قرب ولایی قرار می‌گیرد، زیرا خداوند سبحان به کسی که با انجام دادن نوافل به او نزدیک می‌شود و محبوب او می‌گردد، وعده داده اموری را

۱. جامع أحاديث الشيعة، ج ۱، ص ۳۷۵، ح ۷۷۲.

۲. سورة آل عمران، آية ۳۱؛ بگو اگر خدا را دوست دارید، از من پیروی کنید تا خدا دوستتان بدارد.

عطا کند که نباید از آن غافل شد؛ مثلاً وعده داده است که گوش بندهٔ تقرب جو می‌شود تا با آن بشنود، و چشم او می‌گردد تا با آن ببیند و... .  
از دیگر نویدها، همان چیزی است که از حدیث حذیفه استفاده می‌شود که خداوند راز خویش را - که همان اخلاص است - در دل محبوب خویش به ودیعه می‌گذارد.

بنابراین، اخلاص که نقشی اساسی در نیت دارد، رازی ملکوتی است که جز آن کس که خدا دوستش می‌دارد، کسی بدان دست نمی‌یازد، و خداوند هیچ کس را دوست نمی‌دارد، جز آن کس را که با نوافل و مستحبات به او نزدیک گردد، و با پیروی از آثار محبوب او - یعنی رسول خدا ﷺ - به او تقرب جوید، همان پیامبری که با انجام دادن همهٔ مستحبات و همهٔ واجبات به خداوند بزرگ تقرب یافته است.  
بر این پایه، نیت خود رازی الهی است و جز با طیِّ مراحل چند، بدان نمی‌توان دست یافت. نیت در برخی از این مراحل به عنوان حال غیرپایدار، و در برخی مراتب ملکهٔ پایدار است، تا سرانجام به مرحلهٔ اخلاص که همان سرّ الهی است منتهی گردد.

همان‌طور که محبّ خدا، تنها وقتی از حبیب او پیروی کرد، محبوب خدا می‌گردد، انسان مخلص نیز آنگاه به مقام اخلاص کامل می‌رسد که از کسی [پیامبر] پیروی کند که خداوند او را برای خویش خالص کرده است، پس او هم به مقام اخلاص محض رسیده و مخلص شده است و کسی که به این پایه از اخلاص کامل برسد و مخلص شود، دارای اوصاف و احکام و درجاتی است که شاید والاترین آن از این آیات استفاده شود: ﴿سَبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصْفُونَ \* إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمَخْلُصِينَ﴾<sup>۱</sup>؛

۱. سورهٔ صافات، آیات ۱۵۹-۱۶۰؛ خدا منزّه است از آنچه در وصف می‌آورند، به استثنای بندگان پاکدل خدا.

یعنی هیچ کس توان وصف کردن حق تعالی را ندارد جز بندگان خالص شده، تنها این گروه خدای متعال را آن گونه که لازمهٔ يك شناخت شایسته است می شناسند، گرچه نتوانند به نهایت شناخت او دست یازند، رسیدن به این مرتبه از شناخت خود، دست یافتن به گنجینه‌ای ارجمند و شرافتی بلند است.

### نیت ظاهری و باطنی

باید دانست نیتی که اهل ظاهر مطرح می کنند، همان اخطار به ذهن است که چیزی جز وجود ذهنی نیست، و چنان که گفته شده نیت به حمل اولی است که در واقع و به حمل شایع صناعی، غفلت و فراموشی است، اما عملی که برپایه این نیت در خارج پدید می آید عادت است نه عبادت؛ زیرا این نیت، همان وجود ذهنی بی اثر است و انگیزه ایجاد نمی کند، وگرنه در اثنای آن شك، فراموشی، افزودن، کاستن و امثال آن، که مردم بدانها گرفتارند، راه نمی یافت. بلکه مهم در نیت برانگیخته شدن روح، از عادت به جانب عبادت است، به گونه‌ای که قرائت، رکوع و سجود به جا نیورد و در وضو نشوید و مسح نکشد، جز به انگیزهٔ آن امر قلبی.

این انگیزش، تنها از قلبی رخ می نماید که در آن جز خدا نباشد، از این قلب در متون دینی به «قلب سلیم» تعبیر می شود، چنان که کلینی - قدس سره - می گوید: راوی، تفسیر این آیه را از معصوم پرسید: ﴿إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ﴾، فرمود: قلب سلیم دلی است که پروردگارش را ملاقات می کند، و در آن دل کسی جز خدا نباشد، سپس فرمود: هر قلبی که در آن شرك یا شك باشد ساقط است، خداوند زهد و بی رغبتی به دنیا را خواسته است تا دلهاشان برای آخرت تهی از غیر باشد<sup>۱</sup>. قطب راوندی در کتاب لبّ اللباب نقل کرده است که از پیامبر ﷺ پرسیدند: قلب سلیم چیست؟ فرمود: دینی خالص از شك و هوی و عملی بدون پیرایهٔ سُمعه و

۱. جامع أحادیث الشيعة، ج ۱، ص ۳۶۱، ح ۷۰۷.

ریا<sup>۱</sup>.

وقتی قلب جایگاه شماری از هدفها و غرضهایی باشد که دنیا دوستی آنها را گردآورده است، چگونه عمل صادر از بنده می‌تواند فقط برای خدا تحقق یابد؟ و چون رسیدن به مرتبهٔ اخلاص بسی دشوار و سخت است، به زهد و مانند آن فرمان داده شده، نه برای خود زهد است، بلکه برای رسیدن به آن هدف والا، یعنی اخلاص است.

اخلاص بدان معنا که رازی از رازهای خداوند به حساب آید، امری ذهنی و مفهومی حصولی نیست، بلکه امری خارجی و حضوری است، از این رو نزد خداوند سبحان مقامی بس رفیع است، و کسی به آن مقام بازمی‌یابد جز آن که ردای شریف عشق و محبت را پوشیده باشد، یعنی محبوب و معشوق خداوند شود، پس از آن که محب و دوستدار خداوند بوده است.

قبلاً این نکته گذشت که فرق است میان عبادت بردگان و عبادت آزمندان تجارت پیشه، و نیز بین عبادت محبان آزاد مرد؛ چه رسد به عبادت محبوبان و معشوقان الهی، به ویژه اگر به رتبهٔ پاکدلان و مخلصانی برسند که چون تلاش و کوشش کنند و از غیر خدا به سوی خداوند مهاجرت نمایند، خدای متعال آنان را برای خود خالص می‌گرداند و آنان به مقام مخلصان راه می‌یابند. از اینجا روح نیت و نهان آن که روح و راز عمل است، روشن می‌گردد.

عمل به نیت زنده است، و نیت به سر آنکه اخلاص باشد زنده است. اخلاص هم رازی از رازهای خداوند است و خدای تعالی آن را در دل کسی قرار می‌دهد که دوستش دارد، پاکدل خالص نیز جز خدا هیچ کس دیگر - از خود گرفته تا دیگری - را دوست نمی‌دارد.

۱. جامع احادیث الشیعة، ج ۱، ص ۳۶۱، ح ۷۰۷

## روح عمل

از جمله چیزهایی که ما را به این نکته آگاه می‌سازد که «نیت» روح عمل و قانون حاکم بر آن است، فرمایش امام صادق علیه السلام است، حضرت می‌فرماید: «ماضعف بدنٌ عمّا قویت علیه النیّة»<sup>۱</sup> از این سخن استفاده می‌شود که عمل بدنی در بود و نبود، ناتوانی و توانمندی، پیرو قصد قلبی است. محور عمل بدنی در آنچه اشاره شد نیت است، حتی بدن ناتوانی که نیت در آن قوی باشد، در عمل تواناست چنان‌که بدن توانمندی که نیت در آن ضعیف باشد، در عمل ناتوان است. بنابراین، انسان بودن به نیت است نه به بدن.

این حدیث از احادیث برجسته و درخشان نقل شده از اهل بیت علیهم السلام است، زیرا در تعریف انسان گفته است: «انسان حیوان ناطق نیت کن» است، چون اگر نیت - یعنی همان راز سپرده شده در انسان - نباشد، انسان به نصاب لازم نرسیده و هنوز نابالغ است.

گواه دیگر بر اصالت نیت این است که هرگاه نیت تحقق یابد و توانمند باشد نماز، مناجات با خدا و معراج نمازگزار می‌شود، و هرگاه ناتوان گردد و نمازگزار از آن غافل ماند، نماز رنگ مناجات را از دست می‌دهد و نمازگزار استحقاق «ویل» می‌یابد، چنان‌که فرمود: ﴿فویل للمصلین \* الذین هم عن صلاتهم ساهون \* الذین هم یراءون \* ویمنعون الماعون﴾<sup>۲</sup>.

نمازگزاری که نیت می‌کند و سعی دارد نیت او خالص باشد، نه عجز و لابه

۱. وسائل الشیعة، ج ۱، ص ۵۳، باب ۶، ح ۱۴؛ بدن ناتوان نخواهد بود، چنانچه نیت در او توانمند باشد.

۲. سوره ماعون، آیات ۴-۷؛ وای بر نمازگزارانی که از نمازشان غافلند، آنان که ریا می‌کنند و از دادن زکات و وسایل و مایحتاج خانه خودداری می‌ورزند.

می‌کند و نه بخل می‌ورزد، بلکه از جمله کسانی است که در مال او مقدار معینی برای سائلان و محرومان است<sup>۱</sup> و نمازگزار فراموشکاری که نیت او با غفلت در هم آمیخته، هم ریاکار است و هم از پرداخت زکات و مایحتاج خانه، خودداری می‌ورزد، و چه بسیار میان این دو نمازگزار فرق است، مدار فرق همان حضور نیت در اول و غفلت از آن در دومی است، نه صورت ظاهری نماز که در هر دو مساوی است، چنان‌که تفصیل آن در بخشهای بعدی خواهد آمد.

اموری که در این بخش روشن شد

اول. تفاوت بین نیت به معنای قصد قربت و بین قصد عنوان.

دوم. اهتمام دین به نیت در کتاب و سنت.

سوم. اصالت نیت و پیرو بودن عمل از آن.

چهارم. سه قسم بودن نیت مطابق سه قسم توقف‌گاه‌های قیامت.

پنجم. صحّت و درستی عبادت انسانی که از روی ترس از جهنم و آرزوی بهشت

عبادت می‌کند، مانند درستی عبادت شاکر و محب خدا.

ششم. تفاوت بین بحث کلامی و فقهی و بین بحثهای عرفانی که ناظر به راز و

نهان نماز است.

هفتم. راه جمع میان افضل بودن دشوارترین اعمال و بین این که نیت بهتر از

عمل است.

هشتم. جدایی میان ایمان و کفر، به کم خردی یا نابودی عقل است.

نهم. اخلاص، رازی خدایی است که خداوند آن را در دل محبوب خویش قرار

می‌دهد.

۱. سوره معارج، آیات ۲۰-۲۵



دهم . تفاوت میان کسی که اخلاص می‌ورزد و میان کسی که به اخلاص کامل رسیده است .

یازدهم . تفاوت بین نیت به حمل اولی مفهومی و بین نیت به حمل شایع وجودی .

دوازدهم . ناتوانی و توانایی بدن ، تابع ضعف و قوت نیت است .

باری ، آنچه در دعاهای شروع نماز آمده ، و نیز روایاتی که شرط صحّت عبادت را ولایت ، و توسّل به اولیای الهی ، و مقدّم داشتن آنان ، پیش از آغاز به عبادت ، ذکر کرده بدین گونه که گفته شود : «اللّٰهُمَّ إِنِّي أَتُوجِّهُ إِلَيْكَ بِمُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ أَقْدَمُهُمْ بَيْنَ يَدَي صَلَاتِي وَ أَتَقَرَّبُ بِهِمْ إِلَيْكَ فَاجْعَلْنِي بِهِمْ وَجِيهًا فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ»<sup>۱</sup> .

همه آنها مطالب مهمی است که متعرض شدن آن و مراجعه به آنها و کند و کاو و فرورفتن در آنها از حوصله این رساله خارج است و شاید برای آنها جایگاه دیگری باید در نظر گرفت .

۱ . جامع احادیث الشیعة ، ج ۵ ، ص ۲ ، ح ۲۲۳۹ ؛ بار خدایا من به واسطه محمد ﷺ به تو رو می‌آورم و آنان را در آغاز نمازم مقدّم می‌دارم ، و توسط آنان به تو نزدیکی می‌جویم ، پس در دنیا و آخرت به واسطه آنان آبرومندم گردان .

بخش سوم

در راز قرائت



## راز قرائت

در نماز دو رکعتی، و نیز در دو رکعت اول نمازهای سه رکعتی و چهار رکعتی قرائت فاتحة الكتاب و سوره معتبر است، در حدیث آمده است که: «لا صلاة إلا بفاتحة الكتاب»<sup>۱</sup>. بنابراین، خواندن مقداری قرآن در نماز - آن گونه که در فقه تدوین یافته - واجب است. قرائت راز و نهانی دارد به اعتبار این که آنچه خوانده می شود (قرآن) دارای راز است، پس تا وقتی قاری راز خواه نباشد، به راز قرائت نمی رسد و نیز به سر و نهان قرآن دست نمی یابد، و همچنان قرائت وی ناقص می ماند.

گواه بر این که آنچه قرائت شده، یعنی قرآن کریم برای آن رازی وجود دارد، آیه ای است که خداوند سبحان بیان فرموده: ﴿إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْءَانًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾ \* وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدِينًا لِّعَلِيٍّ حَكِيمٌ<sup>۲</sup>.

این آیات دلالت دارند که آنچه میان دو جلد به عنوان کتاب عربی قرار گرفته قرآن است، و همین قرآن از آن جهت که در لوح محفوظ است و از این نظر که ﴿عَلِيٍّ حَكِيمٌ﴾ است نیز قرآن است، و در آنجا، یعنی در لوح محفوظ و نزد خدا، هیچ جایی برای اعتبار و وضع واژه های عربی یا عبری و مانند آن وجود ندارد و نزد خداوند جز امر مجرد کامل عقلی نیست، یعنی چیزی که تنها عقل محض و خالص از آمیزه های

۱. عوالی اللثالی، ج ۱، ص ۱۹۶، ح ۲؛ نماز جز به فاتحة الكتاب صحیح نیست.

۲. سوره زخرف، آیات ۳-۴؛ ما آن را قرآنی عربی قرار دادیم، باشد که بیندیشید، و به راستی آن، در کتاب اصلی (لوح محفوظ) به نزد ما سخت والا و پر حکمت است.

خیال و توهم بدان راه می‌یابد.

همان گونه که ظاهر قرآن عربی را جز کسی که از آلودگی‌های ظاهری و باطنی پاک است نباید مسّ کند، نهان قرآن را نیز جز پاکیزه از چرک و آلودگی، که همان توجه به غیر معبود است، مسّ نمی‌کند؛ کسی که به غیر خدا می‌نگرد توان عروج و باریابی به مقام لدنی و عنداللّهی را ندارد، و وقتی نتواند به آن پایه عروج کند، توان دست‌یازی به لوح محفوظ را، که سخت والا و پرحکمت است ندارد، چون آن نزد خدای تعالی است.

نیز همان گونه که ظاهر قرآن عربی، از پیش رو و از پشت سر باطل به سویش نمی‌آید، نهان آن نیز، که بسی بلند مرتبه و حکیمانه است، همیشه منزّه از رهیایی باطل به آن از هر سو و سمت است، و آن‌کس که در دل و جاننش به مقدار ذره‌ای محبت دنیا، که سره هر خطا و باطل است، وجود داشته باشد چگونه می‌تواند به رازی دست‌یازد که از مطلق بطلان و خطا مصون و محفوظ است؟! زیرا خطا، به امر درست راه ندارد. بنابراین، اشتیاق و آروزی دنیایی که سره هر خطاست، هیچ‌گاه با عزم و آهنگ درست و لغزش ناپذیر و خالص جمع نخواهد شد، چنان‌که سورچرانی با آهنگ کمال‌خواهی گرد نمی‌آید.<sup>۱</sup>

چون رعایت آداب نماز وسیله رسیدن به نهان آن است، نمازگزاری که آن را چون حضور قلب رعایت می‌کند، به راز نهان آن دست می‌یازد، و آن وجود خارجی عقلی است که بسی برتر از وجود مثالی است، چه رسد به وجود طبیعی، به ویژه وجود اعتباری که در جهان طبیعت تحقق می‌یابد.

نمازی را که پیامبر ﷺ در معراج به جای آورد، واجد همه ویژگیهای نماز بود. نمازگزاری که حضور تام دارد، تنها کسی است که با پروردگارش به نجوا می‌ایستد و

۱. «لا تجتمع عزیمة و ولیمة»؛ نهج البلاغة، خطبة ۲۴۱.

می گوید: ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَ إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾؛ تنها تو را می پرستیم و تنها از تو کمک می جوییم. بدیهی است این نمازگزار که بر حسب تعبیر به متکلم مع الغیر («نعبد») و («نستعین») غرق شهود کثرت است هنوز به مقام وحدت خالص که در آنجا اثری از نجوا و نجواکننده نیست، نرسیده است؛ چه رسد به سایر عبادت پیشگانی که خدا را به ندا می خوانند [نه به نجوا و راز] و خدا را می خوانند تا از او کمک بطلبند، لیکن نباید مایوس بود، چون نردبان ترقی همچنان منصوب است و فرمان به خواندن و بالا آمدن (إِقْرء و اَرْق) <sup>۱</sup> همواره شنیده می شود و اجرای فرمان امکان پذیر و آسان است.

### اسم اعظم

این سخن گذشت که نظام خارجی بر زیر ساخت قانون علیت و معلولیت استوار است، چنان که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «كَلَّ قَائِمٌ فِي سِوَاهِ مَعْلُودٌ» <sup>۲</sup> یعنی هر موجودی که وجودش عین ذاتش نباشد، معلول چیزی است که وجودش عین ذاتش باشد. بدون شك علّت، باید قوی تر از معلول باشد، با این وجود برخی از اهل معرفت <sup>۳</sup> گفته اند: بسم الله گفتن بنده به منزله «کن» از پروردگار است. در این باره روایتی نیز رسیده که: «بسم الله به اسم اعظم خدای تعالی نزدیک تر از سیاهی چشم به سفیدی آن است» <sup>۴</sup>. بنابراین، نمازگزاری که به حکمت نماز شناخت کامل دارد و به آداب آن پایبند است به جایی می رسد که گفتن «بسم الله الرحمن الرحيم» از ناحیه او در آغاز فاتحة الكتاب - که نماز بدون آن کامل نیست - با «کن» از ناحیه خداوند متعال برابری می کند، خدایی که چون لفظ «کن» از او صادر گردد، بدون درنگ

۱. بحار الانوار، ج ۸، ص ۱۳۳، ۱۸۶.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۱۸۶.

۳. ر. ک: فتوحات مکیه.

۴. تفسیر نورالثقلین، ج ۱، ص ۸.

مقصود (به کون تام نه ناقص) حاصل می‌آید.<sup>۱</sup>

روشن است که قرائت با توجه به وجود اعتباری آن، توان تأثیر امر خارجی را ندارد، بلکه از آن جهت که دارای راز وجودی است، بر این امر توانمند است، و «اسم» [بلکه مطلق اسماء الله] امری است وجودی و از هر عیب و نقص منزّه، از این رو خداوند سبحان به رسولش ﷺ فرمان به تسبیح اسم داده است: ﴿سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى﴾.<sup>۲</sup> این اسم، سرّ اسم لفظی است که نمازگزار آن را بر زبان جاری می‌کند، و پوشیده نیست که سرّ اسم اعظم از بزرگ‌ترین رازهاست و جز با پاره کردن همه حجابها بدان نمی‌توان دست یافت، چنان‌که در بحث تکبیرهای آغازین نماز گذشت. از این رو در حدیث معراج چنین آمده است: «... فلما فرغ من التكبير والافتتاح، أوحى إليه سمّ باسمي، فمن أجل ذلك جعل بسم الله الرحمن الرحيم في أول السورة»<sup>۳</sup>؛ چون پیامبر ﷺ از تکبیر و افتتاح فارغ شد، خداوند به او وحی فرمود که نام مرا ببر، از این رو «بسم الله الرحمن الرحيم» در آغاز سوره قرار گرفت.

### ویژگیهای بسم الله و رازهای سوره حمد

بسم الله در آغاز هر سوره، معنای مخصوصی دارد که با محتوای آن سوره هماهنگ

۱. در ادبیات عرب واژه «کان» و مشتقات آن گاهی ناقص و گاهی تام است؛ اگر نیاز به خبر داشته باشد، مانند «کان زیدُ معلماً» ناقص است و هر گاه به اسم اکتفا کند و نیاز به خبر نداشته باشد و به معنای وقوع و بودن باشد تام است. در اینجا نیز وقتی بنده «بسم الله» گفت به مفاد کون تام است و مانند این که خداوند بخواهد چیزی را ایجاد کند که به صرف اراده «باش» تحقق می‌یابد، و لازم نیست قبلاً چیزی باشد تا چیزی بیافریند، و به گفته ابن سینا خداوند با یک اراده و جعل، زردآلو می‌آفریند: «ما جعل الله المشمشة ممشة بل أوجدها» (م).

۲. سوره اعلی، آیه ۱؛ نام پروردگار والای خود را به پاکی بستای.

۳. جامع احادیث الشیعة، ج ۵، ص ۱۰، ح ۲۲۵۴.

است،<sup>۱</sup> و چون سوره حمد عهده‌دار معارف فراوانی است<sup>۲</sup>، «بسم الله» در آغاز آن حاوی همه آن معارف است.

از آنجا که ادراك این معارف، وسیله ارتقا به شهود رازهای آن است، ذیلاً برخی از آنها را می‌آوریم؛ زیرا برای آزاد اندیش، اشاره از سخن گفتن کفایت می‌کند.

«حمد» قطعاً در برابر نعمت است و نظام امکانی از معقول گرفته تا محسوس و از غیب تا شهود، همه نعمتهایی است که خداوند باری عطا فرموده است، پس او مستحق ستایش است و جز او کسی این استحقاق را ندارد، و چون غیر خداوند وجود حقیقی ندارد زیرا همه ما سوی الله، نشانه‌ها و مظاهر او هستند، پس او بر هر چه از غیر او صادر می‌شود؛ مالک مستقل است یعنی ستایشی که از غیر خدا بروز می‌کند، مظهر و نشانه ستایشی است که از خدای متعال پدید می‌آید. پس ستایشگری غیر خدا وجود ندارد و هم او حمید و ستوده به معنای مطلق است، یعنی او هم ستایشگر است و هم ستایش شده.

در این سوره، علت این که خداوند متعال، استحقاق ستایش دارد، پنج امر ذکر شده که برخی از آنها جامع و متن و برخی شرح برای آن متن به شمار می‌آیند:

یکم. یعنی همان که به منزله متن است، عنوان «الله» است؛ زیرا این کلمه جامع همه کمالات است و در وجود هر کس همه کمالات جمع شود، او ستایش شده و محمود است، در نتیجه، خدای تبارک و تعالی ستایش شده و محمود است، پس ستایش تنها از آن اوست. این قسم به منزله متن است و علت‌های چهارگانه دیگر که بیان می‌شود، شارح آن است.

۱. ر. ک: تفسیر تنسیم، ج ۱، ص ۲۹۰.

۲. همان، ص ۲۷۰.

دوم. یعنی همان که - مانند عناوین آتی - به منزله شرح است، عنوان «ربوبیت» است که از صفات خاص خدای عز و جل است و چون خداوند سبحان پروردگار جهانهاست، و هر پروردگاری محمود و ستایش شده است، پس او محمود و ستایش شده است؛ پس اوست که استحقاق ستایش دارد.

سوم. عنوان «رحمانیت» و بخشایندگی نیز از صفات خاص خداست. این صفت گرچه از بسیاری اسما و صفات الهی فراگیرتر است، ولی نسبت به «الله» خاص است، گرچه از برخی از اهل معرفت آشکار می شود که رحمانیت نیز نظیر عنوان «الله» اسم اعظم است،<sup>۱</sup> چنان که از آیه ﴿قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى﴾<sup>۲</sup> چنین استفاده می شود. زیرا دلالت دارد هر يك از اسمهای «الله» و «الرَّحْمَن» واجد ویژگیهای نامهای نیکوتراند، و برای هر يك از این دو اسم اسمای حسناست؛ زیرا ضمیر در «له» به «أَيُّ» برمی گردد نه به خصوص ذات مطلق واجب تعالی، ولی چون عنوان «الله» تابع و صفت قرار نمی گیرد و عنوان «الرَّحْمَن» وصف و تابع می شود، ممکن است بین این دو اسم این تفاوت را قرار داد که «الله» جامع همه اسما و «الرَّحْمَن» شارح آن باشد.

چهارم. عنوان «رحیمیت» نیز از اوصاف خاص است، چون غیر مؤمن را فرا نمی گیرد و همانند عنوان «الله» اسم اعظم و جامع نیست. از آنجا که خدای سبحان مهربان و رحیم است و هر مهربانی مورد ستایش قرار می گیرد، پس خداوند متعال محمود و ستایش شده است؛ پس برای اوست ستایش.

پنجم. عنوان «مالک» و فرمانروایی در امر پاداش بهشت و دوزخ. این فرمانروایی

۱. ر. ک، فتوحات مکیه

۲. سوره اسراء، آیه ۱۱۰؛ بگو خدا را بخوانید یا رحمان را، هر کدام را بخوانید برای او نامهای نیکوتر است.



از شئون حکمت و داد است، چنان که از شئون قدرت نیز هست، و هر حاکم دادخواهی، در برابر عمل، فرمان به پاداش می‌دهد، اگر عمل نیک باشد به بهشت، و اگر بد باشد به دوزخ؛ چنین حاکمی مورد ستایش است، و چون خداوند سبحان، مالک بهشت و دوزخ است محمود است، پس حمد و ستایش از آن اوست.

این بخش از سوره فاتحة الكتاب، مبدأ و معاد و آنچه میان این دو است را در بردارد. اما این که حاوی مبدأ و معاد است از آنچه گفته شد روشن گردید، اما آنچه به میان مبدأ و معاد بازگشت می‌کند عبارت است از دین، صراط، نبوت، رسالت، وحی، ولایت و سایر چیزهایی که به ربوبیت حق تعالی برمی‌گردد؛ زیرا پروردگار همان گونه که سنگ، کلوخ، درخت، خشکی، دریا و حیوان بی‌زبان را پروردگار است، انسان را نیز پرورش می‌دهد. بدیهی است پرورش دادن و تربیت انسان در پرتو شریعت و راهی صورت می‌گیرد که انسان بدون آن مانند چهارپایان، بلکه پست‌تر از آنها خواهد بود، و با تربیت و پرورش صحیح است که انسان، پیامبر، رسول، ولی یا بنده شایسته و مؤمن رستگار و مانند آن می‌شود.

روشن است که برای هر يك از معارف مزبور، رازی مخصوص و خارجی است و نمازگزاری که پروردگارش را مناجات می‌کند،<sup>۱</sup> به آن اسرار دست نمی‌یابد جز از راه شناخت و باور این معارف و حرکت به سوی کسب آنها تا به جایی رسد که مصداق خارجی آنها را به شهود بنگرد و به نهان آنها راه یابد. از این رو آنچه در روایات اهل بیت علیهم‌السلام و آثار پیروانشان به ما رسیده، مانند این که هنگام خواندن فاتحة الكتاب به حال مدهوشی و غشوه می‌افتادند، بدین جهت بوده که پاره‌ای از اسرار نهانی آن را می‌دیدند.

۱. «المصلي يناجي ربه»؛ بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۲۱۵.

نمازگزار پس از این که با برهان قرآنی بدین پایه از معرفت رسید که خدای سبحان مستحقّ عبادت است، می‌خواهد به معروف خود (خدای سبحان) با شهود، یعنی عرفان نایل گردد و نماز تنها وسیلهٔ رسیدن به این مقصود است و چنان که گفته شد، مانع می‌شود از آلودگی و از آنچه انسان را از خدا دور می‌کند. نماز پیوندی است میان بنده و مولی؛ بنده با این عبادت به خداوند متعال نزدیک می‌شود و با جمله **﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ﴾** که بیانگر حصر است<sup>۱</sup> با او مناجات می‌کند.

توجیه ضمیر متکلم «نعبد»

شاید قصد نمازگزار از آوردن متکلم مع‌الغیر «نعبد» [یکی از] وجوه زیر باشد:

الف. نمازگزار نیز در صف سایر موجوداتی قرار دارد که خداوند را عبادت می‌کنند؛ زیرا خداوند تبارک و تعالی پروردگار جهانیان است که همهٔ آنها پروردگار واحد خویش را می‌پرستند.

ب. نمازگزار نیز در مجموعهٔ نمازگزاران راکع و ساجد است، کسانی که خدا به ما دستور داده با آنان باشیم، چنان که فرمود: **﴿وَارْكَعُوا مَعَ الرَّاكِعِينَ﴾**<sup>۲</sup>.

ج. نمازگزار، همراه قلب و سایر اعضا و جوارح درونی و بیرونی که همه به پیشوای خویش، یعنی عقل قاهر اقتدا کرده و همگی خداوند متعال را عبادت می‌کنند؛ زیرا انسان مؤمن به تنهایی، خود جماعتی است، چنان که مجلسی اول قدس - سره - نیز به این نظر رسیده است.<sup>۳</sup>

به هر تقدیر، سالک در طی راه عبادتی که بنده می‌تواند به وسیلهٔ آن به مولی برسد

۱. کلمهٔ «إِيَّاكَ» مفعول «نَعْبُدُ» است و مقدّم شده تا افادهٔ حصر کند، یعنی فقط تو را بندگی می‌کنیم (م).

۲. سورهٔ بقره، آیهٔ ۴۳؛ با رکوع کنندگان رکوع نمایید.

۳. ر. ک: روضة المتقین، ج ۲، ص ۴۸۶.

و معقول او مشهود گردد، نیازمند به کمک است و چون ربوبیت منحصر به خداوند متعالی است، کسی جز خدا نمی‌تواند کمک کار او باشد؛ از این رو در مناجات می‌گوید: ﴿إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾؛ فقط از تو کمک می‌جوئیم. با تقدیم کلمه‌ای که مقدم شدن آن افاده حصر می‌کند.

چون خداوند سبحان کسی را که از او یاری بطلبد کمک می‌کند به نمازگزار نیز بنابر استدعای او کمک می‌رساند و به راه راست کسانی هدایتشان می‌کند که خدا ایشان را گرامی داشته است؛ یعنی با پیامبران، راستان و شهیدان و شایستگانند و آنان چه نیکو همدمی هستند. <sup>۱</sup> پس این گروه همان کسانی هستند که در راه راست قرار گرفته - و نعمت به آنان ارزانی شده است - همان کسانی که خدای سبحان را عبادت می‌کنند و با او به مناجات می‌پردازند. نمازگزار خود را با آنان می‌بیند و ایشان کسانی هستند که عمل شایسته را با کار زشت درنیامیختند <sup>۲</sup>، بلکه ایشان کسانی هستند که از خون افراط و کثافت تفریط خلاص شده و از خشم و گمراهی رهیده و گفتند پروردگار ما الله است و در این راه پایداری از خود نشان دادند، در نتیجه فرشتگان نوید دهنده برایشان فرود می‌آیند. <sup>۳</sup>

### فایده یقین

نمازگزار هرگاه از دو سویه خشم و گمراهی رهید، بر صراط مستقیم راه پویید، و عبادتش را برپایه اخلاص کامل به درگاه خداوند متعال عرضه داشت، به «یقین» یعنی به عین الیقین می‌رسد، و آنچه با برهان فهمیده به چشم می‌بیند و آنچه را قرآن

۱. اشاره به آیه ۶۹ از سوره نساء.

۲. اشاره به آیه ﴿خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَآخِرًا سَيِّئًا﴾ سوره توبه، آیه ۱۰۲.

۳. اقتباس از آیه ﴿إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبَّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَنْزَلَ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشُرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ﴾ سوره فصلت، آیه ۳۰ (م).

در این آیه به او نوید داده می‌یابد: ﴿وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ﴾<sup>۱</sup> هدف این آیه بیان فایده است نه غایت؛ زیرا معنای آیه این است که از برکات و فواید عبادت به مرتبه یقین رسیدن است، نه این که مقصود آیه محدود کردن عبادت و تعیین حدّ و مرز آن به یقین باشد به گونه‌ای که وقتی یقین حاصل شد دیگر نیازی به عبادت نباشد و عبادت به کفشی ماند که وقتی راه‌پوی به وادی مقدّس یقین رسید، لازم باشد آن را از پای در آورد؛ بلکه عبادت به مانند دو مقدّمه در علم منطق است که برای رسیدن به نتیجه ضروری است؛ عبادت نردبان و وسیله ترقی به درجه برتر و بالاتر است، به گونه‌ای که لازم است هر دو مقدّمه در حدوث و بقا تا پایان رسیدن به نتیجه حفظ شوند و نردبان برای رسیدن به اوج کمال همچنان محفوظ بماند که اگر دو مقدّمه از بین بروند، نتیجه از بین می‌رود و هر گاه نردبان سقوط کند، انسان سرنگون می‌گردد، همانند سرنگونی شیطان رانده شده از درگاه خداوند متعال، که به او گفته شد:

﴿فَاهْبِطْ مِنْهَا فَمَا يَكُونُ لَكَ أَنْ تَتَكَبَّرَ فِيهَا﴾<sup>۲</sup>.

### مراتب مناجات و رازگویی

نمازگزاری که پروردگارش را مناجات می‌کند، گاهی نجوا و رازگویی او بدون هرگونه واسطه‌ای از قبیل حجاب و فرستاده، تحقق می‌پذیرد و گاهی نجوای او از فراسوی حجاب است و زمانی با وساطت فرستاده و رسول صورت می‌گیرد. چنان که خدای سبحان هنگام مکالمه با بنده خویش، جز با یکی از سه نحو سخن نمی‌گوید. این مطلب را در سوره «شوری» چنین بیان فرموده است: ﴿وَمَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ

۱. سوره حجر، آیه ۹۹.

۲. سوره اعراف، آیه ۱۳؛ از آن مقام فرو شو، تو را نرسد که در آن جایگاه تکبر ورزی.

إِلَّا وَحِيّاً أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلُ رَسُولاً فَيُوحِي بِلِذْنِهِ مَا يَشَاءُ إِنَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿۱﴾<sup>۱</sup>.  
 علت سه قسم بودن ارتباط مزبور آن است که موجود ممکن همواره از تکلم یا  
 استماع بدون واسطه ناتوان است تنها برخی از نوادر روزگار، احیاناً در خور پذیرفتن  
 وحی بدون واسطه هستند، و چون سخن گفتن بنده با مولای خود متفرع بر تکلم خدا  
 با او از طریق یکی از سه راه مزبور است، تکلم بنده با خدا نیز به یکی از سه نحو  
 میسر است. در این باره ناچار دو نکته را متذکر می شویم:

یک. خدایی که میان انسان و دل او حایل است<sup>۲</sup>، از نمازگزاری که با همه وجود  
 به مناجات او پرداخته، نزدیکتر از خود او به خویش است، چه رسد به غیر؛  
 از این رو از جانب خداوند هیچ واسطه و حجابی در کار نیست، بلکه واسطه و  
 حجاب از جانب شنونده‌ای است که همواره گوش فرا می دهد.

دو. حجاب منتفی در قسم اول از اقسام سه گانه حجاب، نسبی است یعنی  
 نسبت به دو قسم دیگر که یکی قسم دوم بود که ارتباط از فرا سوی حجاب باشد و  
 دیگری قسم سوم، جایی که واسطه رسول باشد حجاب منتفی است، ولی در  
 مقایسه با خود، به ناچار آن نیز حجاب است؛ زیرا «ممکن» است و ممکن محدود  
 همه هستی آن، حد و تقید و تشخص آن، همگی حجابی است از شهود وجود  
 خالص مطلق و آن کسی که از هرگونه حد، منزّه و از هرگونه قید مبرا است. بنابراین،  
 حجابی بین نمازگزار و بین خدای سبحان جز خودش وجود ندارد.<sup>۳</sup> چنان که برخی  
 نصوص بدان اشاره می کند.

۱. سوره شوری، آیه ۵۱؛ و هیچ بشری را نرسد که خدا با او سخن گوید جز از راه وحی، یا از  
 فراسوی حجابی، یا فرستاده‌ای بفرستد و به اذن او هرچه بخواهد وحی نماید، آری، اوست  
 بلندمرتبه سنجیده کار.

۲. ﴿وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ﴾ (سوره انفال، آیه ۲۴).

۳. میان عاشق و معشوق هیچ حایل نیست تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیز

از اینجا می‌توان گفت که سخن گفتن [بنده با خدای سبحان] تنها از پشت حجاب میسر است، نجوای با او نیز چنین است. صاحب فتوحات، تنها مناجات را منحصر به فراسوی حجاب دانسته است.<sup>۱</sup> گرچه حق این است که انحصار، از هر دو ناحیه سخن گفتن و نجواست. و منشأ حجاب در هر دو عبارت است از قصور و ناتوانی موجود ممکن. حتی اگر ممکن به مرحله فنا هم برسد و خودش را مشاهده نکند، باز قصور دارد؛ زیرا اساساً ذات محدود ممکن، گرچه در حال فنا مشهود نیست، ولی به هر حال معدوم هم نیست، و گرنه «فنا» کمال به حساب نمی‌آید، پس موجود است و وقتی موجود باشد حکم خاص خود، یعنی حجاب بودن را خواهد داشت. این سخن قابل دقت است.

بنابراین، وقتی گونه‌های مناجات، و اصل حاکم در آنها، که مناجات از فراسوی حجاب باشد، روشن شد و معلوم گردید که حجاب امری نسبی است نه نفسی، معنای مخاطب قرار دادن حق تعالی در جمله ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾ روشن می‌شود، و نیز معنای دعای شفاهی در ﴿إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾ به دست می‌آید؛ چنان که راز توجه به مقربان و دوستان خدا در آغاز و پیش از ورود به نماز آشکار می‌گردد؛<sup>۲</sup> زیرا خطاب و دعا برای بیشتر مردم، بلکه تقریباً همه آنان، جز از فراسوی حجاب میسر نیست، گرچه این حجاب از ناحیه خود آنان است نه از جانب خدای سبحان. اما گروه اندکی که خداوند آنان را خالص برای خود برگزیده است، گرچه حجاب مرگب و انباشته ندارند، ولی باز مبتلا به حجاب بسیط‌اند که همان خود مناجات کننده باشد.

آنچه گفته شد بخشی از رازهایی بود که به ندا و نجوا و گونه‌های مختلف آن و یا

۱. فتوحات مکیه، ج ۱، ص ۴۱۰.

۲. ر.ک: جامع أحادیث الشيعة، ج ۵، ص ۲ و ۳، ح ۲۲۳۷.

به محتوای سوره حمد باز می‌گشت، با این که اصل ستایشگری از آموخته‌های خدای سبحان است؛ زیرا اگر خداوند شناخت حمد و ستایش را از بندگانش دریغ می‌ورزید، با توجه به این که با هدیه و بخششهای پی در پی، آنان را مورد آزمایش قرار داده و نعمتهای فراوان و پشت در پشت برایشان ارزانی می‌دارد، بندگان در هدایا و بخششهای او تصرف کرده و هیچ ستایشی به عمل نمی‌آوردند و در گستره روزی وی قرار می‌گرفتند و هیچ شکر او نمی‌گذارند؛ و اگر چنین باشند از حدود انسانیت خارج و به مرز و محدوده چهارپایان وارد می‌شدند، چنان که خداوند سرگذشت آنها را در کتاب سراسر حکمت خویش این گونه وصف فرموده است:

﴿إِنَّهُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا﴾<sup>۱</sup>. مولایمان حضرت سجاد علیه السلام در صحیفه سجّادیه نیز به این نکته اشاره دارد.<sup>۲</sup> بنابراین، ستایشگری و حامد بودن، فصل مقوم و پایانی انسان است؛ یعنی انسان عبارت است از «ناطق حامد».

### رازهای سوره

درباره اسراری که به سوره برمی‌گردد، باید گفت: چون نمازگزار اختیار دارد و می‌تواند به انتخاب خود هر سوره‌ای از قرآن را - به جز چهار سوره‌ای که سجده واجب دارند - در نماز بخواند، انگیزه‌ای برای بحث از راز سوره‌ای مشخص - جز آنچه به اصل خطاب و اصل قرآن برمی‌گردد - نیست، چنان که پاره‌ای از اسرار آن به تناسب این رساله مختصر گذشت؛ ولی چون رسول خدا صلی الله علیه و آله در معراج، سوره توحید را به فرموده خداوند سبحان خواند و خدا به او فرمود: «إِقرء یا محمّد نِسْبَةَ رَبِّكَ قُل هو الله أحد»<sup>۳</sup> از این رو شایسته است به پاره‌ای از اسرار این سوره اشاره شود.

۱. سوره فرقان، آیه ۴۴.؛ آنان جز مانند چهارپایان نیستند، بلکه گمراه‌ترند.

۲. ر.ک: صحیفه سجّادیه، دعای اول، در ستایش.

۳. جامع احادیث الشیعة، ج ۵، ص ۱۱، ح ۲۲۵۴.؛ ای محمّد شناسنامه پروردگارت، سوره قل هو الله أحد، را بخوان.

باید دانست که دربارهٔ سورهٔ توحید و شش آیهٔ اول سورهٔ حدید مطالبی رسیده که غفلت از آنها شایسته نیست. از جمله کلینی (رحمه الله) با سند خود از عاصم بن حمید روایت کرده است که گفت: از حضرت علی بن الحسین علیه السلام دربارهٔ توحید سؤال شد، ایشان فرمود: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ عَلِمَ أَنَّهُ يَكُونُ فِي آخِرِ الزَّمَانِ أَقْوَامٌ مَتَعَمِّقُونَ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾ وَالْآيَاتُ مِنْ سُورَةِ الْحَدِيدِ إِلَى قَوْلِهِ: ﴿وَهُوَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ﴾ فَمَنْ رَامَ وَرَاءَ ذَلِكَ فَقَدْ هَلَكَ»<sup>۱</sup>.

«تعمق» همان تأمل در ژرفاست، چنان که «تدبر» تأمل در دنبال و فرجام کار است و چون قرآن دارای درون، بلکه درونهایی است، برای ژرف‌نگری میدانی گسترده دارد، چنان‌که این کتاب حکیم دارای گزارشهایی از رخدادهای آینده است که این موضوع نیز جای تدبر دارد.

قرآن آخرین کتاب الهی است که بر انسان فرود آمده و پایان بخش همهٔ کتابها و صحیفه‌هاست. نزول قرآن در زمانی صورت گرفت که مردم خرده‌هایشان شکوفا شده و به تکامل رسیده بود، به گونه‌ای که شایستگی درک ظهور خاتم الأولیاء و خاتم الأوصیاء، حضرت مهدی منتظر (أرواحنا فداه) را یافته بودند. در آخر الزمان نیز علوم شهودی و عرفانی به اوج تعالی و شکوفایی رسیده، و بسیاری از مردم توسط نور آن سرور بر غیب اطلاع یافته‌اند و نیز دانشهای حصولی تکامل یافته و بسیاری از هوشمندان به برهانهای مبدأ و معاد دست‌رسی پیدا کرده‌اند، از این رو از دانش جامع شهودی و علم فراگیر برهانی چاره‌ای نیست.

هر يك از این دو دانش، مردان دانشور ویژه دارند، و حضرت ولی عصر علیه السلام تنها

۱. کافی، ص ۹۱، ج ۱، باب النسبة، ح ۳؛ به راستی خدای عزوجل می‌دانست که در آخر الزمان مردمی کاوشگر و ژرف‌نگر می‌آیند، از این رو سورهٔ ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾ را نازل کرد و آیاتی از سوره حدید تا آنجا که می‌فرماید: ﴿وَهُوَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ﴾، هر کس در خداشناسی فراسوی اینها را بجوید، هلاک شده است.



آموزگار جامع بین غیب و شهود است، چنان که قرآن، کتابی است عهده‌دار هر دو دانش و آموزش حکیمان و به شهودرساندن عارفان بر دوش آن است، از این رو لازم است این کتاب مراحل از دانش و شهود فراگیر را دارا باشد که هیچ حدّ و مرزی فوق آن به تصور نیاید، و هیچ مقام امکانی فراسوی آن نباشد.

قرآن، هر حد برهانی یا مقام شهودی را که حکیم می‌فهمد یا عارف می‌نگرد، داراست.

چون ریشه همه معارف توحید است - و هر چه دانش انسان به توحید کامل‌تر شود، به سایر معارفی که به توحید بر می‌گردد، کامل‌تر شده است - از این رو خداوند سبحان کتابی فرو فرستاد که آخرین رتبه‌های برهان و برترین درجات عرفان را داراست، چنان که از قرآنی که برهان و عرفان را به لقای رحمان هدایتگر است، جز این انتظار نیست.

از اینجا روشن شد که ظاهر حدیث گذشته [سخن امام سجاد علیه السلام] ستایش از ژرف نگری و تشویق ژرف اندیشان است و حدّی فراتر از محتوای سوره توحید و شش آیه اول سوره حدید نیست و ذیل حدیث اشاره به هلاکت کسی داشت که فراسوی آنها را قصد کند و این خود دلیل نفی حدّ فراتر از آنهاست؛ زیرا ره‌پویی به سوی جایی که راه ندارد و حد و مرزی برای آن تصوّر نمی‌شود، گمراهی است و گمراه نابود است، و کسی که با دلیل روشن نابود شده، در دوزخی قرار می‌گیرد که رحمت حق تعالی در آن نیست، چنان که در نامه‌ای از نهج البلاغه آمده است:

«دائز لیس فیها رحمة و لا تسمع فیها دعوة»<sup>۱</sup>.

۱. نهج البلاغه، نامه ۲۷؛ در دوزخ رحمت نیست و خواسته کسی شنیده و مستجاب نمی‌شود.

## نگرش حکیمان

بزرگان حکمت متعالیه و وزنه‌های استوار آن، کسانی که خداوند متعال بعد از پیشوایان پاک علیهم‌السلام به وسیله آنان حرکت و لرزش‌های زمین معرفت را تثبیت کرد تا آن کس که حکیم ارشادگری ندارد به لغزش، گمراهی و خواری نیفتد، آنان از این حدیث نورانی امام سجّاد علیه‌السلام استنباط کرده‌اند که حدیث در ستایش ژرف‌اندیشان است؛ چنان که صدر المتألّهین - قدّس سرّه - سخنی دارد که حاصل آن چنین است:

این بنده ناچیز در زمان گذشته درباره رموز قرآن و اشارات آن تأمل می‌کردم، آن مقدار از رازها و اشاراتی که از این سوره (حدید) بر قلب من باز می‌شد، بیشتر از سایر سوره‌ها بود. همین امر مرا به تفسیر قرآن گرایش داد و بازگرداند ... نخستین سوره‌ای که به تفسیر پرداختم این سوره (حدید) بود ... پس از آن که تفسیر سوره پایان یافت ناگهان به حدیث امام سجّاد علیه‌السلام برخورد کردم ... یگه خوردم ... و نشاط یافتم ... و بر این نعمت خدای را شکر گزاردم ...<sup>۱</sup>

داماد ایشان نیز در کتاب «وافی» از وی پیروی کرده، چون نسبت این دو به یکدیگر مانند نسبت پرتو و نور، شاخه و تنه و ساعد و بازو بود. فیض کاشانی می‌گوید:

شاید امام علیه‌السلام با واژه «متمّمون» به بزرگان اهل معرفت اشاره داشته و به جان خودم سوگند که در این دو سوره توحید و حدید معارفی وجود دارد که ژرفای آن را جز تک افراد نادر درک نمی‌کنند، به ویژه آیات نخستین سوره حدید و مخصوصاً آیه ﴿وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَمَا كُنْتُمْ﴾.<sup>۲</sup>

۱. شرح اصول کافی، صدر المتألّهین (قدّس سرّه) ص ۲۴۸.

۲. وافی، ج ۱، ص ۳۶۹؛ خداوند با شماست، هر کجا باشید.

لیکن علامه، ملا محمدباقر مجلسی - (قدس سرّه - پس از آن که حدیث را صحیح شمرده می گوید: واژه «متعمّقون» سه احتمال دارد:

اول. این که حدیث به ژرف نگری امر می کند؛ یعنی باید عمیقاً در آن بنگرند.  
دوم. این که حدیث از ژرف اندیشی نهی می کند؛ یعنی نباید با افکارشان ژرف کاوی کنند، بلکه باید درباره معرفت خدای سبحان به مقداری که روشن و شفاف شده بسنده کنند.

سوم. مقصود از این جمله «انشاء» نیست، خواه در قالب امر باشد مانند احتمال اول، یا در شکل نهی، مانند احتمال دوم. بلکه منظور اخبار و گزارش است و بیانگر ضابطه و معیاری است که افکارشان را بر آن عرضه می دارند تا به لغزش و خطا دچار نگردند. مرحوم مجلسی سپس می گوید: احتمال دوم، یعنی نهی از کاوش عمیق با افکارشان، ظاهرتر است، زیرا لازم است تنها به مقداری که شفاف و روشن شده بسنده نمود. <sup>۱</sup> ولی به نظر می رسد با چند دلیل احتمال سوم روشن تر است: اولاً. هیچ دلیلی وجود ندارد که جمله «متعمّقون» در کلام امام علیه السلام حمل بر انشاء شود.

ثانیاً. آیاتی دلالت دارند بر این که چیزی مانند خداوند نیست <sup>۲</sup> و هیچ کس احاطه علمی به او نخواهد داشت <sup>۳</sup> و هیچ بصیرت و بصری کنه او را درک نخواهد کرد. <sup>۴</sup> بنابراین، نباید در ذات او ژرف کاوی کنند که به جایی نخواهند رسید. این آیات برای بیان این منظور کافی است و دیگر نیازی نیست بگوییم این دو سوره نیز در این باره

۱. مرآة العقول، ج ۱، ص ۳۲۰.

۲. ﴿لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْءٌ﴾؛ سوره شوری، آیه ۱۱.

۳. ﴿لَا یَحِیْطُونَ بِشَیْءٍ مِّنْ عِلْمِهِ﴾؛ سوره بقره، آیه ۲۵۵.

۴. ﴿لَا تُدْرِكُهُ الْاَبْصَارُ﴾؛ سوره انعام، آیه ۱۰۳.

نازل شده است .

ثالثاً. لسان این دو سوره بیش از يك وصف از اوصاف الهی را افاده می‌کند اوصافی که بندبند خرد در پیرامون آن به لرزه می‌افتد و اگر هدف نهایی نزول این دو سوره نهی از ژرف اندیشی و مانند آن بود، این دو سوره زبان دیگری می‌داشتند .

بنابراین، نظر پسندیده آن است که محتوای این دو سوره تبیین معیار و ملاک نهایی در توحید باشد تا اندیشه‌ها و آرا بر آن عرضه گردد؛ چنان که بزرگان از حکمت این مطلب را استنباط کرده‌اند. بنابراین، محتوای این دو سوره میزان عدلی است که هیچ کژی و انحراف ندارد، پس به ناچار باید معارف را بر آن عرضه کرد .

از این بیان روشن می‌شود آنچه برخی از استادان ما<sup>۱</sup> بیان فرموده‌اند ناتمام است . وی می‌گوید: روایت در مقام سرزنش ژرف اندیشان، یعنی کسانی است که در پی شناخت چیزی چون ذات خدا هستند، ولی انسان نمی‌تواند بدان دست یابد و نیز روایت دستور می‌دهد که باید به مفاد آیات اکتفا کرد.<sup>۲</sup>

این مطلب گرچه در جای خود حق است و فرجام تصدّی چیزی که امکان دست یابی ندارد هلاکت و سرگستگی است، لیکن این دو سوره معارف بسیار بزرگی را در بردارند که دست‌یابی به آنها در گستره وجودی کسی نیست که روزگار او را مقدم داشته است، چنان که چیزی بر آنچه مردانی از فارس بدان دست یافتند، برتری ندارد.<sup>۳</sup>

۱. علامه شیخ ابوالحسن شعرانی (قدس سرّه).

۲. الوافی، ج ۱، ص ۳۶۹.

۳. اشاره به حدیث پیامبر ﷺ هنگامی که آیه ﴿وَأَخْرَجْنَا مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾ (سوره جمعه، آیه ۳) را تلاوت فرمود، از حضرت سؤال شد، این گروه چه کسانی هستند؟ فوضع یدیه علی کتف سلمان و قال: «لو كان الإيمان في الثريا لنالته رجال من هؤلاء»؛ پیامبر دست بر شانه سلمان فارسی گذارد و فرمود: اگر ایمان در ستاره پروین باشد، مردانی از فارس بدان دست خواهند یازید (نور الثقلین، ج ۵، ص ۳۲۳).

اگر ایشان گفته خویش را پس از کلام صدر المتألهین - قدس سره - ذکر نمی‌کرد، برای گفتار وی وجه خوبی بود، ولی ایشان نخست کلام صدر المتألهین - قدس سره - را نقل کرده و در پی آن سخن خود را آورده است.

ایشان در حاشیه‌ای که بر شرح اصول کافی مولی صالح مازندرانی به نگارش آورده سخنی نیکو ذکر کرده است؛ زیرا بین ژرف اندیشی مذموم و ممدوح فرق گذاشته و گفته است: ژرف اندیشی مذموم ژرف کاوی در چیزهایی است که خردها بدان دست نمی‌یابند، مانند سخن گفتن در ذات خداوند و تشبیه او به اجسام. اما ژرف کاوی ممدوح، مانند تفکر در عظمت، قدرت، و حکمت خداوند و سایر صفات او که خردها می‌توانند بدان دست یابند.<sup>۱</sup> چنان که شارح اصول کافی، یعنی مولی صالح مازندرانی - قدس سره - نیز خوب از عهده بر آمده است، پس بدان رجوع کنید.

#### ضابطه الهی در آیات سوره‌های حدید و توحید

سوره توحید و آیات نخستین سوره حدید چون شامل ضابطه الهی مصونیت از هر مغالطه‌ای است وسیله‌ای است برای رسیدن به اسرار نماز و شهود آن؛ زیرا چنان که گفته شده معارفی که از طریق مفاهیم حصولی به دست می‌آیند، بذر کشف و شهودهای حضوری هستند.

برای هیچ کس روا نیست با مفاد این دو سوره مخالفت کند و یا از آن تخلف ورزد و یا آن را پشت سر اندازد؛ زیرا مخالفت با آن به منزله شکستن قرآنی است که هیچ شك و ریب در آن راه ندارد، پس کسی که مخالف محتوای این دو سوره است، در حقیقت در شك و تردید خود رفت و برگشت می‌کند، چون هر کس با چیزی که شك بر نمی‌دارد، مخالفت ورزد، سخت در شك است، اما کسی که از آن تخلف ورزد

۱. شرح مولی صالح مازندرانی بر اصول کافی، ج ۳، ص ۱۹۰.

و واپس ماند، در واقع قاصر، تفریط‌گر و وا مانده است، و بسی روشن است آن کس که از حق و مانند نابود می‌گردد و آن کس که بر قرآن پیشی گیرد، یعنی کسی که خود را پیشوای قرآن قرار دهد و قرآن را پشت سر اندازد، تجاوز کار و افراط‌گر است، و بدیهی است که پیشی گیرنده بر حق و حقیقت از دین خارج شده است. اما کسی که در راهی سیر کند که این دو سوره بدان هدایت می‌کنند، امید است به نهان و راز آن دو نایل گردد که همان وجود خارجی تجلی یافته به شکل و لباس سوره است؛ چون کسی که ملازم حق باشد، لاجرم به حق می‌رسد.

باید دانست در برخی نصوص معراج آمده است: چون خداوند پیامبرش ﷺ را به معراج برد به او وحی فرمود: یا محمد در قرائت رکعت اول، شناسنامه و نسب پروردگارت را بخوان: ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ\* اللَّهُ الصَّمَدُ\* لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ\* وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ﴾ و در قرائت رکعت دوم ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ...﴾ را بخوان که این سوره شناسنامه تو و اهل بیت تو تا روز قیامت است.<sup>۱</sup>

از این حدیث استفاده می‌شود که شاخصه هر موجود و آنچه هر موجودی به آن منسوب می‌شود، همان هستی ویژه، و کمال وجودی مخصوص اوست. اما عنوانهای اعتباری و نسبتهای عارضی که به ذات شیء هیچ‌گونه ارتباطی ندارد، در هستی ویژه او نیز دخالت نخواهد داشت. بنابراین، چیزی که برای پروردگار شایستگی نسبت و شاخصه بودن دارد، همان رتبه یکتایی ذات و صمدیت صرف است که از آن به «هوهویت» مطلقه و مرحله غیب الغیوبی تعبیر می‌کنند؛ از این رتبه هر چه به نقص، کاستی، کمبودی و نقص برگردد، مرتفع و مسلوب است و آنچه شایستگی نسبت و شاخصه بودن برای پیامبر و اهل بیت او ﷺ دارد - یعنی نسبت انسان کامل و نسبت جانشینی فراگیر و جامع - عبارت از این است که قلب او

۱. کافی، ج ۳، ص ۴۸۵.

فرودگاه وحی و جایگاه فرشتگانی است که در باره تشریح یا غیر آن بر خصوص رسول خدا ﷺ نازل می‌شوند، و نیز بر غیر پیامبر در مورد آنچه به غیر تشریح برمی‌گردد، فرود می‌آیند.

غرض این که نسبت هر موجود امکانی به مقدار پیوند او با یکتای بی‌نیازی است که همه ماسوا به او منسوب می‌شوند.

در قوس نزول گاهی ترتیب بر عکس قوس صعود است؛ زیرا کسی که قصد بالا رفتن به جانب خداوند را دارد، در رکعت اول نسبت و شناسنامه اهل بیت ﷺ یعنی ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ...﴾ را می‌خواند، و نسبت پروردگار یعنی ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ...﴾ را در رکعت دوم قرائت می‌کند؛ زیرا پروردگار متعال شهر حق و حقیقت است و انسان کامل در آن شهر به شمار می‌آید.

این مطلب از دعاهای تکبیرهای آغازین نماز نیز استفاده می‌شود، چنان که قبلاً بدان اشاره شد.<sup>۱</sup> همچنین فقراتی از زیارت جامعه چون «... مَنْ أَرَادَ اللَّهُ بِدَأْ بِكُمْ» و نیز روایتی که صدوق - قدس سره - در کتاب من لا یحضره الفقیه آورده، مؤید این سخن است.<sup>۲</sup>

سخن در قوس نزول گرچه همین است که به نگارش آمد؛ زیرا خداوند متعال اول هر چیزی است، آری اول بودن هر چیز به اول بودن خداوند، و آخر بودن هر چیز به آخر بودن خداوند متعال است؛ زیرا قانون بر این است که هر «ما بالعرض» [موجودات امکانی که وجوداتشان بالعرض والمجاز است] باید ب «ما بالذات» [وجود و هستی خداوند که بالحقیقه والحق است] منتهی گردد، ولی خداوند متعال اولی است که هیچ چیز پیش از او نبوده و آخری است که هیچ چیز پس از او نیست.

۱. جامع أحادیث الشیعة، ج ۵، ص ۲-۴، ح ۲۲۳۷ و بعد.

۲. همان، ص ۶۴، ح ۲۳۸۶.

## راز و نهران تسبیحات اربعه

قرائت در غیر رکعت‌های اول و دوم - یعنی رکعت سوم و چهارم - می‌تواند فاتحة الكتاب باشد، چنان که جایز است تسبیحات اربعه خوانده شود، یعنی «سبحان الله، والحمد لله، ولا اله الا الله، والله اكبر» اما درباره این که آیا قرائت فاتحة الكتاب افضل است یا تسبیحات؟ نصوص فراوانی وجود دارد، و در برخی از آنها بین امام و مأموم تفصیل داده شده است.<sup>۱</sup>

به هر حال، اگر برای قرائت، تسبیحات برگزیده شود، لازم است بر کسی که راه کشف راز را می‌پوید و قصد دارد رازمند گردد توجه کند به حدیثی که در بیان راز چهار بخش بودن تسبیحات آمده و گفته شده است که چهار بخش بودن واقعیتهای خارجی است که عرش خداوند و آنچه پایین تر قرار دارد، همه بدان انتظام یافته‌اند؛ زیرا در سبب چهارگوشه بودن کعبه و بنای آن بر چهار دیوار آمده است که: «بیت المعمور» در آسمان دارای چهارگوشه است، به علت این که عرش الهی چهار ضلع و چهار جهت دارد، و چهار ضلعی بودن عرش بدان سبب است که تسبیح، چهارتاست؛ یعنی «سبحان الله، والحمد لله، ولا اله الا الله، والله اكبر».<sup>۲</sup>

آنچه از این تعلیل استفاده می‌شود این است که تسبیح جامع حمد، تهلیل و تکبیر دارای وجودی خارجی و اثری عینی است و بر عرش الهی که - اوامر و نواهی از آنجا برخاسته - پیشی دارد و سبب شده که عرش، همانند آن شکل گیرد. برای هر يك از ضلع‌های عرش حکمی ویژه است، گرچه همه اضلاع آن، به عنوان عرش، وجود جمعی واحدی دارند که شکاف و گسستگی در بین آن نیست.

۱ و ۲. جامع احادیث الشیعة، ج ۵، ص ۱۹۲-۱۸۸، ح ۲۸۲۵، و بعد.



حاصل آنچه در این بخش روشن شد

اول. قرآن دارای راز و نهانی است و در آنجا مجالی برای لفظ‌های اعتباری چون عربیت، عبری، فارسی و مانند آن نیست. هیچ کس به این مقام نایل نخواهد شد جز خردمندی که بر کرانه‌های خرد او جز محبت و شیدایی معبودی که آن سخن را گفته، پرنمی‌زند.

دوم. تلفظ بسم الله از بنده همانند «کن» از ناحیه پروردگار است، این جمله دارای بزرگ‌ترین اسماء خداوند [اسم اعظم] است.

سوم. اسمی که در خارج تأثیر می‌گذارد، موجودی خارجی است نه اعتباری؛ و همان موجود خارجی است که تسبیح می‌گوید، هیچ کس بدین مقام دست نمی‌یازد جز با پاره کردن حجابها.

چهارم. این که خداوند متعال هم ستایشگر است و هم ستایش شده و بیان علتهای منحصر شدن حمد در خدای متعال.

پنجم. نزد برخی از اهل معرفت، «الرَّحْمَنُ» اسم اعظم است.

ششم. چنان که در برخی از نصوص آمده سوره فاتحة الكتاب، ستایش و دعا است،<sup>۱</sup> و نیز این سوره عهده‌دار معارف سه‌گانه است؛ یعنی، مبدأ، معاد، و آنچه میان این دو است.

هفتم. عبادت و بندگی به خداوند منحصر است و کمک نیز از اوست.

هشتم. بیان کسی که مشمول نعمتهای پروردگار است و نیز کسی که بر صراط مستقیم راه می‌پوید.

نهم. یقین، فایده عبادت است و با عبادت پدید می‌آید، دوام یقین به دوام

۱. جامع احادیث الشیعة، ج ۵، ص ۱۹۰، ح ۲۸۳۲، از تهذیب، ج ۲، ص ۹۸.

عبادت و زوال آن به زوال عبادت است. یقین، هدف عبادت و حد و مرز تشکیل دهنده عبادت نیست که با پایان یافتن عبادت، همچنان باقی بماند؛ چنین باوری گمانی باطل و ساختگی، و افترا بی ناپدید شونده و فرضی سست و بی اساس است.

دهم. دو کفش سالک، پس از رسیدن به مقصود از پای در می‌آید [به مقام فنا می‌رسد و خودی نمی‌نگرد]، ولی دو مقدمه برهان پس از رسیدن به نتیجه همچنان باقی می‌ماند.

یازدهم. سخن گفتن با خدا سه گونه است، و فرق میان آنها در کمی و زیادی حجاب است، نه در اصل بود و نبود حجاب.

دوازدهم. مقام فنا که از منزلهای رهپویان و مقصدهای خوی گرفتگان به خداست، همان عدم شهود است، نه از بین رفتن هستی شخصی، زیرا فنا کمال است و از بین رفتن هستی نقص.

سیزدهم. حمد و ستایش از آموزه‌های خداست و اگر نبود، مردم در نعمتهای الهی تصرف می‌کردند بدون آن که خدا را ستایش کنند؛ در نتیجه چون چهارپایان می‌شدند. فصل مقوم انسان ناطق «حمد» است. بنابراین، در تعریف انسان باید گفت: انسان حیوان ناطق ستایشگر است.

چهاردهم. ژرف اندیشان به تدبیر در سوره حمد و آیات نخستین سوره حدید تشویق شده‌اند. این تشویق افزون بر امر به تأمل شایسته، در همه قرآن است. پانزدهم. هنگام ظهور خاتم الأوصیاء حضرت مهدی علیه السلام خردها به اوج رشد و کمال خود می‌رسند.

شانزدهم. حکیمان متألّه، لنگرها و وزنه‌های زمین معرفت به شمار می‌آیند. هفدهم. تضارب آرا درباره حدیث حضرت سجّاد علیه السلام و معنای ژرف کاوی ناپسند و پسندیده.

هیجدهم. این که سوره توحید شناسنامه پروردگار، و سوره «إنا أنزلناه» شناسنامه اهل بیت علیهم السلام است.

نوزدهم. اعتبار میان دو قوس نزول و صعود در مقدم داشتن یکی از دو سوره توحید و «إنا أنزلناه» بر دیگری است.

بیستم. چهار سمت و سوی عرش الهی مستند به چهار بخش تسبیحات اربعه است. بنابراین، نمازگزاری که با خدا مناجات می کند، وقتی در آغاز نماز به خدا پناه می برد از آنچه بندگان خالص از آن به خدا پناه می برند، دل او عرش خدای رحمان می گردد؛ زیرا عرش به شکل تسبیحات چهارگانه است، از این رو کسی که با قلب، تسبیح می گوید و خداوند را با خرد ناب تنزیه می کند و با او در خلوت به راز و نیاز می پردازد، به عرش پروردگار رسیده است.

بخش چهارم

در راز قیام، رکوع، سجود و...



راز قیام، رکوع، سجود و...

همان گونه که نماز دارای ذکر و قول است، دارای حال و فعل نیز هست، و هر يك از اینها سرّ و نهانی دارد، زیرا جای جای نماز رازمند است. قبلاً گذشت که تنها راه بیان راز نماز کشف و شهود صحیح یا نقل معتبر است؛ زیرا اولاً برای عقل که گرد کعبه کلیات می‌گردد، راهی جهت سعی بین مصادیق جزئی وجود ندارد.

ثانیاً لازم است هر مصداق جزئی که از طریق کشف و شهود و یا از راه نقل معتبر به دست آمده، ناقض و شکننده حکم کلی معقول و برهانی نباشد.

توجهیاتی که برای حال نمازگزار بیان می‌شود، مانند قیام و... اختصاصی به نماز ندارد، چون این افعال در سایر عبادات نیز وجود دارد، مانند وقوف در عرفات و مشعر الحرام، و نیز طواف و سعی؛ زیرا برخی چیزها که به وسیله آنها، افعال و احوال نماز توجیه می‌گردد، در مناسک حج و عمره و مانند آن نیز جاری است.

مهمّ نصّی است که در بیان اسرار نماز در شب معراج وارد شده که در این نوشته برخی از آن را می‌آوریم، سپس به آنچه امکان توجیه دارد، اشاره خواهیم کرد.

در کتاب *علل الشرایع* از حضرت ابی الحسن موسی بن جعفر علیه السلام روایت شده که از حضرت پرسیدند: چگونه نماز، يك رکعت و دو سجده است؟ (یعنی چگونه در هر رکعت نماز، يك رکوع و دو سجده واجب است؟) و چرا وقتی دو سجده به پایان رسید دو رکعت تمام نشده است؟ فرمود: وقتی از چیزی پرسیدی قلبت را از هر

چیزی تهی کن تا پاسخ آن را بفهمی. در حقیقت نخستین نمازی که رسول خدا ﷺ آن را بجا آورد در آسمان و در برابر خداوند متعال، جلوی عرش او برگزار شد؛ «فقال أول صلاة صلاها رسول الله ﷺ إنما صلاها في السماء بين يدي الله تعالى قدام عرشه جل جلاله ...»<sup>۱</sup>.

از این حدیث استفاده می‌شود، اصطلاح «صاد» در روایت که پیامبر ﷺ مأمور شد از آن وضو بگیرد و غسل کند، همان چشمه‌ای است که از رکن عرش سرچشمه می‌گیرد و به آن «آب حیات» می‌گویند. «صاد» همان چیزی است که خداوند با اشاره به آن فرمود: ﴿ص وَالْقُرْآنَ ذِي الذِّكْرِ﴾<sup>۲</sup> و نیز استفاده می‌شود که همه حالات رسول خدا ﷺ از قیام، رکوع، سجود، نشستن و ایستادن، به وحی الهی صورت گرفته، و هر حالتی دارای ذکر و قول است؛ چنان که از کتاب دعوات قطب راوندی از پیامبر ﷺ رسیده است که فرمود: جبرئیل از من خواست تا قرآن را [کنایه از قرائت حمد و سوره] ایستاده بخوانم و حمد خدا را در حال رکوع بیان کنم، و تسبیح او را در حال سجده انجام دهم، و در حال نشسته دعا بخوانم؛ «أمرني جبرئيل أن أقرأ القرآن قائماً، و أن أحمده راكعاً، و أن أسبّحه ساجداً، و أن أدعوه جالساً»<sup>۳</sup>.

نیز روایت دیگری وارد شده که از آن هم استفاده می‌شود که برای ایستادن در نماز ذکر ویژه‌ای است.

انسان چون خود وجود جامعی است که همه حضرات خمس<sup>۴</sup> را گردآورده است،

۱. جامع احادیث الشیعة، ج ۵، ص ۲۱، ح ۲۲۶۱ از علل الشرایع.

۲. سوره ص، آیه ۱.

۳. جامع احادیث الشیعة، ج ۵، ص ۱۶، ح ۲۲۵۷ از جامع الدعوات قطب راوندی.

۴. حضرت در لغت به معنای درگاه و پیشگاه است، و در اصطلاح اهل معرفت حضرات پنجگانه

عبارت‌اند از: ۱. حضرت غیب مطلق یا عالم اعیان ثابت‌ه در حضرت علمیه پروردگار.

۲. حضرت شهادت مطلق، یعنی جهان مُلک و ناسوت. ۳ و ۴. حضرت غیب مضاف ←

دارای همه حالاتی است که فرشتگان دارند، ولی فرشتگان دارای این مقام جمعی نیستند؛ زیرا امیر بیان در حق فرشتگان می‌فرماید: «إِنَّ مِنْهُمْ سَجُودًا لَا يَرْكَعُونَ، وَرُكُوعًا لَا يَنْتَصِبُونَ، وَصَافُونَ لَا يَتَزِيلُونَ...»<sup>۱</sup>؛ برخی از فرشتگان در حال سجودند، رکوع نمی‌کنند؛ و برخی در حال رکوعند، برپا نمی‌ایستند؛ و گروهی در صف ایستاده‌اند، از جای خود بیرون نمی‌روند... ولی انسان، گاهی برپا می‌ایستد، گاهی رکوع می‌کند و زمانی به سجده می‌رود، در حالی می‌نشیند و گاه از حالت نشسته به قیام برمی‌گردد، همان طور که رسول خدا ﷺ در معراج انجام داد. چون روایتی درباره سر رکوع آمده که تأویلش این است: خدایا به یکتایی تو ایمان دارم، گر چه گردنم را بزنی؛ «أَمَنْتُ بِوَحْدَانِيَّتِكَ وَلَوْ ضَرَبْتَ عُنُقِي». <sup>۲</sup> این خود نموداری است از سایر احوال و اجزای نماز چون قیام، قعود و...

### راز قیام

بر این پایه، ممکن است گفته شود راز و تأویل قیام عبارت است از اعلام آمادگی پیکار با دشمن با نیرویی که او را بترساند، و ایستادگی در برابر هر بلای آشکار. زیرا نماز از چیزهایی است که می‌توان از آن در پدیده‌های سخت و ناراحتی‌های غمبار،

→ است، يك بخش آن که به غیب مطلق نزدیک است، جهان ارواح جبروتی و عالم ملکوت یعنی عقول و نفوس خوانده می‌شود، و بخش دیگر که به حضرت شهادت مطلق نزدیک است عالم مثال است و آن را ملکوت نیز می‌گویند. ۵. حضرت جامع چهار قسم یاد شده، و آن عالم انسانیت است. بنابراین، انسان کامل جامع همه حضرات است، از این رو ویژگی‌های همه عقول و نفوس و مجردات و کروبیان و ملکوتیان و جبروتیان را داراست، و همه کلمات الهی در او يك جا گرد آمده است؛ «أَوْتِيَتْ جَوَامِعَ الْكَلِمِ» پیامبر اسلام ﷺ مظهر بارز این کلمات است (م).

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱.

۲. جامع احادیث الشیعة، ج ۵، ص ۶۲، ح ۲۲۸۳.

کمک گرفت چنان که فرمود: ﴿وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ إِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ﴾<sup>۱</sup>. همچنین اعلام فرمود: ﴿قَوْمُوا لِلَّهِ قَانِتِينَ﴾<sup>۲</sup>. نیز درباره اعلام به بندگی و اطاعت فرمود: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ﴾<sup>۳</sup> و فرمود: ﴿... كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ﴾<sup>۴</sup>.

پوشیده نیست، آن کس که تنها مراقبت از قیام برای خدا دارد، سرانجام بر پادارنده عدالت خواهد بود و در مرحله بعد، در بر پاداشتن عدالت استوارتر و کوشاتر خواهد شد و به اصطلاح «قوام» می گردد و بالاخره در مرحله پایانی مظهر «قیوم» می شود و به تبع و عرض روی مردم به سوی او متوجه می گردد، چنان که در واقع و بالاصاله رو به جانب حق قیوم می کنند و تنها قصد او را دارند.

غرض این که: اگر در گفتگوها از شکیبایی، بردباری، تلاش، جهاد و اجتهاد به «قیام» تعبیر می شود، برای آن است که حالت ایستادن نیرومندترین حالت برای انسان است که می تواند برای دفاع یا حمله و هجوم تصمیم بگیرد. همچنین کشف و شهود ملکوتی را همواره به تناسب حالاتی که در مقابل خدا برای انسان پیش می آید، مانند حضور در پیشگاه خدا، فرمانبرداری از امر او، اظهار خواری در آستان او و منتظر فرمان او بودن به قیام یا رکوع یا سجود یا جلوس تشبیه می کنند.

آنچه در برپا داری نماز اهمیت دارد، این است که نمازگزار برای خدا برپای

۱. سوره بقره، آیه ۴۵؛ از شکیبایی و نماز یاری جوئید، و به راستی این کار، گران است مگر بر فروتنان.

۲. سوره بقره، آیه ۲۳۸؛ برای خدا بپای ایستید و قنوت او گوئید.

۳. سوره نساء، آیه ۱۳۵؛ ای کسانی که ایمان آورده اید، پیوسته به عدالت قیام کنید، و برای خدا گواهی دهید

۴. سوره مائده، آیه ۸؛ پیوسته برای خدا قیام نمایید و گواهان عدالت باشید.



ایستند، چیزی او را ناتوان نسازد و هیچ امری از امور او را بر زمین نشانند، از این رو درباره قیام در حال نماز وارد شده است: «مَنْ لَمْ يَقُمْ صَلَاتَهُ فَلَا صَلَاةَ لَهُ»<sup>۱</sup>؛ ظاهر این حدیث گرچه بیان حکمی فقهی است که لازم است انسان در حال تکبیرة الاحرام، قرائت و قبل از رکوع و مانند آن از مواردی که قیام رکن یا جزء است، ایستاده باشد، لیکن تاویل حدیث این است که انسان هنگام مناجات با خداوند باید در برابر همه خاطره‌ها و دل‌مشغولی‌های نفسانی ایستادگی کند، چه رسد به مصیبت‌های بزرگ غمبار و رخداد‌های ناگوار.

چنان که زنده کردن عدل، اجرای قسط، کمک به ستم‌دیده و دشمنی با ستمگر نیازمند نیرویی است که از آن تعبیر به «قیام به قسط» می‌شود، بر حسب آنچه در شأن خداوند آمده است؛ ﴿شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ﴾<sup>۲</sup> و چون خدای سبحان پیوسته گواه بر وحدانیت خویش است، همواره قائم به قسط است. همچنین فرشتگانی که در سخن، بر خداوند پیشی نمی‌گیرند و به فرمان او عمل می‌کنند<sup>۳</sup>، و از خداوند که حاکم بر آنهاست بیم دارند<sup>۴</sup>، و به اندازه یک چشم بر هم زدن هم نافرمانی او نمی‌کنند<sup>۵</sup>، و نیز دانشوران، زیرا پیوسته گواه بر توحید بودن، مستلزم همواره برپا دارنده قسط بودن است، پس خدا پیوسته قائم

۱. جامع احادیث الشیعة، ج ۵، ص ۷۹، ح ۲۴۲۹. ؛ کسی که در حال ایستاده پشت او راست

نباشد، نمازش کامل نیست

۲. سوره آل عمران، آیه ۱۸؛ خدا که همواره به عدل قیام دارد، گواهی می‌دهد که جز او هیچ معبودی نیست، و فرشتگان او و دانشوران نیز گواهی می‌دهند که جز او که توانا و حکیم

است، هیچ معبودی نیست.

۳. سوره انبیاء، آیه ۲۷.

۴. سوره نحل، آیه ۵۰.

۵. سوره تحریم، آیه ۶.

است و شاید متّصف بودن حضرت بقیّة الله اعظم علیه السلام به وصف قیام (قائم) نیز از این قبیل باشد.

### امتیاز قیام

چون قیام برای زنده کردن کلمه الله و اعتلای آن است، پس هر کس آن را احیا کند و اعتلا بخشد، قائم واقعی است، گرچه ظاهراً نشسته باشد، و کسی که این کلمه را زنده نگرداند و بالا نبرد، او واقعاً نشسته است، گرچه به حسب ظاهر ایستاده باشد، آن گونه که در تفسیر قیام برای جهاد و قعود از آن گفته می شود که مدار و ملاک، زنده کردن دین به جهاد و اجتهاد است، و اعتلای کلمه حق به ایثارگری و نثار، خواه شخص زنده کننده و اعتلا بخش ایستاده باشد یا نشسته.

افزون بر این، امتیاز قیام از قعود تنها در يك مقوله [عرضی از مقولات دهگانه] است و هر يك از قیام و قعود از مقوله «وضع» به شمار می روند، یعنی اعتماد و عنایتی به برپایی و نشستگی بدنی نیست، بلکه مهم، قیام قلبی است که احیاگر دین و حافظ این میراث سترگ از ضایع شدن است و شاید از این نوع باشد فرموده امیر المؤمنین علیه السلام؛ «وما جالس هذا القرآن أحدٌ إلا قام عنه بزيادة أو نقصان، زيادة في هدى، أو نقصان من عمى»<sup>۱</sup>، و فرمایشی که درباره اوصاف دوستان خدا فرمود؛ «... بهم قام الكتاب وبه قاموا»<sup>۲</sup>. زیرا مراد از برپایی قرآن به ایشان، آشکار شدن دانش قرآن در دلها و ذهنهای آنان، و اثر عملی قرآن در اعضا و جوارح و بدنهایشان به ارشاد و تبلیغ آنان است، چنان که مراد از قیام دوستان خدا به قرآن، این است که

- 
۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۷۶. ؛ کسی با قرآن نشست جز این که وقتی از آن نشست برخاست فزونی یا کاهش یافت، فزونی در هدایت یا کاهش از کور باطنی.
  ۲. نهج البلاغه، حکمت ۴۳۲؛ کتاب به ایشان و ایشان به کتاب برپا شدند.

دانش و کردارشان بر اساس قرآن باشد و مردم را کتاب و حکمت بیاموزند و تزکیه و پالایش بدهند به چیزهایی که آنان را از آتش دور و به بهشت نزدیکشان کند و موجبات تقرّب به لقاءالله را برای آنان فراهم سازد.

نیز از اینجا فرمایش علی علیه السلام در عیب‌جویی نفاق و سرزنش منافق روشن می‌شود؛ «... قد أعدوا لكلِّ حقٍّ باطلاً ولكلِّ قائمٍ مائلاً»<sup>۱</sup>.

### حاصل سخن

حاصل این که: قیام، تبلور حالتی است که بنده به وسیله آن بر سرعت گرفتن و مسابقه توانمند می‌شود، سپس به بهترین وجه برای امامت قدرت می‌یابد، از این رو کسی که به پا ایستد و برای خدا پایداری کند، فرشتگان بر او فرود آمده وی را به ولایت نوید می‌دهند، ولایتی که ترس و اندوه را از بین می‌برد؛ ﴿إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبَّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأُبَشِّرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ﴾<sup>۲</sup>. بنابراین، اگر کسی به پایداری استمرار بخشد، ممکن است فرشتگان نوید دهنده را ببیند و سخنانشان را بشنود؛ زیرا آنچه ویژه رسول الله صلی الله علیه و آله است همان است که به خصوص تشریح بر می‌گردد، اما آنچه مربوط به حفظ و نگهداری دین - تسدید و مانند آن - است، مخصوص او صلی الله علیه و آله نیست [و دیگران نیز می‌توانند فرشته را ببینند و سخن او را بشنوند و از آن بهره‌مند گردند، چنان که گذشت].

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۴؛ منافقان در برابر هر حق باطلی و برای هر کار صحیح و مستقیم انحرافی آماده کرده‌اند...

۲. سوره فصلت، آیه ۳۰؛ به راستی کسانی که گفتند پروردگار ما خداست، سپس ایستادگی کردند فرشتگان بر آنان فرود می‌آیند و می‌گویند: هان، بیم مدارید و غمین مباشید و به بهشتی که وعده یافته بودید، شاد باشید.

بنابراین، آن گونه که قیام خداوند به قسط و عدل، منزّه از حالت خاص بدنی است راز و نهان قیام نیز که در سرّ نماز نهفته است منزّه از حالت خاص بدنی است، گرچه قیامی که در ظاهر و شکل نماز اعتبار دارد، همان قیام بدنی است. از این رو نمازگزاری که با پروردگارش به مناجات پرداخته و به حالت ایستاده در برابر معبود قائم به قسط نمایان شده، باید به حال قیام باشد؛ زیرا قلبی که قائم است اثر قیامش در اعضا و جوارح نمودار می شود، چنان که خشوع و فروتنی قلب نیز در فرواندایی و خشوع جوارح تجلّی می یابد؛ زیرا از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله مردی را نگریست که در حال نماز با ریش خود بازی می کرد فرمود: «إِنَّهُ لَوْ خَشَعَ قَلْبُهُ لَخَشَعَتْ جَوَارِحُهُ»؛<sup>۱</sup> یعنی اگر دل این مرد خشوع می داشت، اعضای وی نیز خاشع بود.

این سخن با حدیثی که از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده که ایشان صلی الله علیه و آله گاهی در حال نماز به محاسن شریف دست می کشید، منافات ندارد، به حضرت گفته شد: می بینیم در نماز به موهای شریف صورت دست می کشی؟ فرمود: این هنگامی است که اندوهم فزونی می یابد: فقال «إِذَا كَثُرَتْ هُمُومِي»،<sup>۲</sup> زیرا: اولاً دست کشیدن، غیر از بازی کردن است، و منافاتی با خشوع قلبی ندارد.

ثانیاً دست کشیدن به محاسن، هنگام فراوانی اندوه، خود يك نوع لابه و زاری به درگاه خداوند به شمار می رود و پیامبر صلی الله علیه و آله يك اندوه بیش نداشت، و آن بیرون آمدن قرآن از هجران بود. که امت پیامبر آن را رها کرده بودند.<sup>۳</sup> و ایمان امت خویش؛ زیرا آنان به خدا و رسول صلی الله علیه و آله او کفر ورزیدند و پیامبر در پی این امر جان خود را به

۱. جامع أحادیث الشيعة، ج ۵، ص ۴۸، ح ۲۳۵۳.

۲. همان، ص ۴۸، ح ۲۳۵۳ از جعفریات ص ۳۶.

۳. دلیل این سخن آیه «وَقَالَ الرَّسُولُ يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا» است سوره فرقان، آیه ۳۰؛ یعنی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله گفت: پروردگارا قوم من این قرآن را رها کردند (م).

هلاکت نزدیک می‌ساخت. <sup>۱</sup> اندوه پیامبر برای این بود که به آنچه از جانب خداوند آورده بود نگرویدند، اندوه‌های حضرت برای دنیایی نبود که وصی وی آن را سه طلاقه کرد <sup>۲</sup>، چه رسد به خود او. این بود پاره‌ای از اسرار نماز.

### راز رکوع و سجود

تأویل رکوع و سجود آن است که نمازگزاری که با پروردگار خویش مناجات می‌کند، هنگام رکوع گرچه پشت و گردن خویش را به جلو می‌کشد و سپس برای فرمان بردن از خداوند می‌ایستد و خویش را استوار می‌کند، ولی همه اینها نسبت به دشمن خدا و دشمن امر و نهی اوست، که همان شیطان فریبکار، نفس اماره و دنیای سر تا پا فریب باشد. اما نسبت به خداوند متعال هر قیامی نزد او قعود و هر اعتدال و استقامتی نزد او خمیدگی و هر گردن کشیدنی نزد او شکستگی است؛ زیرا هر زنده‌ای نسبت به او مرده، و هر دانایی نسبت به او نادان، و هر توانایی نسبت به او ناتوان است، چون هر چیزی نسبت به وجه الله باقی، نابود و فانی شدنی است.

از این رو امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: «كُلُّ قَوِيٍّ غَيْرِهِ ضَعِيفٌ، وَكُلُّ مَالِكٍ غَيْرِهِ مَمْلُوكٌ، وَكُلُّ عَالِمٍ غَيْرِهِ مَتَعَلِّمٌ، وَكُلُّ قَادِرٍ غَيْرِهِ يَقْدِرُ وَيَعْجَزُ، وَكُلُّ سَمِيعٍ غَيْرِهِ يَصْمُ عَنْ لَطِيفِ الْأَصْوَاتِ، وَيُصِمُّهُ كَبِيرُهَا، وَيَذْهَبُ عَنْهُ مَا بَعْدَ مِنْهَا، وَكُلُّ بَصِيرٍ غَيْرِهِ يَعْميُّ عَنِ خَفِيِّ الْأَلْوَانِ وَلَطِيفِ الْأَجْسَامِ، وَكُلُّ ظَاهِرٍ غَيْرِهِ بَاطِنٌ وَكُلُّ بَاطِنٍ غَيْرِهِ ظَاهِرٌ» <sup>۳</sup>.

۱. چنان که در این آیه می‌خوانیم: ﴿فَلَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسِكَ عَلَىٰ آثَارِهِمْ إِنْ لَمْ يُؤْمِنُوا بِهَذَا الْحَدِيثِ أَسَفًا﴾؛ (سوره کهف، آیه ۶) یعنی ای پیامبر اگر به سخن قرآن ایمان نیاورند شاید تو جان خویش را از اندوه در پی گیری کارشان تباہ سازی (م).

۲. ر.ک: نهج البلاغه، حکمت ۷۷.

۳. نهج البلاغه، خطبه ۶۵؛ هر توانایی جز خداوند ناتوان، و هر مالک و متصرفی غیر او ←

بر این پایه، نمازگزاری که با خدا مناجات می‌کند، باید خم شود و رکوع کند یا سجده بجای آورد تا هر آنچه راز نهان در مرحله تنزل است به شکل رکوع و سجود نمودار شود، چنان که خم کردن پشت و کشیدن گردن به علامت آماده بودن برای جانبازی گرچه عنوان رکوع یا سجود بر خداوند متعال را همچنان داراست، لیکن نسبت به دشمنان دین خدا قیام و استواری است. همان‌گونه قیام نیز گرچه برای دفاع از کیان دین، قیام به شمار می‌آید ولی نسبت به حضرت قیوم محض، کرنش و انحطاط است، چنان که امیر موحّدان، علی علیه السلام درباره خداوند فرمود: «غنی کلّ فقیر، وعزّ کلّ ذلیل، وقوة کلّ ضعیف»<sup>۱</sup> زیرا هر چیزی نزد خداوند خاکسار و ساجد است، و هیچ چیز سود و زیان چیز دیگر را دارا نیست.

بنابراین، اولاً هر توانایی در قیاس با خداوند متعال ناتوان است. ثانیاً گرچه نسبت به احیا و زنده کردن امر و فرمان خداوند و دفاع از دین او توانمند باشد، ولی توانایی اصیل و ذاتی او نیست بلکه به طفیل و پیروی از توانایی قادر مطلق است؛ زیرا نیروی او برخاسته از توانایی خداوندی است که نیروبخش هر ناتوان است. از این رو نباید امر بر هیچ کس اشتباه شود و خود را نیرومند بیند، بلکه بر انسان است که نخست خردمند باشد، سپس همه دستگاه‌های ادراکی و تحریکی خویش را که از پیروان و همراهان خرد هستند، به پیروی از خرد و تعقل وادار کند، و این‌گونه بیندیشد که با نیرو و توان خداوند است که می‌ایستد و می‌نشیند و قیام می‌کند و خم

→ مملوك و هر دانایی جز او یادگیرنده است، و هر قادر و توانایی جز او در برخی امور توانا و در پاره‌ای ناتوان است، و هر شنونده‌ای جز او از درك صداهاى ضعيف كر است و صداهاى قوی نیز او را کر می‌کند، و هر بینایی جز او نابیناست، و جز او هر آشکاری پنهان است و هر پنهانی جز او آشکار نیست.

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۰۹.؛ خداوند متعال بی‌نیاز کننده هر فقیر، و عزت‌بخش هر ذلیل، و توانایی دهنده هر ناتوان است؛

می‌شود و دفاع می‌کند و حمله‌ور می‌شود، و بر همین منوال است سایر اوصافی که برخی از آنها نسبت به خداوند سنجیده می‌شود و برخی نسبت به دفاع از حرمت‌های دین او.

رکوع و نیز سجود از ارکان اساسی و اصلی نماز به شمار می‌آید و نمادی از فروتنی و تسلیم در آستانه و ساحت ربوبی محسوب می‌شود، از این رو در آیاتی چند از قرآن، گاه بنده به نماز و به برپا داری آن مأمور است، و گاهی او را به برپا داری رکوع و سجود دستور داده‌اند، مانند: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ارْكَعُوا وَاسْجُدُوا وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَافْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾<sup>۱</sup>

### تمثّل عملی فروتنی

هر يك از رکوع و سجود نوعی خضوع عملی در پیشگاه خدای متعال است، لذا در هر يك نوعی خضوع قولی نیز مقرر شده و در هر دو، تسبیح [«سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ وَبِحَمْدِهِ» و «سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَى وَبِحَمْدِهِ»] تشریح شده است. صدوق (رحمه‌الله) در کتاب *علل الشرایع* علّت آن را این‌گونه بیان کرده که بنده با فروتنی، افتادگی، پرستش، پارسایی، خواری، رام و تسلیم بودن، تواضع و نزدیک شدن به پروردگار، تقدیس کننده او، بزرگ دارنده و شاکر آفریننده و روزی رسان خویش است.<sup>۲</sup>

اما درباره دو بار سجده کردن و ذکر ویژه آن، روایتی نقل شده که شاهد گفته پیشین است؛ از امیرالمؤمنین علیه السلام درباره معنای سجود پرسش شد حضرت فرمود: خدایا مرا از آن آفریدی، یعنی از خاک. معنای سر برداشتن از سجود این است که مرا از زمین خارج کردی و سجده دوم، یعنی دوباره مرا به زمین بازخواهی گردانید، و

۱. سوره حج، آیه ۷۷؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، رکوع و سجود کنید، و پروردگارتان را

پرستید و کار خوب انجام دهید، باشد که رستگار شوید.

۲. جامع أحادیث الشیعة، ج ۵، ص ۶۵، ح ۲۳۸۹ از *علل الشرایع*، ص ۵۷۰.

سر برداشتن از سجده دوم، یعنی دگر بار مرا از زمین بیرون می‌آوری، و معنای گفتن «سبحان ربی الاعلیٰ وبحمده» این است که «سبحان» به معنای منزّه داشتن پروردگار و «اعلیٰ» یعنی در آسمانها برتر و بالاتر به گونه‌ای است که همهٔ بندگان پایین‌تر از اویند و همه را با بلند مرتبه‌گی خویش مقهور ساخته، تدبیر امور به دست اوست و نیکیها و برتری‌ها به سوی او بالا می‌روند.

نیز پیشوایان دین علیهم‌السلام دربارهٔ علت دو سجده فرموده‌اند: چون پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در شب معراج به آسمان بالا رفت و عظمت پروردگارش را مشاهده کرد، به سجده افتاد، وقتی سر از سجده برداشت باز عظمت پروردگار را مشاهده کرد، دوباره به سجده رفت، بر این اساس، سجده دوبار واجب شده است.<sup>۱</sup>

بنابراین، نمازگزاری که به راز نماز آشناست، هر چه را در توجیه احکام، اذکار و افعال نماز گفته شده و یا ذکر می‌شود، وسیلهٔ شهود چیزی قرار می‌دهد که نزد خداوند گنجینه است و برای خواص اولیای او ذخیره شده و عبارت است از «اسماء الحسنی» نامهای نیک و صفات برتر خداوند. بندهٔ راز جو پس از سیر به سوی آنها به جانب «شدن» می‌گردد؛ زیرا حرکت و سیر، مقدمهٔ شدن است، و شدن همان راز واقعی نماز است و پایین‌تر از آن هر چه گفته شده یا می‌شود، همه از قبیل آداب، حکمتها و سنتهایی است که ذاتاً هیچ ربطی به راز و نهان نماز ندارد که امری عینی، خارجی و تکوینی است، چون اینها کجا و یک سلسله مفاهیم ذهنی، یا احکام اعتباری کجا، که خارج از جهان اعتبار، هیچ اثری برای آنها نیست.

### حال نمازگزار در نماز

نمازگزار چون در کمال ذلت اطراف کعبهٔ عزت ربوبی گردش می‌کند، و گرد عرش

۱. جامع احادیث الشیعة، ج ۵، ص ۶۵، ح ۲۳۹۰.



ملکوت و کرسی جبروت با همه سرشکستگی، خواری، ذلت و فروتنی می‌گردد و نزد خدای سبحان به منتهای کوچکی و خردی قرار می‌گیرد، از این رو حالات خویش را در نماز زینت نمی‌دهد، بلکه بنده‌ای در همه احوال خاکسار است و بدین‌گونه مشمول این آیه است: ﴿الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ...﴾<sup>۱</sup>.

چنان‌که آن کس که قادر بر قیام است و می‌تواند بایستد، و آن کس که بر نشستن تواناست و نمی‌تواند بایستد، و همین‌طور کسی که به پهلو آرمیده یا به پشت خوابیده و از نشستن ناتوان است، نیز مشمول آیه مزبور است؛ زیرا از مولایمان حضرت باقر علیه السلام روایت شده که فرمود: شخص سالم نمازش را ایستاده یا نشسته می‌خواند، بیمار نشسته نماز می‌گزارد، و آن کس که از او ناتوان‌تر است، در حالی که به پهلو آرمیده نماز می‌خواند<sup>۲</sup>.

رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز فرمود: بیمار نمازش را ایستاده می‌خواند و اگر نتوانست، نشسته بجا می‌آورد، و چنانچه نتوانست، به پهلو راست نماز می‌خواند و اگر باز هم نتوانست، به پهلو چپ آرمیده و نماز می‌گزارد، و اگر نتوانست، باید به پشت خوابیده و با اشاره نماز بخواند و صورت خویش را به جانب قبله قرار می‌دهد، و سجودش را با اشاره‌ای فروتر از اشاره رکوع می‌گزارد.<sup>۳</sup>

از اینجا روشن می‌شود، آن خضوع و فروتنی که روح نماز را تشکیل می‌دهد، در همه احوال و افراد نماز متبلور است. آری هر يك از رکوع و سجود ویژگی مخصوصی به خود دارند؛ زیرا در حدیث آمده است: «إِنَّ الْعِبَادَةَ الْعُظْمَىٰ هِيَ

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۹۱؛ همانان که خدا را در همه احوال، ایستاده و نشسته و به پهلو آرمیده، یاد می‌کنند.

۲. جامع أحادیث الشيعة، ج ۵، ص ۷۲، ح ۲۴۰۵.

۳. همان، ص ۷۲، ح ۲۴۰۷.

الركوع والسجود». <sup>۱</sup> رکوع و سجود با هم تلازم دارند؛ زیرا هیچ نمازی نیست که دارای رکوع باشد، ولی سجده در آن نباشد. <sup>۲</sup>

همان طور که تأویل کشیدن گردن در رکوع این است که به خدا ایمان دارم هر چند گردنم زده شود، تأویل اصل رکوع نیز همین است، چنان که از امیرالمؤمنین علیه السلام سؤال شد معنای رکوع چیست؟ فرمود: «معناه أمنتُ بك ولو ضربت عنقِي». <sup>۳</sup> ذکر مستحبی ماثور رکوع نیز با این تأویل تناسب دارد، چنان که از امام باقر علیه السلام نقل شده که فرمود: هر گاه خواستی رکوع بجا آوری در حال ایستاده بگو: «الله أكبر» سپس رکوع کن و بگو: «اللهم لك ركعت، و لك أسلمتُ، و بك أمنتُ، و عليك توكلتُ، وأنت ربِّي، خشع لك قلبي وسمعي وبصري وشعري وبشري ولحمي ودمي ومخي وعصبي وعظامي وما أقلتته قدماي، غير مُستَنكفٍ ولا مُستَكبرٍ ولا مستحسِرٍ، سُبْحان ربِّي العظيم وبحمده...»؛ <sup>۴</sup> یعنی خدایا برای تو رکوع کردم و تسلیم تو شدم، به تو گرویدم و بر تو توکل کردم، تو پروردگار من هستی، قلب، گوش، چشم، مو، پوست، گوشت، خون، مغز، اعصاب و استخوان‌هایم و آنچه پاهایم برداشت با همه وجود خاشع تو هستند، بدون هیچ انکار و تکبر و ماندگی، منزّه است پروردگار بزرگم و من ستایش او می‌گویم.

تأویل و پیام مشترك بين اصل رکوع و کشیدن گردن در رکوع، اعلام پابرجا بودن بر ایمان است - هر چند مشکلی پیش بیاید - و تفاوت این دو در آماده سازی مبادی و مقدمات است و همان‌گونه که رکوع، برای خداوند متعال فروتنی به حساب می‌آید، سر برداشتن از رکوع نیز تواضع به خداوند و ایستادگی بر امثال فرمان

۱. جامع أحاديث الشيعة، ج ۵، ص ۱۹۳؛ به راستی عبادت بزرگ، همان رکوع و سجود است.
۲. همان، ص ۱۹۵.
۳. همان، ص ۱۹۹، ح ۲۸۵۷؛ خدایا به توایمان آوردم، گرچه گردنم را بزنی.
۴. همان، ص ۱۹۶، ح ۲۸۴۱.

اوست<sup>۱</sup>، چنان که گذشت.

در باره اهمیت رکوع و سجود در نماز اسحاق بن عمّار گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که خانواده و زنان خویش را موعظه می کرد و می فرمود: «لَا تَقْلُنْ فِي رُكُوعِكَ وَ سَجُودِكَ أَقْلَ مِنْ ثَلَاثِ تَسْبِيحَاتٍ، فَإِنَّكَ إِنْ فَعَلْتَنَ، لَمْ يَكُنْ أَحْسَنَ عَمَلًا مِنْكَ»؛<sup>۲</sup> یعنی در رکوع و سجودتان کمتر از سه سبحان الله مگویید، به راستی که اگر چنین کنید، کسی از شما نیکوکارتر نیست.

### فرق میان رکوع و سجود

راز مشترك رکوع و سجود تسلیم و فروتن بودن در آستان حضرت معبود است و تفاوت رکوع و سجود در این است که سجود، چون فروتر از رکوع است، نماد و تمثّل چیزی است که به خداوند سبحان نزدیک تر است، چون بنده هر اندازه به تواضع نزدیک تر شود، احتمال رسیدنش به خدا بیشتر می شود، از این رو در نصوص فراوانی وارد شده «أَقْرَبُ مَا يَكُونُ الْعَبْدُ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ هُوَ سَاجِدٌ»<sup>۳</sup>. به گواهی آیه پایانی سوره علق که از سوره هایی است که سجده واجب دارد، در این آیه امر به سجده و تقرب با هم شده است. برای اهمیت سجده، مصلا را مسجد نامیده اند (وقتی که عنوان مسجد به خود بگیرد)، علت نامگذاری جایگاه نماز به مسجد برای این است که مهم ترین اجزای نماز، یعنی سجده خاستگاه عروج است. از این رو خدای سبحان می فرماید: ﴿سَبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ﴾<sup>۴</sup>.

۱. جامع أحاديث الشيعة، ج ۵، ص ۲۲۳.

۲. همان، ص ۲۰۹، ح ۲۸۹۴.

۳. همان، ص ۲۲۵، ح ۲۹۳۴؛ نزدیک ترین جایگاه بنده به خدای عزوجل، حالت سجده اوست.

۴. سوره اسراء، آیه ۱؛ منزّه است خدایی که بنده اش را شبانگاهی از مسجد الحرام به سوی مسجد الاقصی - که پیرامون آن را برکت دادیم - سیر داد.

مسجد این گونه، مبدأ سیر حرکت شبانه پیامبر ﷺ به معراج قرار گرفت که آغاز آن از «مسجد الاقصی» و پایانش به ﴿ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى﴾ فکان قاب قوسین أو أدنی﴾<sup>۱</sup> ختم شد، چنان که مهم‌ترین چیز مشاهده شده در معراج و تمثّل یافته در آن، مناجات بنده و مولا در لباس نمازی بود که بنده در برابر مولا و به امر و ارشاد او بجا آورد، و از اینجا بود که نماز، معراج نمازگزاری شد که با پروردگار خویش به مناجات پرداخت، چنان که گذشت.

از چیزهایی که اهمیت سجود را بیان می‌کند، این سخن است که خداوندی که همه چیز را می‌بیند - ولی نه با چشم ظاهر، گرچه او بینای علی الاطلاق است - در خصوص قیام و سجده برای خدای متعال عنایتی ویژه دارد؛ از این رو فرموده: ﴿الَّذِي يَرِيكَ حِينَ تَقُومُ﴾ و تَقَلُّبِكَ فِي السَّاجِدِينَ﴾<sup>۲</sup>؛ آن کس که چون به نماز برخیزی تو را می‌بیند، و حرکت تو را در میان سجده کنندگان می‌نگرد. بی‌شک در این که خداوند سجده را - همچون قیام برای خدا - خاطر نشان ساخته خصوصیتی وجود دارد، مانند این که خداوندی که همه چیز را می‌بیند، تصریح کند حالت ویژه‌ای از حالت‌های بنده را می‌نگرد که او را از مولای خویش دور می‌سازد، درست در برابر حالت ویژه‌ای که وی را به مولا نزدیک می‌کند، چون خدا می‌فرماید: ﴿أَلَمْ يَعْلَم بِأَنَّ اللَّهَ يَرِي﴾<sup>۳</sup>. این آیه تشویق به لزوم حیای بنده از خداست، که بالاتر از ترساندن از عقوبت او به آتش دوزخ است.

غرض این که خداوند بدون داشتن عضو بینایی، همه چیز را زیر نظر دارد، جز این که اهتمام به امری که به آن تشویق کرده و یا از آن بر حذر داشته سبب تصریح به

- 
۱. سوره نجم، آیات ۹-۸.؛ سپس نزدیک آمد و نزدیک تر شد، تا فاصله‌اش به قدر طول دو انتهای کمان یا نزدیکتر گردید.
  ۲. سوره شعراء، آیات ۲۱۸-۲۱۹.
  ۳. سوره علق، آیه ۱۴؛ مگر ندانسته که خدا می‌بیند.

این است که خداوند آن را می بیند. و از همین قبیل است تصریح به «قیام» برای خدا همراه با قیام کنندگان و «سجود» برای او همراه با سجده کنندگان؛ زیرا هر یک از قیام و سجود تحت نظر و رؤیت ویژه خداوند قرار دارد، چنان که مفاد آیه قبل بود.<sup>۱</sup>

### اهمیت سجده

از چیزهایی که به اهمیت سجود توجه می دهد این است که خدای سبحان حضرت آدم علیه السلام را به چیزی بزرگتر از سجده و کرنش فرشتگان در برابر او گرامی نداشت، گرچه این سجده چیزی جز عبادت خداوند و پیروی فرمان او نبود؛ چنان که ملائکه یکتا پرستی و مدار نهی از شرك عبادی همان دستور به سجده بر خداوند و نهی از سجود بر غیر اوست، و پایه عبادت همه اشیا و فرمانبرداری آنها از خداوند نیز سجده است؛ بر این نکته کلام خداوند متعال در این آیه دلالت دارد: ﴿وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ﴾.<sup>۲</sup>

### مسئله معاد

عنایت به امر معاد نیز سبب شده خداوند متعال برای معاد گاهی استدلال کند، و زمانی بر آن گواه آورد و در مرتبه سوم مثال بزند. اما استدلال بر معاد، هم از آیات فراوانی که دلالت بر قدرت مطلقه در ناحیه فاعل (خداوند) دارد، استفاده می شود، و هم از امکان بازگشت - مانند مرحله آغازین که از هیچ آفریده شد - از ناحیه قابل. گواه آوردن بر معاد نیز از بسیاری از آیات استفاده می شود. این دسته آیات دلالت

۱. سوره شعراء، آیات ۲۱۸ و ۲۱۹.

۲. سوره نحل، آیه ۴۹؛ و آنچه در آسمانها و زمین است، برای خدا سجده می کنند.

دارند که مردن و برانگیخته شدن هم سنگ خواب و بیداری است؛ مانند: ﴿و هو الذی یوفاکم باللیل ویعلم ما جرحتم بالنهار ثم یمسحکم فیه لیقضی أجل مسمی ثم الیه مرجعکم ثم ینبئکم بما کنتم تعملون﴾.<sup>۱</sup>

اما مثال بر معاد، همان است که قبلاً در تأویل سجود گذشت که انسان از خاک آفریده شده سپس به خاک بر می‌گردد، دوباره از آن برانگیخته می‌شود. بنابراین، نمازگزاری که در هر رکعت دو مرتبه سجده می‌کند، در حقیقت معاد برای او تمثیل پیدا می‌کند، همان معادی که «شدن» او به سوی آن است. پس کسی که به راز نماز پی‌برد، بر مواقف قیامت آگاهی می‌یابد و آن را چنان می‌بیند که برپا شده و آتش آن هر کسی را که از خدا اعراض کند و روبگرداند، به جانب خود فرا می‌خواند.<sup>۲</sup> پس، با جدیت هر چه تمام به مجاهدت بر می‌خیزد و می‌کوشد تا آتش دوزخ را فرو نشانند، چنان که از امام زین العابدین علیه السلام رسیده است که حضرتش در نماز بود و آتش سوزی رخ داد، ایشان هیچ توجهی نکردند تا نماز تمام شد، وقتی به جای خویش قرار گرفت، گفته شد «ما الذی الهاک عنها؟ قال: ألّهتني عنها النارُ الکبریٰ»<sup>۳</sup>. غرض این که دو سجده، نمادی از آغاز زندگی و مردن و بازگشت به خاک است؛ پس نیک بیندیش تا راز آن را بیابی.

۱. سوره انعام، آیه ۶۰؛ و اوست کسی که شبانگاه، روح شما را به هنگام خواب می‌گیرد و آن چه را در روز به دست آورده‌اید می‌داند، سپس شما را در آن بیدار می‌کند، تا هنگامی معین به سر آید، آن‌گاه بازگشت شما به سوی اوست، سپس شما را به آنچه انجام می‌داده‌اید، آگاه خواهد کرد.

۲. اشاره است به آیه شریفه ﴿فأعرض عن من تولیٰ عن ذکرنا ولم یرد إلّا الحیوة الدنیا﴾ (سوره نجم، آیه ۲۹)؛ پس از هر کس از یاد ما برتافته و جز زندگی دنیا را خواستار نبوده است، روی برتاب (م).

۳. مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۱۵۰؛ بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۷۸؛ چه چیزی شما را از آتش آسوده خاطر داشت؟ فرمود: آتش بزرگ دوزخ مرا از آتش دنیا مشغول داشت.

## عظمت سجده در روایات

از روایات گواه بر این که سجده در دست یازی به فضایی ویژه چون بهشت، محشور شدن با اهل بیت عصمت و مانند آن نقش دارد، حدیثی است که کلینی - قدس سره - از امام صادق علیه السلام نقل می کند:

- مردی بر پیامبر صلی الله علیه و آله می گذشت، دید حضرت مشغول تعمیر برخی از اتاقهای خود بود، عرض کرد: ای رسول خدا اجازه بده شما را کمک کنم؟ فرمود اختیار با توست. چون از کار دست کشید پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود نیازت چیست و چه می خواهی؟ عرض کرد بهشت را! پیامبر صلی الله علیه و آله سر به زیر افکند و ساکت شد، سپس فرمود: آری پذیرفتم؛ و چون مرد خواست برود به او فرمود: ای بنده خدا «أَعِنَّا بِطَوْلِ السَّجُودِ»؛ به شرطی که ما را با سجده طولانی یاری دهی<sup>۱</sup>. این حدیث بر این مطلب دلالت دارد که اصل سجود و طولانی شدن آن در رسیدن به نعمت فراوان و فضل ویژه خداوند نقش دارد.

- گروهی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده عرضه داشتند: ای پیامبر خدا بهشت پروردگارت را بر ما تضمین فرما، فرمود: «عَلَى أَنْ تَعِينُونِي بِطَوْلِ السَّجُودِ»؛<sup>۲</sup> به شرط این که مرا با طولانی کردن سجده یاری رسانید.

- شبیه این، حدیث پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به ربیعه بن کلب است. وی چون از پیامبر درخواست دعای بهشت کرد، حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: «أَعْنِي بِكَثْرَةِ السَّجُودِ»؛<sup>۳</sup> مرا به فراوانی سجده یاری ده.

- نیز مردی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید و عرض کرد: ای پیامبر خدا! گناهان من

۱ و ۲ و ۳. جامع أحادیث الشيعة، ج ۵، ص ۲۲۷، ح ۲۹۴۱ و ۲۹۴۲ و ۲۹۴۳.

زیاد و عمل من اندک است، رسول خدا ﷺ فرمود: «أَكْثِرِ السَّجُودَ، فَإِنَّهُ يَحُطُّ الذَّنُوبَ كَمَا تَحُطُّ الرِّيحُ وَرَقَ الشَّجَرِ».<sup>۱</sup>

مفاد این دسته روایات که تنها برخی از آنها را ذکر کردیم، این است که برای اصل سجود، طولانی کردن آن و فراوان سجده کردن، سهم بزرگی در دست یازی به شفاعت جهت آمرزش گناهان و رسیدن به مقام «رضوان»، یعنی بهشت با درجات آن است.

معنای سخن پیامبر ﷺ که فرمود: «أَعْنِي...»؛ مرا کمک کن آن است که عبد می‌تواند از نماز کمک بگیرد، چنان که خدای سبحان فرمود: ﴿وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ﴾.<sup>۲</sup> این یاری طلبیدن به جهت چند امر است که از جمله آنها رسیدن به شفاعت است و از مهم‌ترین اجزای نماز که از آن یاری می‌جویند، سجده است. بنابراین، کسی که نمازگزارد و سجده‌اش را طولانی کند برای رسیدن به بهشت، از شفاعت نماز و سجود یاری گرفته چنان که هر کس سجده‌اش را طولانی گرداند، با این عمل برای محشور شدن با پیامبر ﷺ استعانت جسته است.

- در روایت دیلمی از امیرالمؤمنین عليه السلام می‌خوانیم: مردی خدمت پیامبر ﷺ رسید و عرض کرد: مرا کاری بیاموز که خداوند و آفریده‌های او دوستم بدارند، و خداوند مالم را زیاد گرداند، و بدنم سالم باشد، و عمرم طولانی گردد و با تو محشورم فرماید. پیامبر ﷺ فرمود: درخواست تو حاوی شش خصلت است که به شش خصلت نیاز دارد: اگر می‌خواهی خداوند دوستت بدارد، از او بترس و تقوا پیشه ساز، و اگر می‌خواهی آفریده‌های خدا تو را دوست بدارند، به آنان نیکی کن، و آن

۱. جامع أحاديث الشيعة، ج ۵، ص ۲۲۷، ح ۲۹۴۵؛ فراوان سجده کن، زیرا سجده گناهان را فرو می‌ریزد، چنان که باد، برگ درخت را.

۲. سوره بقره، آیه ۴۵؛ از شکیبایی و نماز یاری بجوید.



چه را در دست دارند رها کن، و اگر می‌خواهی خدا مال تو را فزونی بخشد، زکات مال را پرداز، و اگر می‌خواهی خداوند تنت را سالم دارد، صدقه زیاد بده، و اگر می‌خواهی خداوند طول عمرت بخشد، صلۀ رحم بجا آور، و اگر می‌خواهی خدا با من محشورت فرماید، در برابر خداوند یکتای قهار سجدهات را طولانی کن.<sup>۱</sup>

چون طول سجود و زیاد نمودن آن را فضیلت ویژه‌ای، جدا از اصل سجود است، در حدیث آمده است که: میان دو چشم [پیشانی] حضرت علی بن الحسین، امام سجاد علیه السلام از بسیاری سجود، نشان سجده‌ای بود، گویا زانوی گوسفند<sup>۲</sup> و مواضع سجود آن حضرت چنان پینه دار بود که گویی جاهایی از بدن شتر است که هنگام خوابیدن آنها را بر زمین قرار می‌دهد.<sup>۳</sup>

- ابن طاووس درباره امام سجاد علیه السلام روایت می‌کند که حضرتش به صحرا رفت، غلام آن حضرت در پی او روان شد و وی را دید بر سنگی خشن در حال سجده است. اذکار سجده حضرت را شمرد، هزار مرتبه این ذکر بود: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حَقًّا حَقًّا، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَعَبْدًا وَرِقًّا، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ إِيْمَانًا وَتَصَدِيقًا» سپس سر برداشت<sup>۴</sup>.

- چون برای طول سجود و فراوانی آن اثر مهمی است، حضرت ابراهیم علیه السلام فراوان سجده می‌کرد و چنین بود که خداوند او را خلیل و دوست خود گرفت، چنان که امام صادق علیه السلام می‌فرماید.<sup>۵</sup>

- منصور صیقل، درباره طولانی بودن سجود امام صادق علیه السلام گوید: در بازگشت از سفر حج به مدینه گذر کردم، کنار قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده بر او سلام دادم،

۱. جامع أحادیث الشيعة، ج ۵، ص ۲۳۲، ح ۲۹۶۵.

۲. «وكان بين عيني علي بن الحسين السجاد عليه السلام سجادة كأنها ركة عنز»؛ همان.

۳. جامع أحادیث الشيعة، ج ۵، ص ۲۳۲.

۴ و ۵. همان، ص ۲۳۰، ح ۲۹۵۷، ۲۹۶۰، ۲۹۶۱.

ناگهان متوجه امام صادق علیه السلام شدم که در حال سجده بود، منتظر نشستم تا حدی که خسته شدم! با خود گفتم تا ایشان در سجده است، ذکر تسبیح می گویم. بیش از سیصد و شصت مرتبه ذکر «سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ وَبِحَمْدِهِ، اَسْتَغْفِرُ اللَّهَ رَبِّي وَأَتُوبُ إِلَيْهِ» گفتم تا حضرت سر از سجده برداشت، سپس ایستاد. <sup>۱</sup>

- حفص بن غیاث گوید: امام صادق علیه السلام را دیدم که در میان بستانهای کوفه قدم می زد، به درخت خرمایی رسید و نزد آن وضو گرفت، به نماز ایستاد و به رکوع و سجده رفت، در سجود او پانصد تسبیح شمردم، سپس به آن درخت تکیه کرد و فراوان دعا نمود، آن گاه فرمود: ای حفص به خدا سوگند این درخت همان درختی است که خداوند - عزّ وجل - به مریم خطاب فرمود: ﴿وَهَرَبْنَا إِلَيْكَ بِجِذْعِ النَّخْلَةِ تُسَاقُطُ عَلَيْكَ رَطْبًا جَنِيًّا﴾. <sup>۲</sup>

- از این رو امام صادق علیه السلام می فرماید: سجود، نهایت بندگی از ناحیه بنی آدم به شمار می رود. <sup>۳</sup> سلمان فارسی - قدس سره - نیز گفته است: اگر سجود بر خدا و همنشینی با مردمی نبود که چنان سخن پاک بر زبان می رانند که گویا بوی خوش میوه از دهان آنان می تراود، هر آینه من آرزوی مرگ می کردم. <sup>۴</sup> چنان که خدای سبحان در مدح و ثنای سجده کنندگان می فرماید: ﴿سَيَمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ﴾؛ <sup>۵</sup> علامت مشخصه آنان در اثر سجود در چهره هایشان است، زیرا سجده طولانی و

۱. جامع احادیث الشیعة، ج ۵، ص ۲۳۵.

۲. همان، ص ۲۲۸، ح ۲۳۵. سوره مریم، آیه ۲۵؛ و تنه درخت خرما را به طرف خود بگیر و تکان بده تا بر تو خرماي تازه فرو ریزد.

۳ و ۴. جامع احادیث الشیعة، ج ۵، ص ۲۲۸، ح ۲۳۵.

۵. سوره فتح، آیه ۲۹.

فراوان بر پیشانی انسان اثر می‌گذارد و در آن نشانه سجده نقش می‌بندد.

در مذمت کسانی که فاقد نشانه ایمان و سجود هستند، سخن امیر المؤمنین علیه السلام رسیده است که می‌فرماید: «إِنِّي لَأَكْرَهُ لِلرَّجُلِ أَنْ أَرَى جَبْهَتَهُ جَلْحَاءَ، لَيْسَ فِيهَا أَثَرُ السَّجُودِ». <sup>۱</sup> «جلحاء» پیشانی است که موی آن از دو طرف سر ریخته باشد، و کسی که سجده‌اش را طولانی سازد و یا فراوان سجده کند، موی پیشانی او می‌ریزد، یا پیشانی او نشانه می‌گیرد، آن‌گونه که خداوند در آیه پیش گفته وصف فرمود.

امام سجاد علیه السلام به مردمی که گمان می‌کردند از شیعیان اهل بیت هستند فرمود: «... أَيْنَ السَّمَةِ فِي الْوَجْهِ؟ أَيْنَ أَثَرُ الْعِبَادَةِ، أَيْنَ سِيمَاءُ السَّجُودِ، إِنَّمَا شِيعَتُنَا يُعْرَفُونَ بِعِبَادَتِهِمْ وَشَعَثِهِمْ، قَدْ قَرَحَتْ مِنْهُمْ الْأَنَافُ وَدَثَرَتِ الْجَبَاهُ وَالْمَسَاجِدُ» <sup>۲</sup>  
جز آنچه گذشت، که سجده نماد آفرینش انسان از خاک، بازگشتن به خاک و

دگرباره سر از خاک برداشتن است، راز همه اینها حدیث زیر است:

«إِنَّ الْأَرْضَ الَّتِي يَسْجُدُ عَلَيْهَا الْمُؤْمِنُ يُضِيءُ نُورُهَا إِلَى السَّمَاءِ». <sup>۳</sup> معلوم می‌شود زمین تیره‌ای که سجده‌کننده چه بسا آن را کم بشمرد، به برکت سجده‌ای که درون آن روشنایی است، به آسمان سبزی که بر او سایه افکننده پرتو افشانی می‌کند.

۱. جامع أحاديث الشيعة، ج ۵، ص ۲۲۹؛ به راستی خوش ندارم پیشانی موی ریخته مردی را بنگرم که اثر سجده در آن نباشد.

۲. همان، ص ۲۳۲، ح ۲۹۶۴؛ کجاست نشانه در چهره‌ها؟ کجاست اثر عبادت و بندگی؟ کجاست نشانه سجود؟ شیعیان ما به دگرگونی حالشان در هنگام عبادت شناخته می‌شوند، بینی‌های ایشان از شدت سجده مجروح شده، چهره‌ها و سجده‌گاه‌هایشان دگرگون گشته است.

۳. همان، ص ۲۳۷، ح ۲۹۸۳؛ نور زمینی که مؤمن بر آن سجده می‌کند، به آسمان پرتو می‌افکند.

بنابراین، وقتی سجود نور و روشنایی باشد، سجده کننده از نور بیشتری برخوردار است؛ زیرا بهتر از خوب، خوبی کننده است، چنان که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: «فاعل الخیر خیر منه»<sup>۱</sup>. زیرا پدیده آورنده، نیرومندتر از پدیده خویش است و کار، ناتوان‌تر از کارگر است. بنابراین، وقتی سجده، وصف «حال» سجده کننده باشد، سپس این حالت ملکه او شود، و بعد از ملکه شدن بر اثر ترقی، فصل مقوم ذات اصلی او گردد. فصل مقوم، یعنی چیزی که از ذات خارجی و حقیقت عینی او خارج نباشد، نه فصلی که در عالم مفهوم و اعتبار ماهیت لحاظ می‌شود. در این صورت سجده کننده پرتو افکن می‌گردد، یعنی دارای نوری می‌شود که به کمک آن در میان مردم راه می‌رود<sup>۲</sup> و این خود برای رازدار بودن سجود کافی است. شاید مقصود آنچه گفته شده: آن کس که برای شکر سجده می‌کند، وجه خدا را می‌بیند،<sup>۳</sup> منظورش همین نور باشد.

- روایاتی نیز در این باره وارد شده است که سجده، مخصوص خداوند است و آنچه فرشتگان برای آدم علیه السلام بجا آوردند و یعقوب علیه السلام و فرزندان او برای یوسف علیه السلام انجام دادند، سجده بر خدا و پرستش و فرمانبرداری از دستور او بود که از روی محبت نسبت به حضرت آدم علیه السلام و برتری او، و برای احترام و گرامی داشت حضرت یوسف علیه السلام صورت گرفت.<sup>۴</sup>

۱. جامع احادیث الشیعة، ج ۵، ص ۲۳۷، ح ۳۱۵۶ و ۲۹۸۳.

۲. اقتباس از آیه ﴿أَوْ مَنْ كَانَ مُبْتَلًى فَاجْتَنَبْنَا وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلَهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا﴾ (سوره انعام، آیه ۱۲۲)؛ آیا کسی که مرده دل بود و زنده اش گردانیدیم، و برای او نوری پدید آوردیم تا در پرتو آن در میان مردم راه برود، چون کسی است که گویی گرفتار در تاریکی هاست، و از آن بیرون آمدنی نیست؟ (م).

۳ و ۴. ر. ک: روضة المتقين، ص ۳۸۸؛ محجة البيضاء، ج ۱، ص ۳۴۸.

آنچه در این بخش روشن شد

اول. عمل نماز مانند ذکر آن دارای راز است، و انسان موجودی است که حضرات پنجگانه را در خود گردآورده است، و تأویل قیام در حال نماز، اعلام به پایداری در برابر هر دشمنی است.

دوم. کسی که «کلمه الله» را زنده کند، او «قائم» و برپا دارنده است، گرچه نشسته باشد و دست به شمشیر نبرد، و کسی که در زنده‌داری این کلمه کوتاهی ورزد «قاعد» و زمین گیر است، گرچه به حسب ظاهر ایستاده باشد.

سوم. قیام، نمودار و تمثیل حالتی است که مؤمن با آن توان می‌یابد تا از مقام مقدس ولیّ دفاع کند یا بر دشمن بتازد.

چهارم. کسی که به منظور فرمان خدا قیام کرده، فرشتگان نوید بخش بر او فرود می‌آیند، و چه بسا پوینده راه استقامت، آنان را مشاهده کند.

پنجم. راز قیام، از حالت جسم، منزّه و پیراسته است، چنان که قیام به معنای تحمل سختی و رنج امثال نیز از حالت‌های جسم منزّه است، گرچه از مختصر حالت بدنی خالی نیست.

ششم. خشوع قلب، در اعضا آشکار می‌شود؛ زیرا اعضا به منزله امت و قلب، پیشوای آنهاست.

هفتم. وقتی اندوه پیامبر خدا ﷺ افزون می‌شد، به هنگام نماز دست به محاسن شریف می‌کشید.

هشتم. رکوع و سجود، تمثیل و نماد فرمانبرداری از خداوند است، و هرچه به عنوان قیام بر پیکار با دشمن خدا باشد، نزد خدای سبحان فروتنی، قعود و خود را کوچک شمردن است؛ زیرا هر نیرویی نسبت به قادر مطلق، ضعیف و زبون است،

چنان که برای خدا در خانه نشستن، قیام بر علیه دشمن خدا به شمار می آید. نهم. اهتمام به رکوع و سجود سبب شده که چون نماز به وجوب این دو نیز امر شود. ذکر رکوع و سجود نیز مناسب با خود رکوع و سجود وارد شده است. دهم. سجده و تکرار آن، نمادی از پیدایش آغازین از خاک، بازگشت به آن، و برانگیخته شدن از آن است.

یازدهم. کسی که با پروردگار خویش مناجات می کند، در هیچ حال او را از یاد نمی برد، از این رو در حالت ایستاده، نشسته، به پهلو آرمیده، بر پشت خوابیده، به یاد اوست.

دوازدهم. کشیدن گردن و استوای پشت در رکوع، نمادی از گوش به فرمان بودن تام است، چنان که اذکار مستحبی رکوع که از پیشوایان دین علیهم السلام روایت شده، گواه آن است.

سیزدهم. فرق سجود و رکوع - با توجه به این که هر دو در اصل زبونی و ذلت مشترک اند - این است که سجود، چون فروتر از رکوع است، این آمادگی را به وجود می آورد که بنده به مولا نزدیک تر گردد.

چهاردهم. اهمیت به سجده سبب شده که جای نماز را مسجد (جای سجده) نام نهند، نه جای سایر اجزای نماز؛ و مسجد اولاً مبدأ سیر شبانگاهی قرار گیرد و ثانیاً مبدأ معراج.

پانزدهم. سجود اثری دارد که شرع مقدس آن را اهمیت داده و از آن یاد کرده است و سایر احوال نماز را این گونه یاد نکرده است. خداوند سبحان حضرت آدم علیه السلام را با فرمانی که به فرشتگان داد و آنان را امر به سجده فرمود، گرامی داشت، چنان که از سجود بر غیر خود نهی فرمود.

سجود، چنان که گذشت در برابر استدلال و استشهاد بر معاد، تمثلی عینی از

معاد است.

شانزدهم. سجده طولانی به شفیع کمک می‌کند و نشانه‌ای از داخل شدن به بهشت است، چنان که فراوانی سجده اثری مهم در فروریزی گناه دارد، و اثر دیگر آن محشور شدن با پیامبر ﷺ است.

هفدهم. آثار سجده طولانی و آثار فراوانی سجده، در چهره مبارک حضرت سجاد علیه السلام مشهود بود.

هیجدهم. خدای سبحان حضرت ابراهیم علیه السلام را برای طولانی کردن سجده و فراوانی آن دوست خود گرفت.

نوزدهم. امام صادق علیه السلام سجده‌هایی طولانی داشت. سجده، پایان بخش و منتها درجه بندگی و عبودیت است. شایسته است مؤمن دارای سیمایی با نشانه سجده باشد، و ناپسند است که پیشانی مؤمن از اثر سجده تهی باشد. کسانی شیعه هستند که در چهره‌هایشان اثر سجده نمایان است.

بیستم. سجده‌گاه نمازگزار، برای اهل آسمانها می‌درخشد و برای سجده‌کننده نوری قرار داده می‌شود که در پرتو آن در میان مردم راه می‌رود.

بخش پنجم

در راز قنوت،  
تشهد، سلام و...



راز قنوت، تشهد، سلام و...

شکی نیست که جهان تکوین با زیرساخت فرمان‌پذیری و هدایت، نظم یافته و در آن، مجالی برای نافرمانی و گمراهی نیست؛ زیرا مهار هر موجود تکوینی تنها به دست خدای سبحان است و آن پروردگار بلند مرتبه، بر راه راست است و هر چه مهار هستی‌اش به دست کسی باشد که بر راه راست است، قطعاً ره یافته و هدایت شده است؛ این نکته از این آیه استفاده می‌شود: ﴿وَمَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا إِنَّ رَبِّي عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾<sup>۱</sup>. این آیه بر دو اصل مذکور دلالت دارد، و چون در جهان تکوین عرصه‌ای برای سرپیچی، تمرد و نافرمانی نیست، پس در جهان امکان هر موجودی با کمال میل و رغبت، از پروردگار خویش فرمانبردار است، چنان‌که از این آیه استفاده می‌شود: ﴿فَقَالَ لَهَا وَ لِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعاً أَوْ كَرْهاً قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ﴾<sup>۲</sup>.

بنابراین، آنچه از گمراهی و فریبکاری مشاهده می‌شود، تنها در جهان تشریح است، چون مکلف در پیمودن هر يك از دو راه هموار یا فریبنده اختیار دارد، و به راستی عبادت - به ویژه نماز - برای هماهنگی دو نظام تشریح شده است، پس در نماز، احوال تمثیل نظام تکوین، از قبیل فرمان‌پذیری و هدایت، تشریح یافته است. از جمله احوال نمایان‌گر خضوع، قنوت است؛ زیرا قنوت عبارت است از لابه،

۱. سوره هود، آیه ۵۶.

۲. سوره فصلت، آیه ۱۱؛ به آسمان و زمین فرمود: خواه ناخواه بیایید، آن دو گفتند: فرمانبردار آمدیم.

مویه و «تبتّل»<sup>۱</sup>، یعنی ترك محبّت دنیا و توجّه و اخلاص در برابر پروردگار جلیل، و چون خدای سبحان «جواد» است، آرزومندانش را ناامید و گدایان درگاه خویش را مأیوس نمی‌کند.

امام صادق علیه السلام فرمود: هیچ بنده‌ای دست به جانب خدای عزیز و غالب بالا نمی‌برد، جز این که خداوند حیا می‌کند آن دست را خالی و پوچ برگرداند، از این رو آنچه می‌خواهد از فضل خویش در آن دست قرار می‌دهد. بنابراین، هرگاه یکی از

۱. تبتّل به مفهوم عرفانی - نه به مفهوم لغوی و فقهی - یکی از مقامات نخستین سیر و سلوک است که سالکان در مکاشفات خویش بدان دست می‌یازند، و آن دارای درجاتی است: یکم. انقطاع از همه لذّات نفسانی و بریدن کامل از دنیا و هر آنچه در دنیاست و خشنودی به قضای الهی، و نترسیدن از مخلوقات و تسلیم جان به خداوند. دوم. انقطاع از نفس، تا نسیم جانفزای انس با خدا وزیده و سالک در این فضا به قرب الهی نزدیک شود و برق نور معرفت و حقیقت بر او کشف گردد. سوم. إعراض و جدایی از همه چیز، به جز رسیدن به مقام پیش تازان ﴿السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ﴾ (سوره واقعه، آیه ۱۰) و این جز با استقامت و فرورفتن در فکر وصول به خدا و جز با استیلای اشراقات نور احدیّت امکان نمی‌پذیرد.

از مقامات تبتّل تا فنا      پایه پایه تا ملاقات خدا  
شرح و حدّ هر مقام و منزلی      که به پرزد بر پرد صاحب دلی

قرآن مجید، در این باره می‌فرماید: ﴿وَاذكُرْ اسْمَ رَبِّكَ وَتَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَبْتِيلاً﴾ (سوره مزمل، آیه ۸)؛ دایم در شب و روز نام خدا را یاد آور باش، و به کلی از غیر او قطع علاقه کن و به او بپرداز که بدون انقطاع از خلق، اتصال به حق میسر نگردد. امام صادق علیه السلام می‌فرماید تبتّل در آیه به معنای بالا بردن دستها (در قنوت نماز) و لابه به سوی خداست (تفسیر نورالثقلین، ج ۵، ص ۴۵۰) امیر المؤمنین علیه السلام نیز درباره تبتّل و ترك دنیا فرموده است: به خدا سوگند اگر در راه خدا ناله بزنی و از مال و فرزند جهت تقرب به خدا بگذری، باز کم است؛ «فوالله لو حننتم حينئذ الوله العجال ودعوتهم بهديل الحمام، وجأرتهم جوار متبتل الرهبان، وخرجتم إلى الله من الأموال والأولاد، التماس القربة إليه في ارتفاع درجة عنده، أو غفران سيئة أحصتها كُتبه، وحفظها رُسله، لكان قليلاً...» (نهج البلاغه، خطبه ۵۲) (م).

شما دست به دعا برداشت، پایین نیاورد جز این که به صورت خویش بکشد. <sup>۱</sup> این معنا غیر از ثمره‌ای است که از ذکرهای قنوت عاید بنده می‌شود، ذکرهایی که بیانگر التماس و لابه و بیچارگی عبد است و می‌فهماند که حالت خاکساری از بنده جدایی ناپذیر است و او نمی‌تواند از چنین حالتی خارج گردد. مانند دعایی که در نماز وتر خوانده می‌شود: «... پروردگارا بد کردم... این دستهای من به کیفر بدکرداری‌هایم در برابر توست، و این گردن من است که در مقابل آنچه انجام داده است، خضوع دارد...» <sup>۲</sup>.

درباره اهمیت قنوت که نمودی از يك راز تکوینی است و سبب همسانی راز تکوینی و نظام تشریح است، حضرت حسین بن علی علیه السلام فرمود: از آن زمان که پسر شش ساله بودم، می‌دیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله در همه نمازها قنوت می‌خواند. <sup>۳</sup> آن حضرت به گونه‌ای بود که در همه نمازهای جدش صلی الله علیه و آله حاضر می‌شد و فردی پاک، هوشمند، مراقب و حسابگر بوده همه چیز را زیر نظر داشت تا هر آنچه را جدش انجام می‌دهد، برایش روشن شود؛ زیرا مردم مأمورند احکام را از سنت و روش پیامبر صلی الله علیه و آله اخذ کنند.

امام صادق علیه السلام نیز درباره اهمیت قنوت می‌فرماید: هر کس عمداً قنوت را ترك گوید نماز نخوانده است؛ «من ترك القنوت متعمداً فلا صلاة له» <sup>۴</sup> یعنی نمازش کامل نیست؛ زیرا هدف نماز هدایت به نظام تکوین است، یعنی پیروی کامل و هدایت فراگیر، و قنوتی که مظهر تام انقطاع و بریدن از دنیا و پیوستن به پروردگار جلیل و لابه به درگاه اوست، سبب کمال نماز است و آنگاه که ترك شود، نماز

۱. جامع أحادیث الشيعة، ج ۵، ص ۳۱۹.

۲. همان، ص ۳۲۲.

۳. همان، ص ۳۰۳.

۴. همان، ص ۳۰۲.

کمال برتر خویش را از دست داده است .

### راز تشهّد

اصل تشهّد، در معراج به شکل کنونی درآمد، چون وقتی رسول خدا در نماز خواست بپاخیزد، گفته شد: ای محمّد بنشین، پیامبر ﷺ نشست، در این هنگام وحی آمد: ای محمّد! چون نعمت خویش بر تو ارزانی داشتم نام مرا ببر، از این رو به پیامبر ﷺ الهام شد بگوید: «بسم الله وبالله ولا إله إلا الله والأسماء الحسنی کلّها لله»؛ به نام و کمک خدا، و هیچ خدایی جز خدای یکتا نیست و نامهای نیک همه از آن خداست. سپس خداوند به او وحی فرمود که ای محمّد بر خود و اهل بیت خویش درود بفرست، پیامبر ﷺ گفت: «صلی الله علیّ وعلیّ اهل بیّتی»<sup>۱</sup>؛ درود خدا بر من و اهل بیت من.

تأویل تشهّد بنا بر آنچه در روایت جابر بود، عبارت است از تجدید ایمان، بازگشت به اسلام، و اقرار به برانگیخته شدن پس از مرگ؛ و تأویل گفتن درودها گرامی داشت خدای سبحان و بزرگداشت اوست از آنچه ستمگران گفته‌اند، و الحاد پیشگان وصف کرده‌اند.

قبلاً این نکته گذشت که تکرار سجده‌ها، اقرار به آغاز آفرینش انسان از خاک و بازگشت به آن و پراکنده شدن و برخاستن از آن است. بنابراین، وقتی نمازگزار برای تشهّد می‌نشیند، گویا از خوابگاه گور به پا خاسته و به برانگیخته شدن پس از مرگ اقرار می‌کند، و در این دنیا - به تعلیم خداوند - از آنچه پس از مرگ و برانگیخته شدن از گور مشاهده کرده، سخن می‌گوید.

بنابراین، همان‌گونه که قرآن دارای تأویلی است که در روز قیامت خواهد آمد

۱. جامع أحادیث الشیعة، ج ۵، ص ۳۳۹، ح ۳۳۴۳.

چنان که خداوند متعال به آن خبر داده<sup>۱</sup> - تشهد نیز دارای راز خارجی و تأویل نکوینی است که در روز قیامت آن راز تجلی می‌نماید، زیرا در روز قیامت همه پرده‌ها بالا می‌رود و رازها برملا می‌شود، چنان که با گسترده شدن نظام حقیقی تومار نظام اعتباری درهم پیچیده می‌شود.

نحوه نشستن در حال تشهد کیفیتی استجابی است و آن «تورک» است؛ تورک یعنی بر نشیمن گاه و ران چپ نشستن و پای راست را بر کف پای چپ قرار دادن. تأویل این گونه نشستن - چنان که در روایت کتاب من لا یحضره الفقیه آمده - این است که «اللهم اُمِّتِ الباطل و اقمِ الحق»<sup>۲</sup>؛ خدایا باطل را بمیران و حق را برپا دار. زیرا راست مظهر حق و راستی و چپ کنایه از باطل و دروغ است. مسئله راست و چپ در آداب و سنتها رعایت شده تا کلمه «الله» همان کلمه برتر باشد، و گرنه انسان مؤمن هر دو پایش مبارک و راست است، چنان که دو دست او نیز خجسته و راست است؛ زیرا او از اصحاب یمین و مبارک است و غیر مؤمن هر دو پا و دستهای او چپ است. اصل در این راست و چپ، روایتی است در حق خداوند سبحان که هر دو دست خدا راست و مبارک است، با این که خداوند رانه دست است و نه هیچ عضو دیگر؛ زیرا او منزّه است از آن که عضوی او را درک کند و حسی او را بیابد.

### راز صلوات بر محمد و آل محمد

چون ولایت اهل بیت علیهم السلام تنها علت واسطه برای دوام فیض از ناحیه خدایی است که هیچ چیز و هیچ کس در کار او شریک نیست، از این رو امر شده است که ولایت در

۱. سوره اعراف، آیه ۵۳

۲. جامع احادیث الشیعة، ج ۵، ص ۳۴۰.

تشهد لحاظ شود، چنان که در آغاز نماز فرمان توجّه به ولایت آنان علیهم السلام آمده است، و همان گونه که اصل نماز، بدون ولایت پذیرفته نمی شود، نماز کسی نیز که درود بر اهل بیت علیهم السلام را ترک گوید مردود است، هر چند نمازگزار هم دوست دار اهل بیت باشد. این مطلب از روایت جابر جعفی استفاده می شود که گفت:

- از امام صادق علیه السلام شنیدم می فرمود: هرگاه یکی از شما نمازگزارد و ذکر صلوات بر محمد و آل محمد را فراموش کند، با نمازش راهی به جز راه بهشت را طی کرده، و اساساً نمازی که در آن ذکر محمد و آل محمد نباشد، پذیرفته نمی شود؛ «إِذَا صَلَّى أَحَدُكُمْ فَنَسِيَ أَنْ يَذْكَرَ مُحَمَّدًا وَآلَهُ فِي صَلَاتِهِ، سَلَكَ بِصَلَاتِهِ غَيْرَ سَبِيلِ الْجَنَّةِ وَلَا تَقْبَلُ صَلَاةَ إِلَّا أَنْ يَذْكَرَ فِيهَا مُحَمَّدًا وَآلَ مُحَمَّدٍ علیهم السلام». <sup>۱</sup>

- از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود: هر کس نمازی بگذارد و در آن بر من و اهل بیت من صلوات نفرستد، نمازش پذیرفته نیست؛ «مَنْ صَلَّى صَلَاةً لَمْ يُصَلِّ فِيهَا عَلَيَّ وَعَلَى أَهْلِ بَيْتِي لَمْ تُقْبَلْ مِنْهُ». <sup>۲</sup>

- در روایت زراره از امام صادق علیه السلام نقل شده که پرداخت زکات فطره، متمم روزه است، مانند صلوات بر پیامبر صلی الله علیه و آله که سبب تمامیت نماز است <sup>۳</sup> و چون صلوات بر پیامبر صلی الله علیه و آله بدون صلوات بر اهل بیت او ناقص است، از این رو صلوات بر همگی آنان (پیامبر و اهل بیت) سبب کمال و تمام نماز است؛ همان گونه که اسلام با ولایت کامل شد و نصاب نعمت خداوندی با آن تمام گردید و - بنابر آنچه از آیه سوره مائده استفاده می شود - اسلام ولایی خشنودی خدای سبحان را فراهم می کند. <sup>۴</sup>

۱. جامع أحادیث الشيعة، ج ۵، ص ۳۳۵.

۲. همان، ص ۳۳۷.

۳. همان، ص ۳۳۶.

۴. ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾؛ (سوره مائده، آیه ۳).

## راز نشستن پیش از قیام

برخواستن از سجده را آدابی است که دارای تأویل و ذکری است رازمند؛ اما برخاستن از سجده در رکعت دوم که تشهد دارد، باید همراه با نشستن باشد و سخنی در آن نیست، و اما برخاستن پس از رکعت اول و سوم که تشهد ندارند در اینجا نمازگزار نباید پس از سجده، بدون درنگ کوتاه، برپا بایستد، بلکه لازم است پس از سر برداشتن از سجده اندکی بنشیند، آرام گیرد، و سپس برخیزد، چنان که شیخ طوسی - قدس سره - در تهذیب، از امیر المؤمنین علیه السلام روایت می کند که فرمود:

- این کار (برخواستن بدون اندکی نشستن) از مردم جفا کار سر می زند. اما این که بنشیند و سپس برخیزد از بزرگداشت نماز و احترام به آن است؛ «إِنَّ هَذَا - أَي الْجُلُوسِ ثُمَّ النَّهْوِضِ - مِنْ تَوْقِيرِ الصَّلَاةِ».<sup>۱</sup>

- مرحوم نوری در مستدرک الوسائل از حضرت ابوالحسن علیه السلام روایت کرده که فرمود: در نماز وقتی از آخرین سجده سر برداشتی، پیش از آن که برخیزی کمی بنشین، سپس قبل از دستها زانوها را از زمین بلند کن و دستهایت را باز کن و سنگینی بدن را بر آنها قرار بده، آنگاه برخیز. این کار نشانه وقار مؤمنی است که در پیشگاه پروردگارش فروتنی دارد، و از سجدهات سبک وار به قیام مبادرت مکن، چنان که این گروه بی خیر در نمازشان انجام می دهند.<sup>۲</sup>

بنابراین، همین نماز اعتباری، از واقعیت معین خود حکایت می کند که آثاری فراوان دارد، از این رو محترم است و احترام آن ایجاب می کند، نماز را بزرگ بداریم؛ نشستن و آرام گرفتن وقار نماز را نگه می دارد. بنابراین، نشستن بعد از

۱. جامع أحادیث الشيعة، ج ۵، ص ۲۸۵.

۲. همان، ص ۲۸۶، ح ۳۱۵۲؛ مستدرک الوسائل، ج ۴، ص ۴۵۶.

سجده دوم تأویلی دارد که هنگام ظهور واقعیت نماز [در قیامت] آشکار می گردد و آن روزی است که سفره اعتبار چون تومار درهم پیچیده می شود.

### ذکر برخاستن و راز آن

ذکر در حال برخاستن از سجود در هر رکعت، عبارت است از «بِحَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى وَقُوَّتِهِ أَقُومُ وَأَقْعُدُ»<sup>۱</sup>؛ به حرکت و توانایی خدای متعالی برمی خیزم و می نشینم. راز مطلب این است که جهان تکوین که در آن انسان صاحب اندیشه و آزاد زندگی می کند، از خون افراط مسلک «تفویض» منزّه، و از کثافت تفریط مکتب «جبر» مبراست، بلکه از میان این دو نگرش افراطی و تفریطی، نگرشی میانی همانند شیر ناب گوارا برآن حاکم است که جایگاهی خجسته، بین دو منزل نامیمون جبر و تفویض دارد؛<sup>۲</sup> چون تفویض گرا می گوید: خداوند هیچ نیرو و توانایی درباره افعال و کارهای ارادی انسان ندارد، و جبری مسلک نیز معتقد است: خوب و بد و هر حرکت و توانی جز به دست خدا نیست [همه کارها را خدا انجام می دهد و انسان هیچ کاره است] اما کسی که باور دارد انسان موجودی انتخابگر است؛ از هر دو محذور پیش گفته مصون است و می گوید: «لا حول و لا قوّة إلاّ باللّهِ» یعنی ثابت می کند که انسان، دارای حرکت و توانی است که از حول و قوّه الهی نشأت گرفته است.

بنابراین، ذکری که نمازگزار در حال برخاستن پس از جلوس بر زبان می آورد، در بردارنده يك اصل کلی است که بدون درنظر داشتن حال اختصاصی آن به نماز، در

۱. جامع أحادیث الشیعة، ج ۵، ص ۲۹۳-۲۹۵، ح ۳۱۷۱ و بعد.

۲. تشبیه زیبایی مکتب تفویض و جبر به «فرث» و «دم» و مسلک حق امر بین الامرین به شیر خالص و گوارا، اقتباس از آیه شریفه ﴿... نسقیکم ممّا فی بطونه من بین فرث و دم لبناً خالصاً سائغاً للشاربین﴾ (سوره نحل، آیه ۶۶) است (م).



همه کارهای ارادی او تحقق یافته است. این اصل - آن چنان که از متن ذکر پیداست - تنها مخصوص برخاستن نیست؛ زیرا نشستن انسان نیز همانند ایستادن او به حرکت و توان خداوند صورت می‌پذیرد، و این همان راز تکوینی است که در روز قیامت - که هر درونی آشکار می‌شود - تجلی می‌یابد. در آنجا باطل بودن دو کثر راهه جبر و تفویض که خط مستقیم اختیار در وسط آنها قرار گرفته، به روشنی نمایان می‌شود، و راه شفاف حق در بین آن دو آشکار می‌گردد. رازی که به آن اشاره کردیم همان است که از سخن گرانمایه امام صادق علیه السلام استفاده می‌شود، حضرت فرمود:

«كان أمير المؤمنين يبرأ من القدرية في كل ركعة ويقول بحول الله وقوته أقوم وأقعد»<sup>۱</sup>؛ امیرالمؤمنین علیه السلام هماره از قدریه<sup>۲</sup> در هر رکعت از نماز برائت می‌جست و می‌فرمود «بحول الله ...».

#### راز سلام نماز

اصل «سلام» در شب معراج تمثیل یافت. هنگامی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در نماز شب معراج نشست و دستورهای تشهد و صلوات را اجرا کرد، توجهی کرد ناگاه صفوف فرشتگان، فرستادگان و پیامبران را حاضر دید! به او گفته شد: ای محمد بر آنان

۱ جامع أحادیث الشيعة، ج ۵، ص ۲۹۵، ح ۳۱۸۱؛ وسائل الشيعة، ج ۷، ص ۲۸۷، ح ۹۳۶۳.

۲. اختلاف جبریون و مفوضه در معنای «قدری» همیشه وجود داشت و هر يك از این دو گروه، دیگری را به قدری منسوب می‌دانست و دامن خود را از آن مبرا می‌داشت. علت این امر حدیثی است از پیامبر صلی الله علیه و آله که فرمود «القدرية مجوس أمّتي». علامه مجلسی (رحمه الله) می‌گوید: در اخبار ما واژه «قدری» هم بر جبریون اطلاق می‌شود، هم بر تفویضی (بحار الانوار، ج ۵، ص ۶) امیرالمؤمنین علیه السلام با ذکر یاد شده جاده هموار، مستقیم و روشن را می‌پیمود و راهنمایی می‌کرد. این اصل از آن زمان تاکنون به عنوان «امر بین الأمرین» در میان امامیه، از اصول راهبردی به شمار می‌رود (م).

سلام کن؛ «فقال السّلام علیکم ورحمة الله وبرکاته، فأوحى الله - عزّ وجلّ - إليه أنّ السّلام والتّحيّة والرّحمة، والبرکات أنت وذريّتک»؛<sup>۱</sup> گفت: سلامت، رحمت و برکات خداوند بر شما باد، خداوند به او وحی کرد: من سلام، تحیّت و رحمت هستم، و تو و دودمان تو برکات هستی.

تأویل سلام، همان مورد رحمت قرار گرفتن از ناحیه خداوند است، چنان که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: ... تأویل این که می گویی: «السّلام علیکم ورحمة الله وبرکاته»، درخواست ترحم از جانب خدای سبحان است، و معنای این جمله آن است که نماز امان شما از عذاب قیامت است - سپس فرمود: - کسی که تأویل نمازش را این گونه نداند، نمازش ناقص است؛ «من لم یعلم تأویل صلاته هکذا فهی خداج، أي ناقصة».<sup>۲</sup>

- در کتاب *علل الشرایع* از امام رضا علیه السلام روایت شده اگر کسی بگوید: چرا سلام، موجب خارج شدن نمازگزار از حالت نماز قرار داده شد و به جای آن، تکبیر یا تسبیح یا چیز دیگری قراردادده نشد؟ در پاسخ گفته می شود: چون سخن گفتن مخلوق با ورود به نماز حرام و توجه به خالق برای او لازم می شود، رها سازی نماز و انتقال از حال نماز با آغاز کلام مخلوق، یعنی سلام صورت می گیرد: <sup>۳</sup>

- نیز در *علل الشرایع* است که از امام صادق علیه السلام در باره علت وجوب سلام در نماز سؤال شد، فرمود: «لأنّه تحلیل الصّلاة»، سلام موجب رها کردن نماز است. مفضل بن عمر پرسید: پس برای چه نمازگزار با اشاره به جانب راست سلام می دهد و به جانب چپ اشاره نمی کند؟ فرمود: زیرا فرشته ای که نیکیها را می نگارد، به طرف

۱. کافی، ج ۳، ص ۴۸۶.

۲. بحار الانوار، ج ۸۱، ص ۲۵۴؛ جامع أحادیث الشیعة، ج ۵، ص ۶۱، ح ۲۳۷۹.

۳. جامع أحادیث الشیعة، ص ۶۸، ح ۲۳۹۹؛ وسائل الشیعة، ج ۶، ص ۴۱۷.

راست گمارده شده، و فرشته‌ای که بدی‌ها را می‌نویسد، به جانب چپ است و نماز از نیکیهاست که در آن بدی وجود ندارد، از این رو سلام نماز به جانب راست داده می‌شود نه چپ. پرسیدم پس برای چه گفته نمی‌شود «السلام عليك» با این که فرشته جانب راست يك نفر است، بلکه گفته می‌شود: «السلام عليكم»؟ فرمود سلام به صورت جمع [السلام عليكم] برای آن است که هم به فرشته طرف راست سلام کرده باشد و هم به فرشته جانب چپ، ولی فضیلت طرف راست بر چپ با اشاره به راست تحقق می‌یابد... - سرانجام مفضل بن عمر پرسید - برای چه بیرون آمدن از نماز با سلام صورت می‌گیرد؟ فرمود: زیرا سلام، تحیت و درود بر آن دو فرشته است. سپس فرمود: در برپاداری نماز با حدود آن و رکوع و سجود و سلام، سلامت عبد از آتش دوزخ لحاظ شده، و چنانچه در قیامت، نماز بنده نمازگزار پذیرفته شود. سایر اعمالش نیز پذیرفته می‌شود پس اگر نمازش سالم باشد همه اعمال وی نیز سالم خواهد بود و اگر سالم نباشد و به او برگشت داده شود، سایر اعمال شایسته او نیز مردود خواهد بود.<sup>۱</sup>

- در کتاب معانی الأخبار، از عبد الله بن فضل هاشمی نقل است که گوید: از امام صادق علیه السلام درباره معنای «سلام» پرسیدم، فرمود: سلام نشانه ایمنی و بیرون رفتن از نماز است. گفتم: فدایت شوم چگونه؟ فرمود: در گذشته مردم چنین بودند که چون کسی بر آنان نیز وارد می‌شد و سلام می‌داد به این معنا بود که از شر او در امان هستند و اگر آنان نیز جواب سلام او را می‌دادند، بدین معنا بود که او نیز از شر آنان در امان است. اما اگر در حال ورود سلام نمی‌کرد، از شر او در امان نبودند و اگر آنان نیز پاسخ نمی‌دادند، از شرشان در امان نبود. این اخلاق در میان عرب رواج داشت. پس سلام، نشانه خروج از نماز و آزاد شدن سخن گفتن قرار داده شد، و

۱. جامع أحادیث الشيعة، ج ۵، ص ۶۸، ح ۲۴۰۰؛ علل الشرائع، ج ۲، ص ۵۷-۵۸.

این نکته را تأمین می‌کند که چیزی نتواند داخل نماز شود و آن را فاسد کند، سلام نامی از نامهای خداوند - عزّ و جلّ - است که نمازگزار، خطاب به دو فرشته‌ای که از جانب خداوند بر او گمارده شده‌اند، انجام می‌دهد.<sup>۱</sup>

### سلام، از اسمای حسناى الهی

سلام، یکی از نامهای نیک (اسماء الحسنی) خداوند و اسم فعلی حق است، یعنی از فعل خداوند نشأت گرفته است، نه از ذات او و چون فعل خداوند از خود او صادر می‌شود، خارج از ذات و نیازمند به ذات است. بنابراین، شگفت آور نیست اگر این اسم بر مظهر تامّ خداوند، یعنی بر انسان کامل چون اهل بیت (علیهم‌السلام)، اطلاق شود، پس بین آیه ﴿هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقَدُّوسُ السَّلَامُ...﴾<sup>۲</sup> که سلام را از اسمای خاص خدا می‌داند و بین سخن گذشته که سلام بر پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) و آل او اطلاق می‌شود، منافاتی نیست.

چون بهشت سرای خداوندی است که نام او «سلام» است، صحیح است به آن «دار السلام» گفته شود، چنان که خود بهشت نیز موصوف به صفت سلامت است؛ زیرا جای سخن بیهوده و گناه نیست. با این سخن، معنای این آیه روشن می‌شود که فرمود: ﴿لَهُمْ دَارُ السَّلَامِ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَهُوَ وَلِيُّهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾<sup>۳</sup>؛ برای آنان نزد پروردگارشان سرای عافیت است، و به پاداش آنچه انجام می‌دادند، او یارشان خواهد بود. این سلامتی و عافیت از جانب خداوند مهربان نازل می‌شود؛ ﴿سَلَامٌ قَوْلًا مِنْ رَبِّ رَحِيمٍ﴾<sup>۴</sup>. بنابراین، هر کس از پیامبران اولوالعزم (علیهم‌السلام) که عزم و نبوت او

۱. معانی الأخبار، ص ۱۷۶.

۲. سوره حشر، آیه ۲۳.

۳. سوره انعام، آیه ۱۲۷.

۴. سوره یس، آیه ۵۸.

برتر از دیگران باشد، سلام خدا بر او گسترده‌تر از دیگران است، مانند حضرت نوح علیه السلام که سختی پیامبری را طی ۹۵۰ سال تحمل کرد؛ چون در حق کسی جز او سلام جهانی وارد نشده و قرآن تنها درباره او فرمود: ﴿سَلَامٌ عَلٰی نُوْحٍ فِی الْعَالَمِیْنَ﴾<sup>۱</sup> و در حق دیگری عنوان «عالمین» نیامده است.

فرشتگان نیز بر مؤمنان سلام داده می‌گویند: ﴿سَلَامٌ عَلَیْكُمْ اَدْخُلُوا الْجَنَّةَ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾<sup>۲</sup>؛ سلامت و عافیت بر شما باد، در برابر کرداری که انجام می‌دادید وارد بهشت گردید. تحیت و درود اهل بهشت به یکدیگر نیز با واژه سلام صورت می‌گیرد: ﴿دَعُوْا لَهُمْ فِیْهَا سُبْحَانَكَ اللّٰهُمَّ وَتَحِیَّتُهُمْ فِیْهَا سَلَامٌ﴾<sup>۳</sup>؛ نیایش آنان در آنجا جمله سُبْحَانَكَ اللّٰهُمَّ و درودشان در آنجا سلام است. همچنین درود رسول خدا صلی الله علیه و آله بر هر کس که برای آموزش دین می‌آمد، سلام بود چنان که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَ اِذَا جَاءَكَ الَّذِیْنَ یُؤْمِنُوْنَ بِآیَاتِنَا فَقُلْ سَلَامٌ عَلَیْكُمْ﴾<sup>۴</sup>. اینان دو گروه بودند:

۱. کسانی که سلام را از جانب خدا دریافت داشته و پیامبر صلی الله علیه و آله را واسطه در ابلاغ آن می‌دیدند. چنین کسانی در میان اهل ایمان کمتر یافت می‌شوند.
۲. کسانی که سلام را از پیامبر صلی الله علیه و آله دریافت می‌کردند و هر چند به دیگری نیز معتقد بودند، ولی کسی را برتر از پیامبر نمی‌دیدند. اینان حد وسط از مؤمنان بودند. به هر حال، مجلس تدریس رسول خدا صلی الله علیه و آله که مردم را کتاب و حکمت می‌آموزد و پاکشان می‌گرداند، مجلس سلامت و عافیت است. شب قدر نیز - که قرآن در آن نازل شد و فرشتگان در آن به اذن پروردگارشان از هر طرف فرود آمدند - «سلام» است.

۱. سوره صافات، آیه ۷۹.

۲. سوره نحل، آیه ۳۲.

۳. سوره یونس، آیه ۱۰.

۴. سوره انعام، آیه ۵۴.

### سلام در کلام اهل معرفت

نکته شایان ذکری که نباید از آن غفلت کرد این است که سلام جدی تنها در ملاقات تازه روی می دهد. بنابراین، کسی که همراه و هم سخن شخصی باشد، به او سلام نمی کند، بر خلاف انسان غایبی که به حضور می رسد و به طور جدی سلام می کند، و چون [نماز معراج مؤمن است] و نمازگزار به معراج سیر داده شده، و در نماز با پروردگار خود مشغول مناجات بوده و از زمین و اهل آن، بلکه از ما سوی الله غایب شده است، وقتی مناجاتش پایان می گیرد و اجازه هبوط به زمین و محشور شدن با اهل آن می یابد، گویا تازه وارد می شود و تازه با دیگران ملاقات می کند، از این رو سلام جدی از او صادر می شود. اما نمازگزاری که از نمازش غفلت دارد و در زمین و اهل آن به سیر فکری مشغول است، از آنان غایب نبوده تا ملاقات تازه صورت بگیرد و صحیح باشد که به آنان سلام کند.

از این رو برخی از کسانی که گرداگرد معرفت طواف می کنند (عرفا) سخنی بدین معنا دارد: چگونه نمازگزار - که قرآن در باره او ﴿وویل﴾ گفته چون از نمازش غافل است - از سلام نماز خود شرم نمی کند؟ وی می گوید:

بدان که سلام از نمازگزار صحیح نیست جز این که با پروردگار خویش در حال مناجات بوده و از همه آنچه غیر خداست بریده باشد... و چون بخواهد از آن حال مناجات به حالت مشاهده این جهان و اجتماع منتقل شود، مانند انسان تازه وارد بر آنان سلام می کند؛ زیرا در نمازش نزد خداوند حضور داشته و از مردم غایب بوده است، پس اگر نمازگزار همیشه در حال نماز نیز در این جهان و اجتماع بوده [و به آنان بیندیشد] چگونه می تواند بر آنان سلام کند؟ چرا چنین

نمازگزارى شرم نمى كند، چون با سلام نمازش چنين وانمود مى كند كه نزد خدا بود، و هم اكنون به مردم و اجتماع رسیده و بر آنان سلام مى كند! بنابراین، سلام عارف در نماز برای منتقل شدن وی از حال نماز به حال دیگر است؛ از این رو دو سلام مى گوید، يك سلام به كسى كه از پيش او انتقال یافته و يك سلام به كسى كه بر او وارد مى شود. مگر این كه در نمازش نزد خدا باشد كه در این صورت، بر كسى كه از نزد او منتقل شده سلام نمى دهد؛ زیرا خداوند، خود «سلام» است، پس بر او سلام نمى دهد.<sup>۱</sup>

حاصل آنچه در این بخش روشن شد

یکم. نظام تکوین [نظم و تدبیر جهان هستی] در مدار هدایت محض گردش مى کند، بر خلاف نظام تشریح [امور دین و شریعت] که در آن گمراهی راه مى یابد و برخی مردم از آنچه خداوند بدان هدایت فرموده، سرپیچی مى کنند.

دوم. قنوت، تبلور راز نمان تکوین، یعنی زبونی، مویه و لابه در پیشگاه خداوند سبحان است، و قنوت کننده هرگز نومید نمى گردد؛ زیرا خدایى كه از او درخواست مى شود، بسیار بخشنده است و درخواست کننده را ناامید نمى كند.

سوم. این كه رسول خدا ﷺ همواره در نمازها قنوت مى خواند، و نمازى كه فاقد قنوت باشد، كامل نیست.

چهارم. اصل تشهد در معراج به همین نحو شكل گرفت، و اذكار آن به پیامبر ﷺ الهام شد.

پنجم. تأویل تشهد، همان تجدید ایمان و اقرار به برانگیخته شدن پس از مرگ است و تأویل تحیتهاى آن [الحمد لله، أشهد أن لا إله إلا الله ...] این است كه خدا

۱. فتوحات مکیه، ج ۱، ص ۴۳۲.

را بزرگ‌تر از اوصافی می‌دانیم که ملحدان وی را با آنها وصف می‌کنند.

ششم. حکمت «تَوَكُّرٌ» و تأویل آن، بر پا داشتن حق و میراندن باطل است.

هفتم. انسان مؤمن هر دو دستش راست و هر دو پایش راست است؛ زیرا مظهر خدایی است که در اوصاف او آمده که دو دستش راست است.

هشتم. روشن شد که ولایت اهل بیت علیهم‌السلام عُلّت متوسط بر اصل فیض و دوام آن است گرچه عُلّت حقیقی منحصر در خداوند متعال است. و نیز روشن شد نمازی که فاقد صلوات و درود بر اهل بیت باشد، پذیرفته نیست.

نهم. برای برخاستن از سجده دوم آداب، ذکر و رازی است. چنان که نشستن پس از سجده دوم و قبل از ایستادن، نشان احترام به نماز، و ترک آن ستم به نماز است.

دهم. هر کدام از جبر و تفویض، تفریط و افراط است، و حدّ میانی این دو همان شیر خالصی است که از خون افراط و خبائث تفریط محفوظ باشد.

یازدهم. نشستن بنده، مانند ایستادن او به حول و قوه الهی صورت می‌گیرد، و اگر حرکت و نیروی خدا نبود او هرگز توانایی بر نشستن و ایستادن نداشت.

دوازدهم. ذکر حوقله [لا حول و لا قوه الا بالله العلیّ العظیم] که دو طرف افراط و تفریط را طرد می‌کند، در همه کارها و حالات انسان جاری است و اختصاصی به نماز ندارد.

سیزدهم. امیرالمؤمنین علیه‌السلام با گفتن حوقله در هر رکعت، از گروه «قدریه» تبری می‌جست.

چهاردهم. راز نهانی حوقله روزی آشکار می‌شود که همه پرده‌ها کنار رفته و اسرارها هویدا گردد و آن روز قیام حق به تمام و کمال است.

پانزدهم. سلام نماز در شب معراج شکل گرفت، و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به آنچه باید در



سلام بگوید، ملهم شد.

شانزدهم. روشن شد که تأویل سلام نماز همان کسب رحمت الهی و امان از آتش است و ورود به نماز، با حرمت سخن آدمی گفتن شروع می‌شود و خارج شدن از نماز با حلیت سخن گفتن تحقق می‌یابد.

هفدهم. روشن شد که علت سلام دادن، با اشاره به سمت راست، توجه به فرشته‌ای است که خوابها را می‌نویسد، و تعبیر به جمع [السلام علیکم] برای آن است که فرشته سمت چپ را نیز شامل شود. اگر نماز سالم بود، سایر اعمال نیز سالم است.

هیجدهم. خوی عرب این بود که با سلام احساس امنیت می‌کرد، و سلام موجب ایمنی نماز از فساد و تباهی است.

نوزدهم. سلام از اسمای فعلی خداوند، و انسان کامل مظهر این اسم شریف است. فرشتگان به مؤمن پارسا و پاک سلام می‌کنند و سلام جهانی در قرآن به نوح علیه السلام اختصاص یافته است. رسول خدا صلی الله علیه و آله مأمور به سلام بر کسی است که به قصد یادگیری معارف نزد او می‌آید.

بیستم. نمازگزاری که با مناجات در محضر پروردگار، از همه آنچه غیر خداست غایب است، از او سلام واقعی زینده است و نمازگزار غفلت زده‌ای که ویل و وای بر احوال اوست، از غیر خدا نبریده و غایب نشده تا بر آنان وارد شود، پس چگونه به خود اجازه می‌دهد سلام کند؟ جز این که ریاکار باشد؛ زیرا با سلامش به ظاهر می‌نماید که با خدا مناجات می‌کرده و از غیر او پنهان بوده و گویا از راه می‌رسد و سلام می‌کند. آنچه ریاکار می‌بیند و به دیگران وانمود می‌کند که حق پرست است، همان سرابی است که تشنه‌کام آبش می‌پندارد.<sup>۱</sup>

۱. اقتباس از آیه ﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بِقِيعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمَانُ مَاءً حَتَّىٰ إِذَا جَاءَهُ ←

## حکمت‌های تعقیبات نماز

قوام درونی نماز نجواست؛ زیرا «نمازگزار با پروردگارش مناجات می‌کند». <sup>۱</sup> از این رو نماز جز رازگویی نیست. نماز، محفوف به دو نیایش است؛ زیرا نماز گزار با نیایش به استقبال نماز می‌رود و با نیایش آن را بدرقه می‌کند. پس قبل و بعد نماز جز نیایش نیست و این از آن روست که بنده کامل همان است که با مناجات قوام و خو گرفته و جانش با نیایشهای قبل و بعد نماز درهم آمیخته باشد؛ زیرا بنده در ذات خویش جز فیض خدا را که موجب قوام او شده نمی‌یابد و مقابل و پشت سر خود را جز عطای الهی که بر او مقدم و مؤخر است نمی‌بیند. پس او خود نیز فیضی است که عطای الهی احاطه‌اش کرده و وجود خاص وی در قالب نمازی که به نیایش و سؤال پیچیده شده تبلور یافته است.

ریشه این نکته سخن فرشتگان است - همان بندگان محترمی که در گفتار از خداوند پیشی نمی‌گیرند، و به فرمان او کار می‌کنند، لذا جز معبود خویش را مشاهده نمی‌کنند - آنان گفته‌اند: ﴿وَمَا نَنْزِلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ لَهُ مَا بَيْنَ أَيْدِينَا وَمَا خَلْفَنَا وَمَا بَيْنَ ذَلِكَ وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا﴾<sup>۲</sup>؛ ما فرشتگان جز به فرمان پروردگارت فرود نمی‌آییم، آنچه پیش روی ما و پشت سر ما و هر چه میان این دو است، همه به او اختصاص دارد و پروردگارت هرگز فراموشکار نیست. چون این آیه مبارکه بر چند امر دلالت دارد:

→ لم یجدہ شیئاً ووجد الله عنده فوفیه حسابہ ﴿ (سوره نور، آیه ۳۹)؛ کسانی که کفر ورزیدند کارهایشان چون سرابی در زمینی هموار است که تشنه آن را آبی می‌پندارد تا چون بدان رسد، آن را چیزی نیابد و خدا را نزد خویش یابد (م).

۱. بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۲۱۵.

۲. سوره مریم، آیه ۶۴.

یکم. نزول فرشتگان تنها به فرمان خداست که هر گاه اراده کند، به آن «کُن: باش» می گوید و آن چیز تحقق می یابد و چون صعود نیز مانند نزول است، صعود فرشتگان نیز جز به فرمان خداوند نیست.

دوم. آن چیزی که پیش از فرشته است [فیض جود و عطا] و وجود فرشته بر آن توقف دارد، همان [نیز] از خداوند است.

سوم. آنچه که از فرشته مؤخر و به او ملحق است [فیض جود و عطا] و همان چیزی که فرشته سبب و مؤثر در آن است - چون به وجود فرشته توقف دارد - آن چیز [نیز] از خداست.

چهارم. هر چه میان آن مقدم و این مؤخر واقع شده، یعنی خود فرشته که در میان آن مقدم و این مؤخر است، آن نیز از خداوند متعال است. این امر چهارم جداً دشوار است و جز برای کسی که صمد بودن خداوند و پوکی و مسخر بودن ما سوی الله را به مشاهده بنشیند، روشن نمی گردد<sup>۱</sup> و نیز جز بر کسی که در این آیه تدبیر نماید، روشن نمی شود: ﴿أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ﴾<sup>۲</sup>. چون قلب همان اصلی است که حقیقت و موجودیت انسان را شکل می دهد. پس وقتی خدایی که برای

۱. پیشوایان معصوم (علیهم السلام) در تفسیر صمد معانی متعددی فرموده اند، از جمله: صمد کسی است که او را خواب نمی رباید. کسی که همیشه بوده و هست. کسی که از تغییر دگرگونی و فساد مبرا است. کسی که شریک ندارد و از نگهداری اشیا خسته نمی شود. کسی که هیچ چیز از او پنهان نیست. کسی که با «کُن» اشیا را می آفریند. کسی که اشیا گونه گونه را می آفریند. همان یکتایی است که ضد، شکل و مانند ندارد. کسی است که نه زاییده شده و نه می زاید. کسی که پُر است و جای خالی و پوکی ندارد؛ یعنی همه اوصاف کمال را داراست. امام باقر (علیه السلام) از جدش امام حسین (علیه السلام) نقل می کند که فرمود: «الصمد، الَّذِي لَا جَوْفَ لَهُ». امام صادق (علیه السلام) نیز می فرماید: «الصمد، الَّذِي لَيْسَ بِمَجْوِفٍ». امام کاظم (علیه السلام) نیز می فرماید: «الصمد، الَّذِي لَا جَوْفَ لَهُ» (نور الثقلین، ج ۵، ص ۷۱۱) (م).

۲. سوره انفال، آیه ۲۴؛ به راستی خداوند میان آدمی و قلبش فاصله می شود.

وجودش حد و مرزی نیست، بین انسان و خود او حایل شود بدون این که با او ممزوج گردد، خارج از انسان نیز هست بدون این که از او جدا باشد.<sup>۱</sup> البته این امر مخصوص انسان نیست، بلکه شامل فرشته، افلاک از ذره ریز گرفته تا شیء بزرگ و ستارگ، و از خاک تا ستارگان دور دستی چون ثریا<sup>۲</sup> و هر موجود دیگر از جنّ و انس شامل می‌شود. بنابراین، هر چیز دیگر نیز اگر آنچه را فرشتگان دیدند می‌دید، همان جمله‌ای را می‌گفت که فرشتگان مکرم گفتند که هر فیض و عطای سابق و لاحق و میان این دو، همه از آن خداوند است و جز «وجه الله» چیزی پایدار نخواهد ماند و فنا و فرسودگی غیر خدا آشکار خواهد شد.

### نتیجه سخن

نمازگزاری که با خدای خویش به نجوا می‌پردازد، خود را به زیور نماز می‌آراید، و با صورت آن شکل می‌گیرد. نماز جز مناجات با پروردگار، و برای مناجات، حقیقتی جز وجه پایدار خدا نیست، پس برای نمازی که نمازگزار با آن عجین شده سهمی

۱. اشاره است به سخن امیر المؤمنین علیه السلام که در خطبه‌ای به ذعلب می‌فرماید: «هو فی الأشياء کلها غیر متمازج بها ولا بائن عنها»، خداوند در اشیا قرار دارد، بدون آن که با آنها بیامیزد، ولی از آنها نیز جدا نیست. نیز در خطبه «وسیله» می‌فرماید: «فارق الأشياء لا علی اختلاف الأماكن و تمکن منها لا علی الممازجة»؛ خداوند از اشیا جداست، نه آن گونه که مکانها از یکدیگر جدا هستند و در اشیا قرار دارد، بدون آنکه با آنها اختلاط و امتزاج داشته باشد. ر.ک: بحار الانوار، ج ۴، صص ۲۲۱، ۳۰۴ (م).

۲. ثریا یا خوشه پروین بخشی از صورت فلکی گاو (ثور) را تشکیل می‌دهد، هفت یا نه ستاره پروین در قسمت گردن و شانه گاو (ثور) شکل گرفته و با چشم غیر مسلح دیده می‌شوند. تاکنون ۱۲۰ ستاره از ستارگان پروین با چشم مسلح شمارش شده‌اند، اما تعداد آنها بین ۳۰۰ تا ۵۰۰ عدد تخمین زده می‌شود. فاصله پروین از خورشید (مرکز منظومه شمسی) ۴۱۰ سال نوری است (م).

جز مشاهده وجه الله نمی ماند، وجه الهی که شعاع آن همه حدود داخلی و حواشی خارجی نماز را زیر پوشش گرفته است.

از اینجا راز اذکاری که پیش از شروع نماز آمده و نیز آنچه به عنوان تعقیبات به نماز ملحق می شود، روشن می گردد. شاید از این رو خدای سبحان فرموده است: ﴿فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ\* وَإِلَىٰ رَبِّكَ فَارْغَب﴾<sup>۱</sup>؛ چون فراغت یافتی به طاعت کوش، و با اشتیاق به سوی پروردگارت روی آور؛ یعنی آن گاه که از نماز خویش (بنا به احتمالی) فارغ شدی، بر ادامه عبادت به تعقیبات آن بکوش و باید شوق و رغبت تو تنها به خداوند باشد، نه به غیر او.

چون «رهبت» به معنای ترسیدن به وزان «رغبت» یعنی اشتیاق است، وقتی رغبت به خدا منحصر شد، چون حرف جرّ [«الی» بر «ربک»] مقدّم شده، رهبت نیز به او منحصر می شود؛ زیرا هر دو به یک سیاق اند. بنابراین، ترس نیز باید تنها از خدا باشد. از این رو مسعدة بن صدقه از امام باقر علیه السلام روایت کرده که درباره آیه ﴿فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ...﴾ فرمود: «فَإِذَا قَضَيْتَ الصَّلَاةَ... فَانصَبْ فِي الدَّعَاءِ». <sup>۲</sup> یعنی هنگامی که نمازت به پایان رسید، به نیایش بکوش.

#### محدوده تعقیب

برای تعقیب نماز حدّ و مرزی خاص تعیین نشده، چنان که نیایشهای پیش از نماز، زمان و وقت مخصوصی ندارند و هر مقدار از آن را بنده ای که سالک راه معبود است می آورد یا واجب است و یا مستحب. بنابراین، هر سخنی که بر زبان جاری می سازد و بدان نیایش می کند و یا هر آیه ای که تلاوت می کند، با عملی که انجام می دهد

۱. سوره انشراح، آیات ۶-۷.

۲. جامع أحادیث الشيعة، ج ۵، ص ۳۵۶، ح ۳۳۸۱.

منافاتی ندارند، از این رو او همیشه در نماز است و صحیح است به قصد اقتدا به بزرگان مکرم دین که خداوند آنان را اسوه و الگوی نیکوی مردم قرار داده، بگوید: ﴿إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾؛<sup>۱</sup> بگو در حقیقت، نماز من و [سایر] عبادات من و زندگی و مرگ من، برای خدا، پروردگار جهانیان است. این بنده شایسته جز به «وجه الله» اهتمام نمی‌ورزد، زیرا او روح خداست؛ چنان که صادق مصدق، حضرت امام جعفر صادق علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می‌کند ایشان فرمود: «مَنْ أَصْبَحَ مِنْ أُمَّتِي وَهَمَّهُ غَيْرَ اللَّهِ، فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ»<sup>۲</sup>؛ کسی که از امت من که شب را به صبح آورد و آهنگ و تصمیم او غیر خدا باشد او از خدا نیست. این حدیث دلالت دارد، هر که آهنگ او خدا باشد، او از خداست، یعنی از وجه خاص اوست.

این گفته محک و معیاری دارد که هر سالکی باید خویش را با آن بسنجد تا بر او روشن شود از خداوند «باقی» است تا پایدار بماند، یا از غیر او و فانی شدنی است؟ این میزان، همان سخن نورانی امام صادق علیه السلام است که فرمود: «مَنْ أَرَادَ أَنْ يَعْلَمَ مَا لَهُ عِنْدَ اللَّهِ فَلْيَنْظُرْ مَا لَلَّهِ عِنْدَهُ»،<sup>۳</sup> آن کس که می‌خواهد بداند برای او چه چیزی نزد خداوند است باید بنگرد چه چیزی برای خدا نزد اوست؟ زیرا دل، آینه حضرت «مقلب القلوب» است، چنان که او نیز آینه دل، بلکه برای همه کس جز خویش آینه است؛ چون تنها با خداست که هر آنچه غیر اوست، کشف و نمودار می‌شود.

بنابراین، کسی که می‌خواهد ببیند چه چیز نزد خداوند دارد، باید در قرآن دل

۱. سوره انعام، آیه ۱۶۲.

۲ و ۳. محاسن برقی، ج ۱، ص ۳۲۴.

خویش تدبّر کند که اگر قلب شایسته‌ای باشد، خداوند در آن ایمان را می‌نگارد، و آن را با روح خویش تأیید می‌فرماید، آن‌گاه وقتی بنده آینه دل خویش را مشاهده کرد و آن را ژرف کاوید، آنچه را در دل به نگارش در آمده، یا از آنچه نزد خداوند است نمودار شده می‌یابد؛ زیرا قلب مؤمن آینه خداوندی است که دارای اسمای شریف مؤمن [المؤمن مرآة المؤمن]، مهیمن، عزیز، جبار و متکبر است. پس در آینه دل او هر آنچه در آینه پروردگارش تجلّی یافته، منعکس می‌شود و با این مقیاس و میزان پی می‌برد که آیا او نزد خداوند شأن و مقامی دارد و نزد او آبرومند است یا نه؟ گرچه همه تلاش چنین بنده‌ای خداست و به ما سوای او نمی‌پردازد، ولی هنوز در آینه دلش آنچه را نزد خداست می‌نگرد، پس او اکنون نظر به دل خویش و تصویری دارد که حاکی از «ما عند الله» است؛ از این رو هنوز به درجه‌ای نرسیده که جز خدا را نبیند.

### پاداش تعقیب نماز

چون تعقیب مشقّتی افزون بر نماز واجب است، نمازی که خود نیز جز بر فروتنان گران و دشوار است،<sup>۱</sup> اثر مهمّی در دوام عبادت دارد، از این رو از امام صادق علیه السلام درباره آن وارد شده که فرمود: «ما عالج الناس شیئاً أشدّ من التعقیب»<sup>۲</sup>؛ هیچ چیز شدیدتر و سریع‌تر از تعقیب مردم را درمان نمی‌کند.

- پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله درباره اهمّیت تعقیب می‌فرماید «من أدیٰ لله مكتوبةٌ فله فی أثرها دعوةٌ مُستجابة»<sup>۳</sup>؛ کسی که برای خدا نماز واجبی انجام دهد - در پی نمازش - تعقیب و نیایشی است که به اجابت مقرون است و به سود او خواهد بود.

۱. ﴿وإنها لكبيرة إلا على الخاشعين﴾؛ (سوره بقره، آیه ۴۵).
۲. جامع أحادیث الشيعة، ج ۵، ص ۳۵۵، از تهذیب، ح ۳۳۷۶.
۳. همان، ص ۳۵۷، ح ۳۳۸۳.

- امام صادق علیه السلام می فرماید: «ثلاث أوقات لا يُحجبُ فيها الدعاء عن الله تعالى؛ في أثر المكتوبة، وعند نزول المطر، و ظهور معجزة لله في أرضه»<sup>۱</sup>؛ در سه وقت نیایش به درگاه خداوند متعال را حاجب و مانعی نیست و به اجابت می رسد، نیایش در تعقیب نماز واجب، و هنگام بارش باران، و آنگاه که نشانه اعجاز آمیزی از خداوند در زمین ظاهر شود.

- امام صادق علیه السلام می فرماید: «من صَلَّى صلاةً فريضةً وعقب إلى آخرى فهو ضيف الله - عز وجل - وحق على الله أن يُكرم ضيفه»<sup>۲</sup>؛ کسی که نماز واجب بجای آورد و تا وقت نماز واجب دیگر همچنان در تعقیب نماز باشد، او مهمان خداست، و برخداوند است که مهمانش را گرامی بدارد.

افزون بر این که خدا از ترك تعقیب نهی فرموده؛ زیرا این پندار را پیش می آورد که بنده بی نیاز از خدای متعال است، چون پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: وقتی بنده از نماز فارغ آمد و از خداوند درخواست حاجتی نکرد، خدا به فرشتگان خویش می فرماید: به بنده من بنگرید، واجب مرا ادا کرد و حاجت خود از من نخواست، گویا از من بی نیاز شده، نمازش را بگیریید و به صورتش بزیند؛ «إذا فرغ العبد من الصلاة ولم يسأل الله حاجته، يقول الله تعالى لملائكته: أنظروا إلى عبدي فقد أدى فريضتي ولم يسأل حاجته مني، كأنه قد استغنى عني، خذوا صلاته فاضربوا بها وجهه»<sup>۳</sup>.

### مراتب فضیلت تعقیب

تعقیب نماز دارای مراتب متفاوت و درجات و فضایل مختلفی است؛

۱. جامع أحاديث الشيعة، ص ۳۵۸، ح ۳۳۸۴.

۲. همان، ص ۳۵۹، ح ۳۳۹۱.

۳. همان، ص ۳۶۱، ح ۳۳۹۸.



- امام صادق علیه السلام در جواب کسی که از او پرسید: من بلافاصله پس از نماز در پی نیاز و کارم می‌روم ولی دوست دارم به تعقیب پردازم، فرمود: «إِنْ كُنْتَ عَلِيٍّ وَضوءٍ فَأَنْتَ مُعَقَّبٌ»<sup>۱</sup>؛ اگر با وضو باشی گویا در حال تعقیب نماز هستی. آنچه گفته شد اجمال سخن در اصل تعقیب و برتری آن بود. اما آنچه از روایات که در تعیین تعقیب و برخی از اسرار آن آمده، به شرح زیر است.

- حریر از زراره از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: وقتی سلام نماز گفتی سه بار دستهایت را به تکبیر بالا بر؛ «إِذَا سَلَّمْتَ فَارْفَعْ يَدَيْكَ بِالتَّكْبِيرِ ثَلَاثًا»<sup>۲</sup>. شاید راز بالا بردن دستها این باشد که جان نیز، چون شکل ظاهری بالا رفتن دستها، بالا می‌رود و حجاب برطرف می‌شود، چنان که در بخش «سرآغاز» گذشت، و شاید راز سه مرتبه تکبیر گفتن همان باشد که در خلال بحثهای پیش اشاره شد که راز سه مرتبه تکرار کلمه «وَحْدَهُ» در توحید، اعلام به مراحل سه‌گانه توحید ذاتی، وصفی و فعلی است، در اینجا نیز چنین است و سه مرتبه تکبیر نشان می‌دهد خدای سبحان بزرگتر از آن است که چیزی بتواند در ذات، وصف و فعل، شریک و انباز او گردد. البته آنچه گفته شد با این حدیث، منافات ندارد که درباره تسبیحات حضرت فاطمه زهرا علیها السلام وارد شده و می‌فرماید:

- «مَا عُبِدَ اللَّهُ بِشَيْءٍ مِنْ التَّمَجِيدِ أَفْضَلَ مِنْ تَسْبِيحِ فَاطِمَةَ علیها السلام وَلَوْ كَانَ شَيْءٌ أَفْضَلَ مِنْهُ لَنَجَلَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنْ فَاطِمَةَ علیها السلام»<sup>۳</sup>؛ خداوند سبحان با هیچ ذکری برتر از تسبیحات حضرت زهرا علیها السلام پرستیده و ستایش نمی‌شود، و اگر چیزی برتر از آن وجود می‌داشت، پیامبر خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ همان را به حضرت فاطمه علیها السلام بخشیده بود.

۱. جامع أحاديث الشيعة، ص ۳۶۲، ح ۳۴۰۰.

۲. همان، ص ۳۶۴، ح ۳۴۰۳.

۳. همان، ص ۳۶۵، ح ۳۴۰۴، ۳۴۰۷.

- نیز فرمود: «من سبح تسبیح فاطمة فقد ذکر الله الذکر الكثير»؛<sup>۱</sup> کسی که با تسبیح حضرت فاطمه زهرا علیها السلام خداوند را تسبیح گوید، با ذکر فراوان خدا را یاد کرده است. این احادیث به منزله شرح آن متن (حدیث اول) و باز شده آن است، و اختلاف این دو دسته روایات اختلاف به اجمال و تفصیل است؛ از این رو بین این دو تنافی نیست.

- برای اهمیت تسبیح حضرت زهرا علیها السلام امام صادق علیه السلام می فرماید: «إنا نأمر صبیاننا بتسبیح فاطمة علیها السلام كما نأمرهم بالصلاة»؛<sup>۲</sup> ما همان گونه که فرزندانمان را به نماز فرمان می دهیم، به تسبیح حضرت فاطمه علیها السلام نیز امر می کنیم.

### قرائت آیه الکرسی در تعقیب نماز

در تعقیب نماز به دعاهایی نتیجه بخش و سودمند دستور داده شده و سودمندترین آنها دعاهایی است که بازگشت آن به توحید و ولایت است، گرچه بازگشت همه دعاهای به توحید است. پس از نماز بر قرائت آیه الکرسی که حاوی «اسم اعظم» است، تأکید ویژه ای صورت گرفته و به چیزهایی نوید داده شده که موجب روشنی چشم است، از جمله:

- از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده کسی که آیه الکرسی را بعد از هر نماز واجب بخواند، خداوند متعال خود متولّی قبض روح او می شود و مانند کسی است که با پیامبران در راه خدا جهاد کرده و سرانجام به شهادت رسیده باشد؛ «من قرأ آیه الکرسی عقیب کلّ فریضة، تولی الله جلّ جلاله قبض روحه و کان کمن جاهد مع الأنبياء علیهم السلام حتی استشهد». <sup>۳</sup> در صورتی که در تعقیب نماز به خواندن سوره «مسد»

۱. جامع احادیث الشیعة، ص ۳۶۵، ح ۳۴۰۴، ۳۴۰۷.

۲. همان، ص ۳۶۸.

۳. همان، ص ۳۸۴، ح ۳۴۷۲.

﴿تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ...﴾ ترغیب نشده، به آن اندازه که به خواندن سوره توحید یا آیه الکرسی و مانند آن تشویق شده است و نیز آنچه در باره فضیلت صلوات بر اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام آمده، زیرا ایشان مظهر اسم اعظم خدا و محل تجلی ولایت الهی هستند.

— شیخ ابو الفتوح رازی در تفسیرش از امیرالمؤمنین علی علیه السلام روایت کرده که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله را بر این منبر دیدم که می فرمود: کسی که پس از هر نماز واجب آیه الکرسی بخواند چیزی جز مرگ مانع دخول او به بهشت نیست، و کسی جز انسان راستگو و عابد بر قرائت آن مواظبت نمی کند، و هر کس هنگام خواب آن را بخواند، خداوند متعال جان او را، خانه و خانه های همسایگانش را امان می بخشد و پاس می دارد<sup>۱</sup>.

منظور از «مانع» حجاب است، چون شخص مؤمن، بر حسب درجاتی که کسب کرده از عالی و عالی تر، بهشت برین را ارث می برد و چیزی او را از این میراث گرانها جز دلبستگی به زندگی دنیا باز نمی دارد و آنگاه که با مرگ طبیعی زندگی دنیوی را ترک گوید، داخل بهشت شده و وارث آن می گردد. چنان که هر کس با مرگ ارادی و اختیاری دنیا را ترک کند و از این زندگی پست دست بشوید، داخل بهشت و وارث آن می شود. این سخن را روایتی نیز تأیید می کند که می فرماید: اقرار به امامت اهل بیت بهشت است، و چنان چه کسی به آن اقرار کند، در بهشت است؛ «إِنَّ الإِقْرَارَ بِإِمَامَةِ أَهْلِ الْبَيْتِ علیهم السلام هُوَ الْجَنَّةُ، وَمَنْ أَقْرَبَهَا كَانَ فِي الْجَنَّةِ»<sup>۲</sup>.

### حیات ذکرها

باید دانست که در جای خود به روشنی ثابت است که هر ذکری از اذکار خداوند

۱. جامع أحادیث الشيعة، ص ۳۸۴، ح ۳۴۶۰.

۲. محاسن برقی، ج ۱، ص ۲۶۲، ح ۵۰۲.

دارای حیات است و تسبیح می گوید و راز عینی آن در عرش الهی استقرار دارد و از آنجا به عنوان امر تکوینی والا از مبدأ وجود الهی به سوی وجود عقلی و از وجود عقلی به مثالی و از مثالی به طبیعی تنزل می کند و در جهان طبیعت به عالم لفظ و اعتبار تبلور می یابد.

بنابراین، اگر به گوش تو این سخن خورده که برخی از آیات، هنگام هبوط به زمین، خود را به عرش الهی آویختند و همان پرسش فرشتگان را به گونه ای تکرار کردند که گویای رخداد فساد در زمین و اهل زمین بود، این گفته را در بقعه امکان، یعنی احتمال عقلی بگذار و آن را ممکن بشمار. همچنین برهان روشن به امکان فلسفی آن راهنمایی می کند. امکان فلسفی مقابل امکان به معنای احتمال عقلی است. مفاد احتمال عقلی این است که تا وقتی دلیل بر امتناع چیزی نباشد، باید آن را محتمل و ممکن دانست و مفاد امتحان فلسفی آن است که دلیل محکم و با ارزش بر امکان آن (مقابل امتناع و وجوب) اقامه شده باشد. به علاوه عرفان و کشف صحیح، با پشتوانه وحی، نیز احتمال عقلی را مساعدت می کند؛ و اینک نمونه آن:

کلینی - قدس سره - در جامع خویش ... از یعقوب بن شعیب از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: چون خداوند عزّ وجلّ فرمان داد که این آیات به زمین هبوط کنند، خود را به عرش آویخته و گفتند پروردگارا به کجا هبوط کنیم؟ به سوی لغزشها و گناهها؟ خداوند - عزّ وجلّ - به آنان وحی کرد: فرود آید، به عزّت و جلالم سوگند هیچ یک از آل محمد صلی الله علیه و آله و شیعیانشان شما را پس از نمازهای واجب در هر روز تلاوت نمی کند، جز آنکه با چشم باطن و پوشیده ام هر روز هفتاد بار به او نظر می افکنم، و در هر نگرش حاجت او روا می سازم، و او را با آنکه دارای عصیان و گناه است می پذیرم، و آن آیات عبارت اند از «امّ الكتاب» (حمد) و «شهد الله أنه لا إله إلا هو والملائكة وأولو العلم» و «آية الكرسي» و «آية ملك» «قل اللهم مالك

الملك ... ۱.

کسی که این آیات را پس از مناجات با خداوند متعال بخواند، امیدوار باشد که نخست از وجود اعتباری به وجود حقیقی، و سپس به وجود مثالی و سرانجام به وجود عقلی ترقی می‌یابد و در پی این مرحله، مقامی است که جز اندک مردانی سرآمد که در خدای باقی فانی شده و ما سوارا به فراموشی سپرده‌اند، بدان دست نمی‌یازد. بنابراین، تعقیبی به رشد بالغ رسیده که به راز عقلی دست یافته باشد و با آن به عرش الهی آویزد، چنان که سر و نهان آیات و اذکار وارده به عرش الهی آویخته‌اند.

از چیزهایی که غفلت از آن شایسته نیست، این است که آنچه در جان انسان و در خارج می‌خواهد تأثیر بگذارد، باید چیزی باشد خارجی و برتر از موجود اثرپذیر [از قبیل اقوی بودن مؤثر از متأثر و علت بر معلول] چنانکه شیء متأثر نیز از موجود مؤثر خارجی برتر اثر می‌پذیرد؛ زیرا موجود لفظی یا مفهوم ذهنی اثر ندارند. بنابراین، اثرگذار واقعی همان علمی است که در کتابها، دهانها و ذهنهاست، چنان که تأثیر پذیر نیز دل کسی است که از نهان و روح علم اثر پذیرفته نه از مفهوم علم و دانش. از این رو رسول خدا ﷺ در دنبال هر نماز نیایش می‌کرد و می‌گفت: «اللهم انی أعوذ بك من علم لا ینفع، و قلب لا یخشع، و نفس لا تشبع، و دعاء لا یسمع، اللهم انی أعوذ بك من هؤلاء الأربع»<sup>۲</sup>؛ خدایا به تو پناه می‌برم از دانشی که سود نمی‌دهد، و از دلی که خشوع و فروتنی ندارد، و از نفسی که سیر نمی‌شود، و از نیایشی که اجابت نمی‌شود. بار خدایا از این چهار چیز به تو پناه می‌برم.

۱. جامع أحادیث الشیعة، ج ۵، ص ۳۸۵، ح ۳۴۶۵.

۲. همان، ص ۳۹۵، ح ۳۴۹۳.

## هدف عالی و راز نهایی

بنابر سخن فوق، آنچه مورد شوق و رغبت است، روح و نهان دانش، و آنچه مورد بی‌رغبتی است همان جسد دانش و بدن ظاهری آن است که به شکل لفظ، نوشته یا تنها مفهوم ذهنی است. چون سرّ نهایی همان توحید الهی است و ظرف نگهدارنده آن، عقل جامع و گوش فراگیر، و دل آباد شده به ذکر، و جان خرسند به طاعت و...، معاویة بن وهب بجلی روایت کرده و گوید: در نوشته‌های پدرم به خطّ مولایمان حضرت موسی بن جعفر علیه السلام چنین یافتیم: از حقّ واجب ما بر شیعیانمان این است که پس از نماز واجب، قبل از آن که دو زانو بنشینند و از حالت تَوَرُّک خارج شوند بگویند: «اللهم ببرک القديم و رأفتك، ببریتك اللطيفة و شفقتك، بصنعتك المحكمة و قدرتك، بسترك الجميل و علمك، صلّ علی محمد و آل محمد، و احي قلبنا بذكرك، واجعل ذنوبنا مغفورة، و عيوبنا مستورة، و فرائضنا مشكورة، و نوافلنا مبرورة، و قلوبنا بذكرك معمورة، و نفوسنا بطاعتك مسرورة، و عقولنا علی توحيدك مجبورة، و ارواحنا علی دينك مفطورة، و جوارحنا علی خدمتك مقهورة، و أسماءنا فی خواصك مشهورة، و حوائجنا لديك ميسورة، و أرزاقنا من خزائنك مدرورة، أنت الله الذي لا إله إلا أنت، لقد فاز من والاك، و سعد من ناجاك، و عز من ناداك، و ظفر من رجاك، و غنم من قصدك، و ربح من تاجرک، و أنت علی كل شيء قدير. اللهم صلّ علی محمد و آل محمد، و اسمع دعائي، كما تعلم فقري إليك، إنك علی كل شيء قدير»<sup>۱</sup>؛ بار خدایا سوگند به نیکی دیرینت، و به مهربانی لطف گونه به مخلوقت و دلسوزی و ترحمی که به مصنوع محکم خویش داری، و توانمندی و دانش به پرده پوشی زیبایت، بر محمد و آل محمد درود بفرست و دلهای ما را به ذکر

۱. جامع احادیث الشیعة، ج ۵، ص ۳۹۷، ح ۳۵۰۰.

خویش زنده کن، و گناهانمان را بیامرز، عیبهایمان را پوشیده دار، واجباتمان را مشکور قرار بده، نمازهای نافله ما را نیکو بدار، دلهایمان را به ذکر آبداساز، جانهایمان را به طاعت خرسند فرما، خردهایمان را بر توحیدت مجبور گردان، ارواحمان را بر دینت فطری نما، اعضای ما چیره خدمت تو باشد، نامهایمان را در زمره خاصات مشهورکن، نیازهایمان را نزد خودت آسان ساز، روزی‌هایمان را از گنجینه‌های توفیر ده. تو آن خدایی هستی که هیچ خدایی جز تو نیست، آن که تو را دوست داشت رستگار شد، و کسی که با تو مناجات کرد، به سعادت رسید و کسی که تو را خواند عزیز شد و کسی که امیدش به تو بود پیروزمند گردید و آن که تو را خواست غنیمت برد و کسی که با تو به تجارت پرداخت، سود کرد و تو بر هر چیز توانایی. بارخدایا بر محمد و آل محمد درود فرست و نیایش مرا به اجابت رسان، چنان که به نیاز من آگاهی، و تو بر هر چیز توانایی.

چون هدف والا از انجام عبادات، ملاقات پروردگار است، امام محمد تقی، فرزند امام رضا علیه السلام برای محمد بن فرج نوشت که پس از نماز واجب بخواند: «... أسألك الرضا بالقضاء وبرد العيش بعد الموت، ولذة النظر إلى وجهك وشوقاً إلى لقاءك من غير ضراء مضرّة ولا فتنة مضلّة»<sup>۱</sup>؛ بارخدایا از تو خشنودی به قضایت را می‌خواهم، و خنکای زندگی پس از مرگ را و لذت نظر به روی تو، و اشتیاق به ملاقات تو را، بدون هیچ بدی زیان‌آور، و فتنه گمراه کننده.

از آنجا که ملاقات خداوند با کمال و زیبایی که دارد، بالاتر از آن است که کسی بدان دست یازد، جز اندک افراد سرآمد که فارغ از هر چیزی هستند که آنان را از ملاقات خدا باز دارد، و چنین کاری بر کسی که به ما سوی الله انس گرفته و در آمیخته بسی دشوار است، امام صادق علیه السلام در پاسخ مردی که پرسید در پایان عمر با

۱. جامع أحاديث الشيعة، ج ۵، ص ۴۰۱، ح ۳۵۰۴.

چه کسی انس بگیرم؟ فرمود: بر تو باد به نیایش و این که پس از هر نماز بگویی: «اللهم صلّ على محمد، اللهم إنّ الصادق الأمين عليه السلام قال: إنّك قلت: ما ترددت في شيءٍ أنا فاعله كترددني في قبض روح عبدي المؤمن، يكره الموت وأكره مساءته، اللهم صلّ على محمد وآل محمد وعجل لوليّك الفرج والعافية والنصر ولا تسؤني في نفسي ولا في أحدٍ من أحبّتي...»<sup>۱</sup>؛ خدایا بر محمد و آل محمد درود فرست، خدایا راستگوی امین عليه السلام گفت: تو فرموده‌ای: هیچ گاه در کاری که من کننده آن هستم تردیدی ندارم چونان تردیدی که در قبض روح بنده مؤمنم بر من پیش می‌آید؛ زیرا از طرفی او مرگ را ناخوش می‌دارد، و از سوی دیگر من از ناخرسندی او از مرگ، ناخشنودم. بارخدایا بر محمد و آل محمد درود فرست، و بر ولیّ خودت فرج، عافیت و یاری را تعجیل فرما و بر جان من و بر جان هیچ یک از دوستانم بدی روا مدار.

این حدیث چون ناظر به مقام فعل خداوند است — نه مقام اوصاف ذاتی او، چه رسد به مقام ذات — تردید خداوند برای او زیانی ندارد. افزون بر این، در حکمت متعالیه در بحث قدرت، تفسیر درخور دقتی آمده که می‌توان به آنجا مراجعه کرد.<sup>۲</sup>

### دست‌یازی به راز پنهان

باید دانست برای دست‌یازی به راز مخفی عبادات، علل و اسبابی پنهان وجود دارد

۱. جامع أحادیث الشيعة، ج ۵، ص ۴۰۴، ح ۳۵۰۸.

۲. توضیح این که: اگر خداوند متعال در قبض روح مؤمن مردّد شود — مانند ممکنات که دستخوش حوادث، تغییر و دگرگونی حالت می‌گردند — سبب تغییر حال او نمی‌گردد؛ زیرا تغییر و تبدّل در مقام فعل، زیانی به او وارد نمی‌سازد، چون اسمای فعلی خداوند، مانند خالق، رازق، معطی، جواد، غفور، و... برخاسته و نشأت گرفته از اسم شریف «القیوم» هستند، این اسما طرف می‌خواهند؛ خالق، مخلوق می‌طلبد، رازق مرزوق می‌جوید، ←



که جایگاه آنها در تعقیب نمازی است که با آن بنده با مولای خویش مناجات می‌کند، در این هنگام است که آماده رسیدن به برخی از رازها خواهد گشت، اسباب رسیدن به راز پنهان عبادت چند چیز است:

اول. اذکار و اوراد و [نیایشهایی] که از ناحیه معصوم علیه السلام به ما رسیده که به برخی از آنها اشاره شد.

دوم. بر آوردن نیازهای بندگان نیازمند و حل مشکلات آنان، از این رو رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین بود که وقتی نماز صبح را به پایان می‌برد، رو به قبله تا هنگام طلوع آفتاب به ذکر خداوند - عز و جل - ادامه می‌داد، و علی بن ابی طالب علیه السلام جلوتر از دیگران پشت سر پیامبر صلی الله علیه و آله از مردم استقبال می‌کرد و مردم از او اجازه می‌گرفتند تا نیازهای خود را با پیامبر در میان بگذارند، این شیوه را پیامبر به مردم دستور داده بود.<sup>۱</sup>

→ غفور و رحیم وقتی صادق است که گنه‌کاری دست نیاز و عجز و لابه به آستانش دراز کرده تقاضای رحمت کند:

تا نگرید ابر کی خندد چمن	تا نگرید طفل کی نوشد لبن
تا نگرید طفلک حلوا فروش	بحر بخشایش نمی‌آید به جوش
رحمتم موقوف آن خوش گریه‌هاست	چون گریست از بحر رحمت موج خاست
گفت «ولیکوا کثیراً» گوش دار	تا بریزد شیر فضل کردگار

(مثنوی معنوی)

این اسما بر خداوند صدق حقیقی دارند، ولی نه از ناحیه حدوث و تأخرشان از ذات، تا لازم آید تغییر و ترکیب ذات، بلکه برای اینها اصلی در مقام ذات وجود دارد که هر کمال فعلی از آن برمی‌خیزد و آن اصل «قیومیت» است (م).

۱. جامع احادیث الشیعة، ج ۵، ص ۴۳۸، ح ۳۶۰۱.

## سجده شکر

از مستحبات تعقیب، سجده شکر است، راز سجود، همان خواری و زبونی در پیشگاه خداوند است که به صورت سجده شکل می‌گیرد، چنان که راز رکوع نیز بزرگداشت و تعظیم است که به گونه خم شدن تمثّل می‌یابد، و راز طواف بیت الله الحرام، فدا شدن است که به شکل دورزدن صورت می‌گیرد.

در توفیق مولای ما حضرت صاحب العصر علیه السلام نقل شده که فرمود: «إِنَّ سَجْدَةَ الشُّكْرِ مِنْ أَلْزَمِ السُّنَنِ وَأَوْجِبِهَا، وَلَمْ يَقُلْ إِنَّ هَذِهِ السَّجْدَةَ بَدْعَةٌ إِلَّا مَنْ أَرَادَ أَنْ يُحَدِّثَ فِي دِينِ اللَّهِ بَدْعَةً»<sup>۱</sup>؛ به راستی سجده شکر از لازم‌ترین و واجب‌ترین سنتهاست، و کسی نگفته این سجده بدعت است، جز این که خود او می‌خواهد در دین خدا بدعتی ایجاد کند.

از علت‌های گزینش حضرت موسای کلیم علیه السلام به پیامبری این است که وی در برابر خداوند، بسیار خوار، رام و زبون بود، ذلت خویش را به صورت قرار دادن گونه راست و چپ به زمین پس از نماز، نشان می‌داد، و چون موسی علیه السلام دانست که خداوند متعال بدین جهت او را برگزیده، بر خواری و زبونی خویش افزود و به سجده افتاد و گونه‌های خویش را به خاک مالید، خداوند به وی وحی فرستاد که: ای موسی! سرت را بلند کن و دستت را به جایگاه سجودت بکش و با آن صورت خویش را مسح کن، این مسح را تا هر جای بدنت که دست برسد نیز ادامه بده که از هر بیماری، درد، آفت و نقص در امان خواهد بود.<sup>۲</sup>

راز سجود چون افتادگی و زبونی در برابر خداوند متعال است، این افتادگی

۱ و ۲. جامع أحادیث الشيعة، ج ۵، ص ۴۵۳، ح ۳۶۴۵.

سبب نزدیک شدن به خداوند می شود همان گونه که در پایان سوره «علق» آمده است - زیرا کسی که برای خدا خود را زبون قلمداد می کند، چیزی حاجب او نیست، و وقتی حجاب نداشت، فاصله کوچ او به سوی خدا کوتاه است، چنان که در دعای ابوحمزه ثمالی وارد شده است - از این رو چنین شخصی به لقای خدا نایل می شود و کسی که در برابر خداوند افتاده تر باشد، به او نزدیک تر است. همچنین در دعای حضرت زین العابدین امام سجاد علیه السلام نیز می خوانیم: من کمترین کمترین ها و دلیل ترین ذلیل ها و مانند ذره یا کمترم<sup>۱</sup>. در صورتی که امام سجاد علیه السلام نزدیک ترین نزدیکها و عزیزترین عزیزها نزد خداوند سبحان است.

بین اصول عام و مهم امامت تفاوتی نیست، لذا همه پیشوایان اهل بیت علیهم السلام بر این راه مستحکم بودند، بلکه درباره امیر مؤمنان علی علیه السلام روایت شده است که ایشان نخستین کسی بود که برای خداوند سجده شکر بجای آورد، و نخستین کس از این امت بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود که پس از سجده شکر، صورت خویش را بر زمین نهاد.<sup>۲</sup> علی علیه السلام چنین بود که پیوسته در سجده می فرمود: «أنا جیک یا سیدی کما یُنَاجی العبدُ الذلیل مولاه...»؛<sup>۳</sup> آقای من تو را آن گونه مناجات می کنم که بنده ذلیل مولای خویش را ... .

چون حیات هر ذکر از قبیل تهلیل (لا إله إلا الله) تحمید (الحمد لله) تسبیح (سبحان الله) و تکبیر (الله اکبر) بستگی به راز آن دارد، چنان که زنده کردن هر ذکر کسی را که در لایه های حجاب ذات، وصف و فعل مرده است، بسته به راز ذکر است و ذکر امام معصوم علیه السلام و سجود او زنده به راز ذکر اوست، از این رو ذکر او

۱. صحیفه سجادیه.

۲. جامع أحادیث الشیعة، ج ۵، ص ۴۷۶، ح ۳۷۰۵.

۳. همان، ص ۴۵۸، ح ۳۶۶۱.

زنده کننده مردگان و بیدار کننده خفتگان است، گرچه همه چیز ذاتاً زنده و در باطن بیدار است.

### سجده حضرت سجّاد علیه السلام

از این قبیل روایتی است که سعید بن مسیب نقل می‌کند، او گفت: مردم از شهر مکه خارج نمی‌شدند تا حضرت علی بن الحسین، سید العابدین علیه السلام خارج گردد، وقتی او خارج شد، من هم با او بیرون آمدم، در بعضی از منازل فرود آمد و دو رکعت نماز گزارد و در سجودش تسبیح گفت، به نحوی که همه درختان و کلوخ‌ها با او تسبیح می‌گفتند! ما بیمناک شدیم، سپس او سر برداشت و فرمود: ای سعید! آیا به هراس افتادی؟ عرض کردم: آری ای فرزند پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، فرمود: «هذا التسبیح الأعظم...»<sup>۱</sup> تسبیح بزرگ همین است [که هر سنگ و کلوخی آن را همراهی کنند].

آنچه می‌توان در تأثیر این گونه تسبیح اعظم گفت چند چیز است:

۱. درخت و کلوخ و مانند آن با زبان تکوین به سعید چیزی آموختند که پیش از آن نمی‌دانست، گرچه اصل تسبیح معلوم و در توان او بوده است.
۲. هم صدا شدن سنگ و کلوخ با امام اقتدا به اوست، چنان که به حضرت داود علیه السلام اقتدا کردند. هنگامی که خدای سبحان فرمان داد با داود علیه السلام هم صدا گردید: ﴿يا جبال أوبي معه والطير﴾<sup>۲</sup>؛ ای کوهها با او در تسبیح هم صدا شوید، و ای پرندگان هماهنگی کنید. همه با داود علیه السلام هم آوایی کرده، ذکر خدا گفتند و توحید او سرودند، درست همان گونه که در اقتدا به امام جماعت معروف است.
۳. پرده و پوشش از جلوی چشم و گوش همراهان حضرت سجّاد علیه السلام برداشته

۱. جامع أحاديث الشيعة، ج ۵، ص ۴۶۰، ح ۳۶۶۵.

۲. سوره سبأ، آیه ۱۰.

شد تا اینکه تسبیح درخت و کلوخ را شنیدند و آن را فهمیدند و پیش از آن نمی دانستند چنان که خدای سبحان می فرماید: ﴿إِنَّ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ﴾<sup>۱</sup>؛ هیچ چیز نیست جز این که در حال ستایش، تسبیح او می گوید، ولی شما تسبیحشان را در نمی یابید. و غیر این موارد، از قبیل چیزهایی که ممکن است انسان با تدبّر و کاوش درباره راز تسبیح اعظم و تأثیر آن در جهان هستی، بدان دست یازد. به ویژه اگر معترف باشد که دست یازیدن به چنین رازی بزرگ و تسبیحی سترگ اختصاص به امام معصوم علیه السلام ندارد، گرچه حد والای آن مخصوص اهل عصمت است.

غرض این که، وقتی بنده ذلت را احساس و ادراک کند و به آن اعتراف نماید، و نزد مولایی که همه عزّت - اصلی و حقیقی - را به خود اختصاص داده، اظهار زبونی و خواری نماید، به عزّت عرضی و مجازی خود می رسد و آن گونه می گوید که امام صادق علیه السلام در حال سجده عرضه داشت: «سَجَدَ وَجْهِي لِلَّهِم لَوْجِهَ رَبِّي الْكَرِيمِ»<sup>۲</sup>؛ صورت بخیل من بر پروردگار کریم من سجده کرد.

### سجده عزّت

جوینده عزّت باید بداند که همه عزّت از آن خداوند است و به چیزی از آن دست نمی یابد جز آن که عزّت را از خود و دیگران - یعنی از ماسوی الله - نفی کند. این معنا در حال سجده که همراه با تمثّل ذلّت عبد در قول و فعل است، تجلّی می یابد. هماهنگی قول و فعل در سجده، گواه راستین ذلّت سجده کننده است، و سبب کسب عزّتی می شود که [ویژگی ذاتی خداوند به شمار می رود و] برای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

۱. سوره اسراء، آیه ۴۴.

۲. جامع أحادیث الشيعة، ج ۵، ص ۴۶۳.

مؤمنان عرضی است .

شاید از همین قبیل باشد فرمایش امام صادق علیه السلام به اسحاق بن عمار: من بستر پدرم (امام باقر علیه السلام) را آماده می کردم و منتظر آمدن او می ماندم، هنگامی که ایشان به بستر رفته و می خوابید، من به بستر می رفتم. شبی این انتظار به درازا کشید، در جستجوی پدر به مسجد آمدم، و این بعد از برنامه وعظ ایشان و هدایت مردم بود، ایشان را در مسجد به حال سجده یافتم و شخص دیگری در مسجد نبود، صدای ناله ایشان را شنیدم که می گفت: «سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ أَنْتَ رَبِّي حَقًّا حَقًّا، سَجَدْتُ لَكَ يَا رَبَّ تَعَبْدًا وَرِقًّا، اللَّهُمَّ إِنَّ عَمَلِي ضَعِيفٌ فَضَاعَفَهُ لِي، اللَّهُمَّ قَنِي عَذَابَكَ يَوْمَ تَبْعَثُ عِبَادَكَ، وَتُبَّ عَلَيَّ إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ»<sup>۱</sup>؛ خدایا تو منزهی، تو به حقیقت پروردگار بر حق من هستی، پروردگارا برای تو از روی عبودیت و بندگی سجده گزاردم، خدایا کردارم ناچیز است، چند برابر گردان، بارالها در روزی که بندگان را بر می انگیزی، مرا از عذابت رهایی بخش و ببخشای، همانا تو بسیار توبه پذیر و مهربانی.

#### سجده های طولانی اصحاب ائمه علیهم السلام

کم نیستند افرادی که به این پیشوایان معصوم علیهم السلام که سیاستمدار و رهبر بندگان و ارکان و استوانه های بلادند و اگر نبودند زمین اهلش را به کام فرو می کشید، تأسی جسته و سجده های طولانی و تذلل مستمر داشتند. به برخی از آنها توجه کنید:

فضل بن شاذان گوید: داخل عراق شدم، شخصی را دیدم که دوستش را مورد سرزنش قرار داده و به او می گوید: تو مردی عاقله مندی و ناچار می بایست برای تأمین آنها کسبی داشته باشی، من می ترسم که سجده طولانی تو، به چشمانت آسیب

۱. جامع أحادیث الشيعة، ج ۵، ص ۴۶۲، ح ۳۶۷۸.

برساند. چون بر این منوال سخن بسیار راند، دوستش در پاسخ گفت: سخن بسیار گفتمی، وای بر تو، اگر چشم کسی به جهت سجده از دست می‌رفت، باید چشم ابن ابی عمیر از دست برود، چه می‌گویی درباره‌ی مردی که بعد از نماز صبح به سجده شکر رفت و تا هنگام ظهر سر برنداشت؟

فضل بن شاذان بر محمد بن ابی عمیر داخل شد و او را در سجده یافت، محمد سجده را طول داد، چون سر برداشت، فضل طول سجده او را یاد آور شد، محمد گفت: چگونه بودی اگر «جمیل بن دراج» را می‌دیدى! سپس گفت که بر جمیل وارد شده او را در حال سجده یافته است، وی سجده خود را بسیار طولانی کرده و چون سر برداشته گفته است: چقدر سجده را طولانی کردی؟ و او در جواب گفته که چگونه بودی اگر «معروف بن خربوذ» را می‌دیدى.

نیز فضل بن شاذان ورد زبانش این بود که: حسن بن فضال عابدترین اهل روزگار خود و سجده‌اش طولانی‌تر از همه بود.<sup>۱</sup> هرگز نباید از آنچه در این باره ذکر شد یا می‌شود، شگفت زده شد؛ زیرا عاشق از مناجات با معشوقش لذت می‌برد و نزدیک‌ترین حال وصل همان سجده است، سجودی که تجلی گاه فروتنی و مستلزم ترقی و رسیدن به محبوب واقعی است.

آنچه در این بخش روشن شد یکم. قوام نماز مناجات با خداوند است و پیشواز و بدرقه‌گر آن نیایش و دعاست و بنده نمازگزاری که فقر ذاتی، وصفی و فعلی خویش را مشاهده می‌کند، در جان خود جز فیض مولا که او را از هر سو احاطه کرده است نمی‌یابد. چنان که فرشته مقرب نیز چنین است.

۱. ر.ک: جامع احادیث الشیعة، ج ۵، ص ۴۵۵، ح ۳۶۵۱، ۳۶۵۲، ۳۶۵۳.

دوم. تعقیب، سبب دوام و پیوستگی نماز است، به طوری که نمازگزار تعقیب‌خوان، گویا پیوسته در حال نماز است.

سوم. دل مؤمن آینه صدق و راستی است. سالک با این آینه صفات خداوند را که نزد اوست می‌بیند و صفات خود را نیز که نزد خداوند است می‌نگرد.

چهارم. دعا در حال تعقیب مستجاب می‌شود، و ترك دعا و مسئلت پس از نماز توهم بی‌نیازی از خدا را پیش می‌آورد.

پنجم. تعقیب، در فضیلت مراتبی دارد، و نمازگزار تا وقتی با طهارت باشد، در حال تعقیب است.

ششم. بالابردن دستها در حال تکبیر، نماد رفعت معنوی به بالا بردن صوری و نیز تمثّل ارتفاع حجاب است، و سه مرتبه تکبیرگفتن نشانه مراحل سه‌گانه توحید (ذاتی، وصفی و فعلی) است.

هفتم. تسبیحات حضرت فاطمه (علیها السلام) همان ذکر کثیر است و شیوه اهل بیت (علیهم السلام) این بود که این ذکر را به فرزندان‌شان دستور می‌دادند.

هشتم. نتیجه بخش‌ترین چیزی که در تعقیب نماز به آن سفارش شده، نیایشی است که بازگشت آن به توحید و ولایت است.

نهم. مرگ ارادی نیز چون مرگ طبیعی، سبب مشاهده نتیجه تلاوت آیه الکرسی در تعقیب نماز است.

دهم. اعتراف به امامت اهل بیت (علیهم السلام) همان بهشت است، و کسی که به آن اعتراف کند در بهشت است گرچه خود نداند.

یازدهم. هر يك از اذکار الهی زنده، گویا و تسبیح گوشت و راز تکوینی ذکر، پس از طیّ مراحل و دگرگونی‌هایی تا مرحله وجود طبیعی نازل و نزدیک می‌شود و از آنجا به مرتبه وجود قراردادی و اعتباری فرود می‌آید.



دوازدهم. تأثیر خارجی ذکر به موجب راز خارجی آن است، نه به اعتبار وجود گفتاری، یا نوشتاری یا مفهوم ذهنی آن.

سیزدهم. دانش سودمند تنها راز تکوینی است، نه چیزی جز آن و رسول خدا ﷺ در تعقیب نماز هماره از چهار چیز به خدا پناه می‌برد و تنها خواسته پیشوایان دین ﷺ پس از نماز، ملاقات پروردگار بود.

چهاردهم. تردّد (دودلی در کار) از مرحله فعل خداوند گرفته می‌شود، نه از اوصاف ذاتی خداوند، چه رسد به اصل ذات متعالی او، و تردّد خداوند متعال در قبض روح مؤمن، وجه معقول و پذیرفته شده دارد.

پانزدهم. برآوردن نیاز نیازمندان در صورتی که برای خدا باشد، تعقیب به شمار می‌آید.

شانزدهم. سجده شکر از لازم‌ترین سنتها در مراسم تعقیب نماز است و سجده، نمادی از ذلت است چنان که رکوع، نمادی از عظمت و طواف، تمثلی از فدا کردن جان خویش است.

هفدهم. حضرت موسای کلیم ﷺ خاشع‌ترین فرد روزگار خود، نزد خداوند متعال بود و گزینش او به پیامبری نیز به همین ملاک (احساس خواری او نزد پروردگار) بود و مسافت کوچ به سوی خداوند متعال نزدیک است.

هجدهم. امام معصوم ﷺ در زمان خود ذلیل‌ترین بندگان نزد خدا بود، از این رو بلند پایه‌ترین انسان نزد خدای متعال به شمار می‌آید و علی ﷺ نخستین کسی است که پس از پیامبر ﷺ برای خدا سجده شکر بجا آورد.

نوزدهم. تسبیح امام معصوم ﷺ سبب تسبیح درخت، کلوخ و هم نوایی آنها با امام در تسبیح است، و آنچه در این تسبیح مؤثر است، همان راز نهانی ذکر است، نه لفظ و نه مفهوم ذهنی آن، و دست یازیدن به این مقام تنها اختصاص به معصوم ندارد.

بیستم . راه رسیدن به عزت ، فروتنی است که با سجود شکل می گیرد . بسیاری از اصحاب و یاران پیشوایان دین علیهم السلام در طولانی کردن سجده به اهل بیت علیهم السلام اقتدا کرده اند .

### سفارش پایانی

این نوشته را با چند سفارش به خویشتن و هر آن کس که این نوشته به او می رسد ، به پایان می بریم .

غفلت از خداوند متعال سبب آلودگی است و نماز چونان آب حیاتی است که سبب زدودن هر چرک و آلودگی می شود . این سخن را امیر مؤمنان علی علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند که فرمود : «شبهها رسول الله بالحِمة تكون على باب الرجل فهو يغتسل منها في اليوم واللييلة خمس مراتٍ ، فما عسى أن يبقى علىه من الدرّن» ؛<sup>۱</sup> پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نماز را تشبیه کرد به گرمابه ای که بر در سرای مرد باشد و هر روز پنج بار خود را در آن شستشو دهد که هرگز چرک و آلودگی در بدن او نخواهد ماند . بنابراین ذکر خداوند که با نماز حاصل می شود ، هر چرک و آلودگی را می زداید .

سفارش ویژه به نماز جمعه در روز جمعه برای همین «ذکر» است . ذیلاً در این خصوص پاره ای از نصوص تقدیم می شود :

۱ . نماز جمعه مصداق کامل ذکر است ، چون خدای تعالی می فرماید : ﴿يا أيها الذين آمنوا إذا نودى للصلاة من يوم الجمعة فاسعوا إلى ذكر الله وذروا البيع ذلكم خير لكم إن كنتم تعلمون﴾ ؛<sup>۲</sup> ای مؤمنان چون برای نماز جمعه ندا داده شد ، به سوی ذکر خدا بشتابید و داد و ستد را واگذارید .

۱ . نهج البلاغه ، خطبه ۱۹۹ .

۲ . سوره جمعه ، آیه ۹ .

۲. دستور به شتاب به سوی ذکر خدا، یعنی نماز جمعه، و ترك هر آنچه غیر از آن است، داده شده؛ زیرا ترك داد و ستد که در آیه آمده خصوصیتی ندارد و هر چیزی که با نماز منافات دارد، باید ترك شود.

۳. روی برتافتن از ذکر خدا - که همان نماز جمعه باشد - نهی شده، چنان که در سوره «منافقین» می خوانیم: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُلْهِكُمْ أَمْوَالِكُمْ وَلَا أَوْلَادِكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ﴾<sup>۱</sup>. ای مؤمنان! زنهار که اموال شما و فرزندانتان شما را از یاد خدا غافل کند.

۴. قرائت دو سوره جمعه و منافقون در نماز جمعه، به جهت نکات یاد شده، رجحان و برتری دارد.

خدای تعالی به سبب عنایت ویژه ای که به نماز که ستون دین است دارد، درباره منافقان می فرماید: ﴿وَإِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كُسَالٍ﴾<sup>۲</sup>؛ و چون به نماز می ایستند، همراه با کسالت می ایستند؛ یعنی این گروه هیچ گاه خداوند را بندگی نمی کنند، چه در نماز و چه در غیر آن چون روزه، حج و... در این آیه تنها بر نبود نشاط آنان در نماز اشاره شده است، درباره مستان نیز به همین نکته اشارت رفته که می فرماید: ﴿لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَىٰ حَتَّىٰ تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ﴾<sup>۳</sup>؛ در حال مستی نزدیک نماز نشوید تا زمانی که بدانید چه می گوید.

چون غفلت زده ای که استحقاق ویل دارد [؛ ﴿فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ \* الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ﴾]<sup>۴</sup> همانند مستی است که نمی داند چکار می کند، او نیز از نزدیک شدن به نماز نهی شده است، زیرا نماز مانند قرآن است و جز کسی که از چرك غفلت و خونابه نسیان و آلودگی ریا و مانند آن پاك و مطهر باشد، نباید آن را

۱. سوره منافقون، آیه ۹.

۲. سوره نساء، آیه ۱۴۲.

۳. سوره نساء، آیه ۴۳.

۴. سوره ماعون، آیات ۴-۵.

مس کند.

از میان عبادتهایی که ماسوی الله در پیشگاه خدا دارند، برای نشان دادن اهمیت نماز، تنها از آن یاد شده است، چون خدای سبحان می فرماید: ﴿أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُسَبِّحُ لَهُ مِنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالطَّيْرِ صَافَاتٍ كُلُّ قَدْ عَلِمَ صَلَاتَهُ وَتَسْبِيحَهُ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ﴾<sup>۱</sup>؛ آیا ندانسته‌ای که هر که و هر چه در آسمانها و زمین است برای خدا تسبیح می گویند، و پرندگان نیز در حالی که در آسمان پر گشوده‌اند، تسبیح او می گویند؟ همه نماز و نیایش خود را می دانند و خدا به آنچه می کنند داناست. همچنین نوید تولد حضرت یحیی، در نماز روزی حضرت زکریا علیه السلام شد، چنان که فرمود: ﴿فَنَادَتْهُ الْمَلَائِكَةُ وَهُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي فِي الْمِحْرَابِ أَنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ بِيحْيَىٰ...﴾<sup>۲</sup>؛ پس در حالی که وی ایستاده و در محراب خود دعا می کرد، فرشتگان او را ندا دادند که: خداوند تو را به ولادت یحیی مژده می دهد.

همچنین از این قبیل، که دلالت بر اهتمام به امر نماز و حال آن می کند، روایتی است که درباره زکات امیرالمؤمنین علیه السلام در حال رکوع رسیده است، چون اصل زکات گر چه نیاز با نیت قربت دارد و در جاهای مختلف، نزدیک و قرین نماز قرار گرفته است، ولی همراه شدن زکات به نماز، شاید موجب فضیلت مضاعفی است که باعث نزول آیه ولایت شده است، چون می فرماید: ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾<sup>۳</sup>؛ ولی شما تنها خدا و پیامبر اوست و کسانی که ایمان آورده‌اند، همان کسانی که نماز برپا می دارند و در حال رکوع زکات می دهند.

۱. سوره نور، آیه ۴۱.

۲. سوره آل عمران، آیه ۳۹.

۳. سوره مائده، آیه ۵۵.

چون نماز ستون دین است و با اقامه آن دین سرپا و با ضایع سازی آن دین ضایع می‌گردد، از این رو آتش جنگ همواره بین نمازگزار و میان دشمن آشکار او، یعنی همان شیطان فریبکار، برافروخته است، چون شیطان می‌خواهد بر نمازگزار چیره شود و او را ریشه‌کن سازد، او با فریب نوید می‌دهد و آرزومند می‌گرداند، گمراه می‌سازد و زشتی‌ها را پیش او زینت می‌بخشد.<sup>۱</sup> از این رو مصللاً محراب، یعنی محل نبرد و نمازگزار، مجاهد الهی در طرد جنگجویی مهاجم و دفع و اسیر ساختن اوست. از این رو باید در این پیکار سلاح برگردد و برای مؤمن اسلحه‌ای جز خواری در پیشگاه خدا و بندگی او نیست که به شکل گریه بر خویشتن بروز می‌کند. چنان که علی علیه السلام در نیایشی که به کمیل آموخت فرمود: «وَسِلَاحُ الْبُكَاءِ». بنابراین، کسی که نه بر تنگی لحد می‌گرید و نه بر تاریکی قبر اشک می‌ریزد و نه بر دوری مسافت و کمی توشه و جز اینها گریه می‌کند که همه دهشت‌زا و وحشت‌آفرینند، سلاحی در جنگ با شیطان که در قلب او وسوسه می‌کند، ندارد. اما اگر سلاح برگردد مناجات با خدا او را نجات می‌دهد و گریه وی را رهایی می‌بخشد، تا به دژ محکم و استوار توحید و ولایت وارد شود و چون داخل گردید، از عذاب ایمن خواهد شد.

تنها شناخت مصیبت بزرگ مرگ، گریه‌آور است و مصیبت بزرگ‌تر پس از مرگ (عذاب قیامت و خواری آن) که جز با عقل مؤید به نقل و نقل همدست با عقل شناخته نمی‌شود، مگر در مواردی که عقل را راهی به آن نیست.

از چیزهایی که از اهمیت نماز پرده برمی‌دارد، روایتی است که در باره حق نماز بر

۱. بسیاری از آیات قرآن حکیم برنامه‌ها و راه‌های نفوذ شیطان به دلها را ترسیم کرده است، از جمله سوره‌های مجادله، آیه ۱۹؛ اسراء، آیه ۶۲؛ نساء آیه ۱۲۰ و... و در مقام دفع این دشمن سوگند خورده و کینه‌توز راهکارهای سعادت، نجات، صلاح و شایستگی را بیان فرموده است (م).

نمازگزار رسیده، به گونه‌ای که بر نمازگزار لازم می‌کند، چنان با اخلاص و حضور نمازگزار که گویا در حال وداع و دیدار آخر با نماز است؛ زیرا اقتضای وداع اخلاص و حضور است، و همان طور که روایت خاص دربارۀ وداع با طواف و روزه رسیده، دربارۀ عموم نمازها نیز روایت وداع آمده است. پس هر نمازی نماز وداع است، به علت آن نیز اشاره شد.<sup>۱</sup>

### نیایش پایانی

بارخدایا ما را از نمازگزارانی قرار ده که با تو مناجات می‌کنند و تو با آنان نجوا می‌کنی، با تو به سخن می‌نشینند و تو با آنان در ژرفای خردهایشان سخن می‌گویی، تا بلکه از ناحیۀ چشمها، گوشها و دلهایمان از نور «بیداری و هشیاری» روشنایی بگیریم.<sup>۲</sup>

منزهی تو، ای کسی که نزد هر جاهل شناخته شده‌ای؛ «معروفٌ عند کلّ جاهلٍ».<sup>۳</sup> بلکه هر موجودی به وسیلۀ تو شناخته شد؛ «تعرفت لكلّ شيءٍ»،<sup>۴</sup> ما را

۱. پیامبر اسلام ﷺ به مرد ثقفی فرمود: بالای دو ابرویت را به خاک بیالای و نمازی بجای آور که گویا آخرین نماز است؛ «وعفر جبینک فی التراب وصلّ صلاة مودّع». امیرالمؤمنین علیه السلام نیز فرمود: هرگاه یکی از شما به نماز ایستد، باید نمازی بجا آورد که گویا وداع می‌کند؛ «إذا قام أحدکم إلى الصلاة، فليصلّ صلاة مودّع» امام صادق علیه السلام نیز می‌فرماید: «هرگاه نماز واجب می‌گزاری در وقت بخوان، نماز خداحافظی، نماز کسی که می‌ترسد دوباره بدان باز نگردد... بدان تو در برابر کسی می‌ایستی که تو را می‌بیند و تو او را نمی‌بینی «إذا صلیت صلاة فريضة فصلّ لها لوقتها، صلاة مودّع، يخاف أن لا يعود إليها... واعلم أنك بين يدي من يراك ولا تراها»؛ وسائل الشیعة، ج ۴، ص ۶۸۵، ۶۸۳، ۶۷۸. (م).

۲. برگرفته از نهج البلاغه، خطبۀ ۲۲۲.

۳. کافی، ج ۱، ص ۹۱.

۴. دعای عرفه حضرت سید الشهداء.

به حقّ خودت عارف گردان و به سوی خویش مشتاق فرما، و از روآوری به غیر خودت بی میل کن، به حقّ همهٔ پیامبران و مقربان درگاهت، به ویژه حضرت محمد و آل اطهار او علیهم السلام.

خداوند سبحان بر من منت نهاد که نگارش بیشترین بخش این رساله، در ماه مبارک خدا، رمضان ۱۴۱۴ هـ. ق، و بخش کمترین آن در آستانهٔ عید سعید غدیر صورت پذیرفت. هزاران درود و ستایش بر نصب کننده و منصوب شده به خلافت در این روز فرخنده باد.

قم - عبد الله جوادی آملی.

۱۸ ذیحجه ۱۴۱۴ (هـ. ق)

برابر با ۸ خرداد ۱۳۷۳ (هـ. ش).